سپاس وافی بے قیاس کہ مجموعہ رسائل عشق فزائی دماغ عطر افزائی یعنی

بسرمایہ محمد بہاء الدین سعدی کاکوروی سررشتہ دار عدالت صدر الصدور ضلعہ فتحپور بلباس طبع در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین وعلی آله واصحابه واتباعه واحزابه اجمعین اما بعد می گوید فقیر حقیر عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری این رساله ایست مسمی به مرج البحرین وجامع الطریقین جامع طریقه فقه و تصوف و شریعت و طریقت و ظاهر و باطن و صورت و معنی و قشر و لب و علم و حال و صحو و سکر و مذهب و مشرب و عقل و عشق اگر آنرا صراط مستقیم و طریق قویم نام کنند جائز باشد و دین خالص و سبیل اسلم لقب نهند روا بود و دعوت حق و منهج رشاد گویند درست افتد و میزان عدل و دستور العمل گردانند راست آید متفقهه را از انکار مشرب تصوف باز دارد و متصوفه را در دائره مذهب فقه در آرد مستفید گردد و بوی اگر فقیه مجتنب مستشرف احوال صوفی محقق مقید باعمال

ومحروم بود از وی هر مشفقه متقشف عنید. ومتصوف متوغل بعید مرج البحرین
یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان شعر بر کفی جام شریعت بر کفی سندان
عشق * هر هوسناکی نداند جام وسندان باختن * پروردگار ما را و یاران ما را از
مقام امن و مقر سلامت بیرون نینداز و و بر مرکز حق و مقعد صدق ثابت دار و دوا
راست و دین درست و اعتقاد صحیح روزی گرداند قل هذه سبیلی ادعو الی
الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین وصلی
وسلم علی سید الرسل وامام الکل واستاذ الوجود وهادی الخلق محمد وآله و
صحبه اجمعین عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ستفترق امتی ثلثا وسبعین فرقة کلهم فی النار
الا واحدة منهم قیل ومن هم یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه
واصحابی رواه الترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا الحدیث
حسن صحیح ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که سید انبیا و سند
اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است من از آنها که ایمان بمن آورده اند
وبدین اسلام گرویده اند و روی بقبله دارند هفتاد وسه گروه شوند هر گروه را اعتقاد
دیگر و رای دیگر باشد هفتاد و دو فرقه از انجمله بدوزخ روند و بعلت ضلالت
مفاد اعتقاد و شومی بدعت بعذاب آتش گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق
خواهد ایشان را از ان آلایشها وکثافتها پاک سازد و بهشت درآرد و یک گروه ازین
هفتاد وسه گروه گروهی باشد که با آتش در نرود و از جهت عقیدت مستحق عذاب
نگردد پرسیدند یا رسول الله این فرقه که بهدایت باشند و بدوزخ در نروند
چه کسانند فرمود آنهاییکه در مذهب واعتقاد موافق طریقه من و اصحاب من باشند
واین فرقه ناجیه را که سید کائنات صلی الله علیه وسلم بدان اشارت کرده است

۳

اهل سنت و جماعت خوانند که در دین و اعتقاد در پی سنت رسول صلی الله علیه وسلم
و جماعت اصحاب وی رضی الله عنهم روند یعنی اعتماد بر عقل خود نکنند و تابع نقل و سنت
باشند و آن هفتاد و دو فرقه را اهل بدعت و ضلالت و اهل هوا گویند و اهل قبله
نیز گویند و اهل قبله را کافر نباید گفت و خارج از دائرهٔ اسلام نباید شمرد و مخالفت
ایشان با فرقهٔ ناجیه در همه جا نیست الا در بعضی مسائل و عقائد که در آنجا خطا کرده
و تعبیر ظواهر نصوص از جادهٔ مستقیم منحرف گشته اند و فرق میان کفر و ضلالت
از این جمله قیاس باید کرد که مثلا جماعتی بسمت شرق روی آورده باشند یکی از ایشان در
وسط راه بر خط مستقیم که اقرب طرق است سلوک نماید و دیگران نیز روی بمقصد
آرند ولیکن در چپ و راست روند و در جانب جنوب و شمال افتند گاهی چند بروند
باز رجوع بمشرق نمایند و روی براه آرند بعضی قریب و بعضی بعید و هم بدین
تفاوت از مقصد دور و نزدیک افتند و باشد که یکی از ایشان را هم در راه آفتی
رسد که بدان هلاک گردد که آفت در راه ناراست بسیار باشد و دیگری چندان دور
افتد که رجوعش براه راست متعذر گردد الا همین قدر که نیت مقصد و طلب مقصود
دارد و اینها اهل ضلالت اند که سالک اند ولی هالک در راه روانده لی گمراه و جماعتی
دیگر باشند که مطلق پشت بمشرق داده روی سوی مغرب آرند و در هیچ جا بهیچ وجه
ایشان را روی بجهت مشرق نباید و با قاصدان راه شرق موافقت نیفتد این
مثال اهل کفر است که در قصد مقصد و طریق مباین مخالف دین اسلام اند و اهل ضلالت را
نیز اگرچه گاهی در رفتار پشت بمنزل مقصود افتد ولیکن بعد از چند قدم یا چند میل یا چند فرسخ
یا چند منزل بالعاقبة الی ما شاء الله تعالی روی بقبلهٔ حقیقت آید و قدم بر جادهٔ مستقیم نهد
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ٭ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
موجب کفر و ضلالت حب دنیا و اتباع هوای نفس و اعتماد بر عقل بنا [illegible] اساس کل

که گفته اند امنیت یکی را محبت دنیا چنان غالب افتد که از دائرهٔ ایمان برارد و دیگری را
از ادای فرائض و اتباع سنت و احراز نوافل و التزام استقامت باز دارد بهر چه
که دنیا و مال و متاع و عزت و جاه بدست آید همان کند و بهر راهی که حصول آن ممکن باشد
همان راه رود و متابعت نفس و شیطان کند تا رفته رفته بدانش خود مغرور گردد و به
عقل خود اعتماد نماید و کردار خود را خوب داند اگرچه کفر و معصیت بود و این خاصیت نفس
ست که به نسبت عیب و نقصان بخود راضی نگردد و مغلوب و ملزم نشود و با مردم بمحبت
پیش آید و از برای دفع منقصت خود در استحلال معاصی و استحسان قبائح افتد و از برا
تقویت و ترویج مذهب و تحسین کردار خود دلائل اقامت کند و هرچه مخالف هوا و خلاف
رای خود بیند اگرچه آیات و احادیث بود تاویل کند و تغیر دهد تا آخر کار روی زندقه و الحاد
باشد و ماوای او هاویه دوزخ گردد نعوذ بالله من ذلک و سبب حقیقی در انطفای انوار
ایمان و یقین و وقوع در ظلمات تردد و تخمین بعد زمان نبوت و دور افتادن از مرکز
حقیقت و محجوب شدن از مشهد ورود انوار وحی و نزول قرآنست صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین از مشاهدهٔ جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم چنان در مقام کشف و یقین متمکن
شده بودند که تردد و تذبذب را مجال ایشان راه نبود و لا اله الا الله از مومنان آنوقت
چه گویند که کافران آنوقت را شک و تردد نبود بلکه بعلت حسد و عناد و سابقهٔ شقاوت
ازلی و تقدیر لم یزلی بود ابوجهل لعنة الله علیه که سرگروه اشقیا و رانده درگاه بود بارها
قرآن شنیدی و بگریستی و گفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساختهٔ آدمیانست طرز
و طرح این سخن از عالم دیگرست ان له لحلاوة و ان له لطلاوة این کلام
شیرینی و تازگی هست که هیچ کلام دیگر را نیست اما چکنم که با وسوسهٔ
دیو نفس کافر سرشت بس نتوان آمد و تفاوت حال غیبت
و حضور هم بروز رحلت آن حضرت بظهور آمد انس رضی الله عنه گوید

که همان روز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت و آفتاب جمال وی در پرده شد
حال برما متغیر شد و پیش دلهای ما پرده فرو هشت که سررشته شناخت از دست رفت
و نور یقین روی در انطفا نهاد و سره ره ندیدیم چو برفت از نظرم صورت دوست ماندم همچو
چشمی که چراغش ز مقابل برود؛ ازین بالاتر و باریکتر سخن دیگریست که حنظله رضی الله عنه
که او را حنظلة الغسیل گویند کاتب وحی آسمانی بود شکایت حال خود پیش ابوبکر صدیق
رضی الله عنه آورد و فریاد بر آورد که نافق حنظلة یعنی حنظله خود را از مخلصان بیرون دید هم
آخر وی منافق صفت بر آمد و دستش با زبان و ظاهرش با باطن یکی نیست و حالش بر
نهج استقامت نه ابوبکر گفت حاش لله آخر این چه سخن است و چه میگویی و گفت
حال چیست و مقصود چه گفت وقتی که در حضرت رسول هاشمی صلی الله علیه وسلم
و جمال وی را می بینیم و سخن وی را می شنویم نور یقین چنان جلوه گر شود که گویا حقیقت را
بچشم سر می بینیم و بهشت و دوزخ را مشاهده میکنیم باز چون از پیش وی بیرون
رویم و با اهل و اولاد مخالطت نماییم و بر اسباب و آلات نظر افکنیم حال بگردد
و سررشته گم شود و بسیاری از آنچه یاد بود فراموش گردد بنگر که ابوبکر صدیق
که اول مومنان و مهتر صدیقانست در برابر آن چه میگوید گفت ای برادر تو چه گویی
که ما را نیز حال همبرین منوالست پس حنظله با ابوبکر بمشهد حضور که عبارت از مجلس
پرنور سید کائنات است صلی الله علیه وسلم حاضر آمده حال را با حضرت عرض
نمود فرمود غم مخور و اندیشه مکن که حقیقت حال و خاصیت غیب و حضور آنست
اگر دائم برین حال باشید که در حضرت می بینید حقیقت را اصحاب بینه در یابید
و با ملائکه مصافحه کنید سه اگر درویش بر یک حال ماندی سر و دست
از دو عالم برفشاندی دمی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت
پای خود نه بینم؛ اکنون معلوم شد که احوال اصحاب که مقربان

۶

درگاه و حلقهٔ عارفان آگاه اند حجب غیبت و حضور نور نبوت متغیر و
متفاوت بود چه جای دیگران اما درین جا سخنی دیگر و نزاکتی دیگرست که خیال
نکنند که اصل یقین و اعتقاد ایشان قصوری داشت یا فتوری پذیرفت
تفاوت در کیفیت شهود و کثافت و لطافت حجابست آخر دیوار حجابست و
شیشه نیز حجاب اما این بدین کی ماند آنکه با محبوب در یک خانه است شب تاریک
و روز روشن در اصل یقین قلبی وی یک حکم دارد تفاوت اگر هست در
کیفیت یقین خواهد بود تا صبح صادق بدمد و آفتاب برآید و روز روشن پیدا گردد
اینجا حالی دیگر و مشاهده دیگر باشد اما اصل یقین همان است که بود آخر نه بینی که
علی مرتضی که شاه اولیا و امام اصفیا و استاد اهل کشف و یقین است چه میفرماید
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فرمود پرده باشد یا نباشد یقین من
یکیست مگر اشارت بهمین معنی میکند که گفته شد یعنی هرچند پرده در میانست و
لیکن من در پرده چنان بینم که گویا پرده نیست آخر این پرده اگر نباشد و حقیقت
بی پرده ظهور کند نه علم بود و نه کشف و نه خبر ماند نه اثر آخر قصهٔ سبحات وجه
خوانده باشی که چیست که هست از سپید ده گفت و گوی من و تو چون پرده برا
نه تو مانی و نه من نه لا اله الا الله محمد رسول الله و صل تا بعد از قرن صحابه دو قرن
دیگر که ایشان را تابعین و تبع تابعین گویند مصدوق بحکم حدیث خیر القرون
اند بحکم سیاق حدیث که فرموده است ثم یفشو الکذب نزاع و اختلافات در میان آمد
و بخارات حیرت از سموم متصاعد شد و چون چراغ پیدا گشت و نور سنت انطفا
پذیرفت و ظلمات بدعت عالم را در گرفت هر یکی را هوای دیگر در سر افتاد و رای
دیگر در دل گشت و ابواب تاویل مفتوح شد و ظواهر نصوص متروک گشت و طریق صحابه
رضوان الله علیهم و مذهب سلف عزیز الوجود و غریب آمد که

الایمان بدأ غریبا وسیعود غریبا فطوبی للغربا، وسخت ترین حادثه وصعب ترین نازله
که در دین اسلام واعتقاد سلف افتاد ظهور علم فلسفه وترجمهٔ وی بلفظ عربی بود
که در زمان بعضی خلفای عباسیه واقع شد ومخالفان از دست آویزی ودشمنان را
آلت حرب بهم رسید بعضی بحرص وشرهٔ علم ودانش که نفس ناطقه انسانی بران مجبول
ست خصوصا در علوم غریب جدید وبعضی بقصد افساد عقائد اسلام وهدم قواعد
ملت دران علوم بدعیه خوض کردند وتوغل نمودند وجمعی از علمای دین واساطین ملت
بقصد حراست مذهب سلف وپاسبانی سنت ومقام اثبات عقائد شرعیه ورد وابطال
فلسفیات ایستادند ولابد ایشانرا دانستن آن علوم بتفصیل از ضروریات وقت افتاد
چه رد وانکار چیزی بی دانستن آن چیز صورت امکان نه بندد پس فلسفیات شائع
شد ودائره کلام وجدال وقیل وقال وسعت پذیرفت وبازار سخن گرم آمد وعلم کلام
پیدا شد وپیش ازین نیز علم کلام پیدا شده بود ولیکن سخن دران مخصوص سمعیات
بود وخلاف در وی با فرق اسلامیه بود که مخالفت اعتقاد اهل سنت وجماعت
کرده بودند وحارث محاسبی که از متقدمین فقها ومشائخ طریقت بود دروی
تصنیف کرد وامام احمد بن محمد بن حنبل با وی بجهت این تصنیف وفتح باب
جدال وتوسیع دائره قیل وقال نقاری پیدا کرد وترک صحبت وی داد واز
متاخرین آنکه در خوض فلسفیات غلو کرد وابطال آن نمود وسد راه یاجوج فتنه
شد امام فخر الدین محمد رازی بود که مصادمت ومقاومت غریب با حکما نمود واگرچه
در بعضی مباحث مکابره ومجادله نیز راه یافته باشد اما چون نیتش بخیر ست
عاقبتش بخیر باد وباوجود آن بعضی از ارباب کشف که بصحبت معنوی
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف شدند واز حقیقت حال
فخر رازی از حضرتش استفسار نمود فرمود ذلک رجل معاتَب

وچون از حال ابو علی بن سینا پرسیدند فرمود ذلک رجل اضله الله علی علم و در شان
شهاب الدین مقتول فرمود هو من متبعیه یعنی وی نیز از تابعان پیروان ابو علی بن سینا
والله اعلم و امام محمد غزالی رحمة الله علیه نیز در اوائل عمر بر طریقهٔ فقها و متکلمین بود و در آخر
براه ترک و تجرید در آمده در طریقهٔ تصوف قدم نهاده و از محققین علمای این طایفه شد و ملقب
بحجة الاسلام گشت و کتب بسیار در علم تصوف تصنیف کرد چون از حقیقت حال وی پرسیدند
فرمود ذلک رجل وصل الی المقصود هنوز گفته اند که فرقست میان آنکه گویند وصل المقصود
یا وصل الی المقصود و بالجمله خوض اهل اسلام و ارباب علم کلام در فلسفیات هر چند بقصد
رد و ابطال اهل زیغ و نفع اهل حق بود و لیکن در ضمن آن ضرری عظیم بایشان نیز
عاید شد و موجب تذبذب عقاید و تزلزل قواعد دین آمد و سبب فتح باب
تشکیک و تردید گشت کم کسی باشد که بعد از خوض و غلو در علم کلام از ورطهٔ حیرت
بسلامت بر آید و سرمایهٔ یقین از دست ندهد الا من عصمه الله و ذلک نادر
فانا لله و انا الیه راجعون وصل سبیل سالک راه سلامت و طالب طریق
استقامت آنکه خوض در فلسفیات و اشتغال بدان حرام داند و از
غلو در مباحثات و دلائل کلامیه اجتناب نماید و در تفصیل قیل و قال اهل
جدال در نیفتد و بمجرد عقاید اهل سنت و جماعت و دلائل اجمالیه
آن اکتفا نماید و این اعتقاد را بجود درست کند و راسخ گرداند و عقل را از
کار و بار شریعت و احکام کتاب و سنت معزول سازد و منقول را
تابع معقول ندارد و ابواب تاویل و تشکیک بر بندد و از راه اعتقاد و اتباع
بیرون نیفتد و بر فهم قاصر و عقل ناقص خود اعتماد نکند که هر که بوادی ضلالت افتاد
از اعتماد بر عقل و اعجاب و استبداد رای افتاد و اگر عقل در معرفت اسرار غیب
و صلاح و فساد مبدا و معاد استقلال و استبداد میداشت ارسال انبیاء

بعثت رسل برای چه بودی غایت کار عقل و حکمت در آفرینش وی همین است
که فهم اوامر و نواهی الهی و تحمل امانت تکالیف شرعیه بکند و عقل ما بری است
که تفصیل احوال آخرت و کیفیت اسرار اعمال و مفاد و بیّنات و تعیین
اوقات و خصوصیات جزای آن بواسطه وحی آسمانی تواند دریافت
اینجا کشف و وجدان سر است و عقل خبر است عقل خود کدام است همچنانکه
حس در ادراک مدرکات عقل بیکاره است عقل در دریافت مطلب
کشف معزول همچنین کشف در احاطه اسرار وحی و ایمان بدخل در طور
ایمان چیزها معلوم گردد که بقوت کشف و وجدان دریافته نشود از عقل
خود چه گویند ظاهرترین موجودات محسوسات است و روشن‌ترین محسوسات
اجسام و تمامه عقلا از متکلمین و حکما در دریافت حقیقت آن سرگردانند و تحقیق
در نیافته که حقیقت جسم چیست و ترکیب او از چه و قریب‌ترین اشیا با وی
وی و لطیفه انانیت اوست که بدان اشارت با نا میکند و میگوید من کردم من
گفتم و من دیدم هیچ عاقلی بحقیقت آن پی نبرده که این کیست چیست که میگوید
من کردم و من گفتم از اینجا گفته است ع آنکه خود را شناخت نتواند ٭ آفریننده
را کجا داند ٭ تو که در ذات خود زبون باشی ٭ عارف کردگار چون باشی ٭
اگر بجهت کمال ظهور نور هستی حق و وجود آثار صنع وی مجملا بوجود وی تعالی و
وحدت وی عقل پی برده در نباشد و لیکن بتفصیل صفات و افعال و آثار وی تعالی و
تقدس درین عالم و در عالم دیگر که بیحد و اندازه است جز باخبار رسل صلوات الله
علیهم اجمعین نتوان دانست عقل را در طور نبوت گوش باید بود و چشم بسته خاموش
نشست تا چه فرمان رسد و چه خبر دهد اگر گوش باشد بس است چشم اگر نباشد مباش
گو از اینجاست که علما گوش را بر چشم فضیلت نهاده اند که القی السمع و هو شهید

تا که هر صفت ترا شد چنانکه سامعه بر باصره دارد شرف، و عقل بمنابه چنیست که
بدان راه از چاه بدانند و کار چراغ آن بود که راهی نموده اند و نشانها داده بیابان
ببینند و بر اثر نشانها بروند نه آنکه راه از خود پیدا کنند و اختراع نمایند این کار هرگز از چراغ
نیاید راه همانست که قرار داده اند و نشانهای آن نموده و بکسی نمی شود و اگر نقل را
تابع عقل کردانند و هرچه بفهم در نیاید و عقل بدان نرسد آنرا تأویل کنند و بموجب آن
قائل نشوند و اعتقاد بدان نیارند اگر شک در روند این عین تکذیب و انکار است
پس ایمان کجا و اسلام که معنی آن قبول و انقیاد است کو لا اله الا الله ذره با آفتاب
و قطره با دریا و جزو با کل و محکوم با حاکم و بنده با پروردگار در برابری افتد و میگوید تو کیستی
و چه چیزی که من نیستم زهی فهم و زهی عقل اگر پادشاهی از پادشاهان و بنا حکمی کند
و خبری دهد و گوید که این حکم معقول ما نمی افتد و این خبر نزد ما راست نمی آید کسی
تواند گفت حاشا و کلا و اگر گوید و ادعا مخالفت و انکار خود داده باشد و این ادب
که تسلیم و ترک اعتراض است با استاد و مرشد قرار داده اند چه با خدا و رسول خدا
هرچه فرماید بسمع و طاعت باید شنید و بقلب و جوارح بدان گروید و عمل کرد تا بجود
نور هدایت و عنایت در باطن پرتو اندازد و ظلمت شک و اریتاب از میان برخیزد و
شعر هرچه نماید کرد مکن آن مکن، و آنچه بگوید که بگو آن بگو، با سخن او همه تن گوش
باش، و وسوسه بگذار و از شیطان مگو، و فصل اگر گویند که این سخن که تو میگوئی مخالف
نقل علما و مصادم مذهب حق است آخر نه فضیلت عقل آمده است که اول ما خلق الله العقل الحدیث
این حدیث چه میدید که اول و افضل مخلوقات عقل است و مدار کار بر وست و خطاب عتاب با وست
همه گفت و شنیده اند و چندین آیات و احادیث را علما بمخالفت حکم عقل تأویل و صرف از ظاهر
کرده و بر موافقت مقتضای عقل و معقول خود آورده اند و مذهب اهل حق که
تو در مقام تقویت آن و اثبات آن مینمائی خود اینست

١١

که عقل یکی از اسباب علم است و بتفکر و دلالت عقل چیزها معلوم گردد و آنرا که عقل
در کارخانهٔ الهی معزول و مرده و معطل باشد و هیچ چیز بوی معلوم نگردد سخن باطل و
اهل زیغ شمرده اند جوابش آنست که حدیث اول ما خلق الله العقل که تو آورده
مراد بعقل در اینجا مخلوق اول و موجود ثانی است که آنرا عقل اول و روح اعظم و قلم
اعلی گویند و آن خود بدریافت ارباب کشف و وجدان و اعتقاد اهل دین و
ایمان عین حقیقت محمدی و روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وی آن
در عالم امر نبی الانبیاء و مربی ارواح بود و بعد از ظهور نشأ عنصریه خلقیه بآن
جوهر کل رسیدن نفس متعلق شده و مدبر و متصرف آمده تکمیل و ارشاد اهل عالم
کرد این خود موافق مقصود بلکه عین مدعای ما آمد چه این ارواح و عقول جزئیه
که متعلق بابدان افراد انسانی است همه مستفیض مقتبس از آن عقل کل و روح اعظم اند
که معدن فیوض و منبع انوار است و در حقیقت اشعه از لمعات نور او نیند بر مثال
دیدها است نسبت بجرم آفتاب که تا نور آفتاب نتابد و پرتو نیفتد از دید نور بینش در
در دیدها پیدا نشود و چیزی نتواند دید پس معارضه و ممانعه عقول با نور نبوت معقول
نباشد چنانچه معارضه دیده با آفتاب صورت امکان نپذیرد و با قطع نظر از آن
در فضیلت و اعتبار عقل کسی را سخن نیست که مدار کار فهم خطاب و استحقاق
ثواب و عقاب بر وست و معرفت طرق و قواعد صلاح و فساد معاش
و معاد بتعریف صاحب شریعت مراو راست و چندین آیات و احادیث و اخبار
و آثار در فضل و مزیت وی وارد شده تا بعضی مردم او را بر علم فضیلت نهاده اند
و ترجیح داده و بعد از تحقیق نزاع شاید که حق نیز همین باشد و آنرا در معرفت و شناخت
الهی تعالی و وصول بنده بجناب احدیت همین وظیفت درگرفت تا بفکر بعضی فکر
را اصل نهاده اند و دستور دیوان معرفت داشته که تفکر ساعة خیر من عبادة

سنتین و جای دیگر فرموده من عبادة ستین سنة این تفاوت بحسب تفاوت درجات
فکرست تا فکر هر کس در کجا بود مولانای روم میفرماید قدس سره این قدر گفتیم
باقی فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن و گفته اند که ذکر عاشق سازد و فکر عارف
گرداند و طائفه دیگر ذکر را افضل و اشرف داشته اند زیرا که وی صفت حق است
تعالی و تقدس فاذکرونی اذکرکم و فکر صفت بنده است و لابد هرچه صفت مولی
باشد افضل باشد از انچه صفت بنده است و نیز ذکر متعلق بذات حق باشد که اذکروا
الله ذکرا کثیرا و فکر در صفات وی تعالی رود که تفکروا فی آلائه و لا تفکروا
فی ذاته و بالجمله راه بی فکرت ساده نگردد و فکر خود کار عقلست پس عقل را در معرفت
صانع تعالی مدخلی تمام و پایه ارجمند باشد و لیکن مقصود آنست که عقل در کار و بار
دین و وصول مرتبه حق الیقین مستبد و مستقل نیست و با وحی آسمانی معارض و با حکم
شارع معادل و مقابل نه علم دارد اما به تعلیم شارع معرفت دارد و لیکن
بتعریف وی تفکر باید کرد در انچه فرموده است بطریقی که فرموده با آداب که نموده
است آخر مراتب تفاوت اهل تقلید و تحقیق باقیست فاعتبروا یا اولی الابصار
و تصرف و تاویل علما در آیات و احادیث و تطبیق آن بمعقول هم ازین بابت
آن معقول که منقول را بدان تطبیق نمایند معقولیست که بتتبع قوانین شرع و احکام
دین معلوم و مقرر شده است و الا معقول صرف یعنی انچه بفهم قاصر و عقل ناقص ما دریابد
توقف در خبر شارع و اعتقاد آن که در باطن متضمن نفاق و انکارست نامعقول باشد
این متفلسفان که در ابتدای حال بتوهمات فلسفه عادت کرده اند هرگز مسلمان صادق
نشوند و در مضمر سر بدین خالص که الا لله الدین الخالص نکروند نعوذ بالله من ذلک
و بتقریری که کرده شد معلوم شد که انچه گفته اند که مذهب اهل حق آنست که عقل از اسباب
علم است منافات بمقصود ندارد و الله اعلم و علمه احکم

وصل و آنکه گویند عقل باید تا بدان صدق نبی بنظر و فکر در معجزات وی دریابد
و جز بعقل آنرا در نتوان یافت پس عقل اصل باشد الا و الله هدایت باید و نور
توفیق تا دریابد و بمنزل مقصود رساند و الا چندین کفار و پیش عقلا بودند که در
کار و بار خود موی شکافی میکردند با وجود مشاهده انوار معجزات بینات صدق آنرا
درنیافتند و اگر دریافتند بحسد و تکبر و عناد براه کفر و تکذیب رفتند چرا العقل قباحت
حسد و تکبر و عناد و وخامت عاقبت آنرا و طریق اجتناب از آن درنیافتند و بدان راه
نرفتند و چرا العقل و فرزانگی خود تدبیری نکردند و قانونی نبستند که قاعده دین و ملت
آبا و اجداد ایشان که قرنها بران گذشته بود برهم نیفتاد و غیر ایشان چه دران زمان و چه
بعد از آن چندین عقلا و حکما و امرا و سلاطین که دبدبه کوس حکمت و سلطنت ایشان بفلک
بر میرفت چرا بزور عقل و دانش مانع از ظهور دین و ملت اسلام نیامدند و اگر بعضی از ایشان
بغرور نفس و غلبه هوا این هوس کردند و با خود این خیال محال بستند و قواعد و
قوانین اختراع نمودند چرا آن قواعد و قوانین بعد از ایشان باقی نماند و رواج نیافت
ازینجا معلوم شود که نبوت دیگرست و سلطنت دیگر این سخن در رساله دیگر که در
باب اثبات نبوت نوشته شود بگوییم اثبات نبوت چه باشد کیست که نبوت
را ثابت گرداند نبوت همه را ثابت میگرداند این سخن بخصمین زبان زد عرف
و عادت شده ست چنانکه اثبات واجب گویند مقصود خود معلوم
ست که چیست ولیکن سخن برغم عقل و عقلا مجنونانه میرود و در از ندر م
که سخن دراز شد و از مقصود دور افتیم مقصود آنست که عقل نعمتی ست که
شکرانه آن نعمت باید گذارد و شکر نعمت عقل آنست که وی را بی تردد و تفکر
در تصدیق رسول و امتثال امر وی کار فرمایند و معارض و مخالف او
دم نزنند و از سعادت ایمان محروم نمانند زهی حرمان و بی نصیبی

که خوان الوان نعمت کشیده و در پیش یکی نهاده باشند و وی در شک و تردد
و بحث و جدال در افتد که حقیقت این طعام چیست و آنرا که آورده و از کجا آورده
و وی سیری می بخشد یا نه حقیقتی دارد یا نه همدرین سودا و خیال درماند دیگران
بیایند و بخورند و حظی وافر از آن بردارند و وی محروم ماند و هم گرسنه بمیرد
و یا آفتابی طالع شود و بنور خود عالم را فرا گیرد و یکی چشم بپوشد و در بحث
و تفتیش این بماند که این نور وی حق است یا باطل و حقیقت یا خیال و بدان نور
عالمگیر مستنیر نگردد و هم در ظلمت آباد راه گم کند و در چاه حیرت و خذلان
جان دهد این چه عقل است و چه خرد دیوانگی بهتر از آنست ازین خردی که مانع بینا
شدن است دست در دیوانگی باید زدن آزمودم عقل دوراندیش را بعد ازین دیوانه
خواهم خویش را وصل و اگر عقل در ادراک حقایق اشیا و معرفت احوال موجود
مستقل است چرا تمامه عقلاء عالم در معرفت اسباب خاصیتهای اشیا مثل جذب
کاه ربا و اسهال سقمونیا و امثال آن معترف بعجز و نادانی آمده اند آخر رفته اند و آن
را مقتضای صورت نوعیه گفته یعنی آنکه تعین و تشخص آن توانستند کرد این چه سخن است
این علم مگر تلافی جهل سابق میکند بگو که خدااش چنین آفریده است و این خاصیت
در وی نهاده دیگر سخن چیست و اگر خبری و اثری درین باب از فرستاده وی
داری آنرا برخوان و بدان اعتقاد کن و فضول عقل را بگذار و همچنین که درینجا بعجز و نادانی
اعتراف کردی در همه جا همچنین کن بیچاره سلمان شاعر که در نام و وطن یاد از
سلمان فارسی میدهد چه خوش میگوید وما اوتیتم خوانی و میگوئی
که میدانم علوم غیب اگر هستی علوم غیب را دانا بگو تا فتنه
بر آتش چرا گردد پروانه بگو تا عاشق خورشید رخشان
از چه شد حربا این سلمان فارسی

زیاده از دویست و پنجاه سال شنیدن خبری در طلب پیغمبر آخر الزمان بر آمد و
عالم را گشت و در دینهای مختلف در آمد و در بندیه یهود و نصاری را افتاد و
چند جا فروخته شد تا آخر روی مقصود دید سبحان الله وی شنیدن یک خبر را
واله و حیران شد اکنون صد هزار در صد هزار خبر بر روی کار است و هیچکس گوش
نمی نهد و یکقدم پیشتر نمیزند زهی غفلت سلمان بنده است ولی داغ غیرت و
حسرت بر جگر تمامه فارسیان نهاده است اگرچه نوشیروان و خسرو باشد از ان
جانب کوکبه صهیب رومی قیصر روم را بر رشک دارد بلال حبشی را خود چه گویم که خال
رخساره دین اسلام است سید کائنات میفرماید صلی الله علیه وسلم اَلسُّبَّاقُ
اَرْبَعَةٌ اَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ الحدیث میفرماید که سابقان این راه که پیش از خواندن بدرگاه
آیند که مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ چهار اند یکی من که از سابقان
عربم دیگر سلمان که از سباق فرس است دیگر صهیب از روم و بلال از حبش روحی
فِدَاکَ یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچه سخن است و این چه رحمت و تواضع و تشریف
و اکرام است که فقرا و غربا را می دهی و خود را از ایشان میشماری تو سابق
سابقانی تو جان هر جانی ترا با کسی چه نسبت و کسی را با تو چه شرکت مگر از جانب
پروردگار خود ماموری که صحبت با فقرا داری و با ایشان باشی و با ایشان
نشینی که وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ ها خوش باش کان
محبوب جان را بدیرزون مسکینان می نشست خدا داند که او را از قدر و عزت فقرا چه نموده
بودند که این همه رعایت خاطر ایشان می نمود لا اله الا الله یکباری ابوبکر صدیق رضی الله
عنه با یکی از ایشان نزاع کرد و سخن سخت گفت پس در حضرت آمد و قصه باز
گفت فرمود اَدْرِکْ یا ابابکر زود برو و خاطر ایشان دریاب
و عذر خواهی کن و آمرزش خواه اگر تو یکی از اینها را

١٦

رنجانیدی بیقین خدای عرش عظیم را رنجانیدی سلمان را اگر می پرسیدند نسب
تو چیست گفتی نسب من اسلام و اگر گفتندی پدر تو کیست گفتی پدر من اسلام
چون دین من اسلام ست همه چیز من اسلام ست آخر دین از مادر و پدر و برادر و از
هر که گویند عزیزتر و قریب تر ست چندین کس از اصحاب پدر را نزا و برادران را
و خویشان را از جهت دین اسلام کشتند و داد عشق و محبت دادند این چنین
باش تا بهره یابی و یکی وی شوی پس در حق سلمان خبر چنین آمد که لو کان العلم
والدین معلقا بالثریا لناله رجل او رجال من فارس اگر روایت رجل
مراد بدان سلمانست و اگر رجال اشارت باو و با مثال اوست تو نیز بنده
بیا و ایمان آر و اعتقاد نگاه دار وی همه چیز را بتو تعلیم خواهد کرد من عمل بما
علم اورثه الله علم ما لم یعلم این همه که دانسته مگر بی تعلیم وی دا
و بعد از تعلیم وی معلوم شود که این امر معقول و ممکن بوده است و بی تعلیم
وی محال نماید محال همان ست که وی تعلیم نکرده و فهم آن نبخشیده پس
محروم از دانستن آن نومید نشستند و آنرا محال دانستند تا امید نشنین که
اگر خود را بوی سپردی او همه را بتو تعلیم خواهد کرد ولیکن بقدر استعداد و قابلیت
که این استعداد و قابلیت را هم وی ساخته و جعل نموده نه مقتضای ماهیت
یا تابع مزاج و طبیعت ست از اینجا بار بر راه بطلت آباد فلسفه میرو و نیکو باش
تا آواره نشوی دائم در مقابله آفتاب نبوت و باب رحمت سر
فرود افکنده بنشین و بزبان حال با فغان تضرع و ابتهال
اقتباس انوار ربنا نوری از آن جا در دل تو خواهد افتاد که ساحت سینه
بدان روشن شود و در روشنائی آن صورتهای غیبی ایمانی نماید افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کسی در مقابله

آفتاب نشنید و روشن نگردد و گرم نشود چه صورت دارد و این آفتاب
اگر خواهد چندان گرمی کند که آتش گردد و هرچه ماسوای اوست بسوزد
و خاکستر گرداند آن زمان معلوم شود که حجت و تاویل که در نورانیت آفتاب و
سطوت و جلال وی میکردند کجا رفت سه مصطفی اندر میان آنکه کسی گوید
زعقل آفتاب اندر جهان آنکه کسی جوید سها فصل سخن دراز شد و بجایی دیگر
افتاد و رنگ دیگر گرفت و نورانیت دیگر یافت مگر مطلع صاف شد و خورشید
حقیقت گوشه ابرو بنمود و توجه راست نشست این همه از فروغ آن نور دان
که از روزن خیال پرتو انداخته و ساحت سینه را روشن ساخته است و این نور
را بدیده دل توان یافت و بچشم سر نتوان دید ولیکن بغلبه حال چنان نماید که گویا
بچشم سر می بیند و از اینجاست اشتباه بعضی از محجوبان اهل زمان ما که میگویند
حقیقت را بچشم سر می بینیم و دیگران را نیز می نمائیم تعالی الله هیچ یکی از پیشینیان
باین سوالی سخن نکرده است و فی الحقیقة سخن همان است که محققان ارباب
تمکین قرار داده اند و قانون بسته دیگر همه یا غلبه شوق است یا ادعا در تعرف میگوید که
لم یدّع احد ان الله تعالی مرئی بالبصر فی الدنیا الا شرذمة قلیلة
من المتصوفة فلا یعبأ بهم فرمود که بدیدن خدای پاک بی مثل و مانند در دنیا
بچشم سر کسی از مشایخ طریقت نرفته مگر چندی از مدعیان این راه که سخن
ایشان اعتبار را نشاید میگویند که سالک این راه بجایی رسد که بصر و بصیرت
یکی گردد و ظاهر و باطن یکرنگ شود و امتیاز صورت و معنی از میان برافتد آن زمان
خواه بگو که بدیده دل می بینم یا بچشم سر حاصل هر دو عبارت یکی است والله اعلم
که این چه اشارت است که ایشان میکنند حقیقت حال را ایشان دانند که گفته اند و
دریافته ولیکن چنین دانم که وجود این مرتبه بس عزیز و نادرست یکی مجرد اعتقاد

۱۸

مذهب اهل وحدت وجود و تخیل معنی توحید و فهم سخنان ایشان سخنی میگوید با تقلید
از صفای ذکر و روشنائی باطن که بهم رسیده و رشتهٔ از منبع حال اتصال
یافته ادعا می نماید اینها آسانست ولی آنکه سخن بغلبه قهرمان حال و سطوت سلطان
وقت بر اید آنرا تاثیری دیگر و بغرقی دیگرست و با وجود آن حق همانست که مکاشفان
سرحقیقت و سوطنان مقام تمکین که قوت مزاجیه علم و حال ایشان باعتدال حقیقی
رسیده است و همین و رقیب احوال و مقامات گشته قرار داده اند از شیخ غوث الثقلین
شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه منقول است که مریدی از مریدان
دعوی کرد که من خدا را بچشم سری بینم این حکایت چون بحضرت وی رسید منع کرد
و زجر نمود تا باز از ین مقوله دم نزند و اینچنین نگوید گفتند منع و زجر و نصیحت با لی دیگر
ست سوال از آنست که وی درین دعوی محق ست یا مبطل فرمود محق است
او بدریافت خود راست میگوید ولیکن او را در اطلاع بحقیقت حال اشتباه شده
و سر کار درنیافته وی حقیقت را بچشم بصیرت دیده است و از بصیرت وی روزنی
بجانب بصروی گشاده گشته در حقیقت نظر بصر وی بر بصیرت افتاده گمان برده
که مگر بصر می بیند مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ این کلمه
ازان حضرت گفتنی بود و حاضران را صعقه و صیحه افتادن
و دیوانه شدن و راه صحرا گرفتن سخن که از حقیقت بر اید وی را
این تاثیرست و حکایت ادعائی همان حال دارد که یقرؤن
القرآن و لا یجاوز حناجرهم **وصل** بار دیگر
سر رشتهٔ سخن از دست رفت و از مقصود دور افتاده ام اگرچه
در حقیقت نزدیک بمقصود آمده بلکه در عین مقصود افتاده ام
اگر نظر باصطلاح اهل صناعت و تصنیف اتساق کلام از دست رفته و گور و

۱۹

که عنان اختیار بدست نیست اینجا رفته بودیم که عقل را بمعرفت اسرار ایمان و
احوال آخرت و عجایب ملک و ملکوت الهی و حقیقت اوامر و نواهی وی
جا نشاید و عظم بر بهانه بی تعلیم شرع و وحی آسمانی راهی نیست پس راه را
آنست که عقل را تابع نقل گردانند و اعتماد بر عقل نکنند و بمعارضت حجت
پیش نیایند و بنده باشند و انقیاد و تسلیم نمایند و زبان تازه کردن باقرار
تو با نه انگیختن علت از کار و بد رستی و راستی که این صفت در مذهب
اهل سنت و جماعت پیداست که مصدوق الذین هم علی ما انا علیه
و اصحابی و فرقه ناجیه که بقول حضرت الا واحدة منهم مستثنی و ممتاز
گشته ایشانند و تمامه ائمه دین و مشایخ طریقت که مشهور اند و ذکر ایشان
بر صفحات روزگار مسطور است برین مذهب بوده اند و برین اعتقاد رفته
و در کتب مشایخ انجا که بیان اعتقاد خود می نمایند همین اعتقاد است و
هیچ یکی از ارباب بدعت و اهل هوا بمقام قرب نرسیده و محل انعکاس
نور ولایت نگشته است مشایخ گفته اند که وجود ظلمت بدعت عملا و اعتقادا
مانع ظهور نور هدایت و ولایت است تا دل از لوث بدعت پاک
نگردد و محل تجلیه سنت نشود سر حقیقت انکشاف نپذیرد و نور یقین بدل در نیاید
جمال شاهد سر آن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا
و صلح کمان نبرند که طریقه تصوف مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است
و صوفیه فرقه دیگر اند و رای این فرقه ناجیه حاشا و کلا خاصه و خلاصه این
ملت اقوم محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن مقتبسان انوار سنت و مکاشفان
سر حقیقت اند و در سلوک طریقت اتباع عملا و حالا و اختیار عزیمت ظاهرا و باطنا
و تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکائد نفس و دقائق ورع و تهذیب اخلاق

و تصفیه باطن هیچکس از ایشان پیشی نکرده و انچه ایشانرا از اعمال و اخلاق و احوال و مقامات
و مواجید و اذواق و نکات و اشارات و سائر کمالات دست داده هیچ فرقهٔ
دیگر را نداده شیخ جلال الدین سیوطی که از اعاظم علمای متاخرین حدیث ست در
عقائد خود مینویسد و نعتقد ان طریق الجنید و صحبه طریق مقوم و در
تخصیص طریق جنید و اصحاب وی اشارت بمقصود کرده است چه طریق جنید و
اصحاب وی یعنی امثال و اقران وی طریقهٔ جامعه الیست که در وی تعظیم و تحکیم
کتاب و سنت و تقدیم ظاهر بر باطن و جمع بین الشریعة و الحقیقة بر وجه اتم و
اکمل ست و در طریقهٔ ایشان تهاون در رعایت ظاهر احکام و ترک رعایت
فتوای شریعت قطعا نیست منقولست که وی قدس سره فرموده است که بنای
طریقت ما بر کتاب و سنت ست و هرچه مخالف کتاب و سنت است و خارج ازانست
مردود و باطل ست و نیز فرموده است که اگر در ذکر و نماز و تلاوت قران ذوق و
حضور و خشیت و خشوع دست داد پس امیدوار فتح باب هست و الا بدانکه طریق
مسدود است و نیز فرموده است من لم یسمع الحدیث و یجالس الفقهاء و
یاخذ ادبه عن المتادبین افسد من اتبعه قل هذه سبیلی ادعوا
الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الآیه و نیز مشایخ فرموده اند که کل حقیقة
ردتها شریعة فهی زندقة و از بعضی ازین طایفه بسبب غلبهٔ حال و سکر محبت کلمات
و اشارات صادر شده که بفهم اهل ظاهر در نیاید و بعضی اعمال و حرکات بوجود آمده که
مخالف ظاهر فتوای شریعت باشد و آنرا شطحیات مشایخ و هفوات ایشان خوانند و
متشابهات و موهمات نیز گویند کلمات مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سوی الله و انا هو و
هو انا و مانند آن و افعال مثل تنویر لحیه و خرق ثیاب و القای ایشان خود را در آب و القای نفس در
مهالک و امثال آن و منشا صدور این کلمات و افعال طفح سکر و غلبهٔ حال و فقدان ضبط و اختیار

٢١

وقسمی دیگرست از اوضاع وآداب واصطلاحات ومستحسنات مخصوص این طایفه
مثل بنای ربط والباس خرقه واجرای مقراض وکیفیات ذکر واتخاذ خلوات
واجتماع سماع ومانند آن وایشان را در انجا اجتهادات واستنباطات ست
همچنانکه علمای فقه را واین از ابواب علم است که سخن در انجا از صحت اجتهاد وثمر النظر
آن در تحقیق سنت وبدعت رود واین قسم داخل احوال نیست وصوفی وفقیه درانجا
برابرست وهر دو مطالب بوجود اصل وصحت دلیل اند ولیکن قسم اول از غلبات
احوالست وانچه ازین طائفه در حالت سکر وغلبه حال صادر گردد قولا وفعلا
طریق اسلم درانجا تسلیم ست وترک مبادرت بانکار واعتراض با عدم جواز تقلید
وصحت اتباع دران وایشان خود نیز مریدان را بمتابعت واقتدا باشان این امور
وصیت نمیفرمودند بلکه نارسیده داشتند ومنع میکردند اتباع واقتدا در احکام شریعت
وقواعد طریقت رود که اساس آن بر علم ست نه در جزئیات اذواق ومواجید
که بنای آن بر حال ست وبالجمله مردم در غلبه احوال مشایخ وشطحیات ایشان سه فرقه
اند اول فقهای صرف وعلمای ظاهر که براه رد وانکار روند وتسلیم آن نمایند
واهل آنرا معذور ندارند وباز درمیان این فقها دو گروه اند گروهی بحسب واقع وحکم
نفس الامر منکر باشند ودر ظاهر وباطن خط بطلان ورقم فساد بران کشند واهل آنرا
بجهل وجنون نسبت کنند ومنشاء این کار ازلی بی‌مناسبتی وبی‌مشربی وجمود طبع وخرابی
باطن ست ... گروهی حرمان از برکات وخوف سوء خاتمت بود وگروهی دیگر از
فقها در ظاهر بقصد زجر عوام وسد ذرائع انکار کنند ودر اظهار رد وانکار با طائفه
اول شریک باشند ولیکن دل را با زبان موافق نسازند ودر باطن منکر نباشند و
این هر دو گروه در حق مشایخ براه تقصیر وتفریط رفته اند علی تفاوت بینهما فرقه
ثانی براه غلو وافراط رونده واعتقاد کنند که هرچه ایشان کرده اند حق است

٢٢

اگرچه خلاف شریعت باشد بلکه شریعت همانست که ایشان کرده اند و گویند حاشا و کلا از ایشان خلاف شریعت سر زند و نزد این فرقه اقوال علما و روایات فقه را اعتباری نباشد و این را محبت مشایخ و اعتقاد پیران خیال کنند اگرچه بعضی از ایشان بتکلف و چرب زبانی و مصلحت وقت اظهار انقیاد فقه و شریعت نمایند ولیکن سیمای وقت و ناصیه حال دلالت کند که مضمر باطن و مکنون سینه همانست و این طائفه را جهله صوفیه خوانند چنانچه فرقه اول را متقشفه فقها گویند و اگرچه فرقه اولی در جمودت و بلادت بیشترند ولیکن قدم این فرقه ثانی در جهل و ضلالت بیشتر است همین مقدار فرقست که فرقه اولی بی عرفانند و طائفه ثانی بی ایمان اول در مقام معرفت نه در آمده اند و ثانی از دائره اسلام بدر افتاده اند زیرا که متمسک منکر بظاهر شریعت و حکم علم است و وی در آن بعید است و بالجمله هر دو طائفه براه افراط و تفریط افتاده اند و طریق اسلم که مرکز دایره اعتدال و توسط است تسلیم است چنانچه گفته اند اسلم تسلم و حاصل معنی تسلیم بدان رود که بدانند که منشا این امور حال صحیح و نسبت درست و نیت صادق است ولیکن بغلبه حال و استیلای وجد قدم ثبات از جای در آمده و عنان ضبط و اختیار از دست رفته بحدی که صورت این فعل قبیح شرعی وی از نظر اعتبار سقوط پذیرفت و نظر بر صرف معنی و روح عمل که حضور و اخلاص است مقصر آمد و قدم از وسط طریق لغزید و اگر این حالت را در عالم ظاهر مثالی طلبند چریان حالت غضب و فرح است علی حسب تفاوت درجاتها و مراتبها که چگونه مرد عاقل را بجنباند و از اختیار بیرون آرد و بخود گم کرده اند اگرچه آن حصه اختیار که مبدا فعل است باقیست ولیکن سخن در زلت و ثبات و غالب و مغلوب بودن غلبه وجد و حال بر اهمیت قیاس توان کرد

۲۴

و این جز در مقام سکر و تلوین و بدایت حال نباشد اما ارباب صحو و تمکین که بمرتبهٔ نهایت رسیده و در مقام استقامت و اعتدال حقیقی متمکن گشته‌اند ظاهر ایشان با باطن برابر است و فرق ایشان با جمع مساوی بر ایشان مستی حال را حکم نباشد و افراط و تفریط را مجال نه و با قطع نظر از بدایت و نهایت بعضی ازین طائفه را اطوار و احوال عارض شود که از مقام ثبات و اختیار بیرون آرد یکی را مستی از صفای عمل و ذکای نفس برخیزد و دیگری را از نور ذکر و صفای قلب و یکی دیگر را از سلطان مشاهده و جلای روح بر هر تقدیر این حال صحیح است و نسبت درست و لیکن این قول و فعل که از طغیان و غلبهٔ آن صدور یافته صحیح نیست و مشروع و محل اقتدا و اتباع نه اگر گویند که چون قول و فعل نامشروع و غیر قابل اقتدا و اتباع دارند لاجرم از ارباب طاعت و هدایت نبود بلکه از قبیل معصیت و ضلالت باشد فماذا بعد الحق الا الضلال پس این اعتقاد عین انکار و تنقیص مشایخ باشد اگرچه در مرتبه کمتر از انکار فرقهٔ اول بود جوابش آنست که صدور امری در غلبهٔ حال بطریق عصیان و قصد مخالفت امر و نهی نیست و بمیل طبیعت و هوای نفس و علت جهل و داعیهٔ هوا نه بدلیل آنچه مبیّن معلوم شده است از تقوی و ورع و اخذ عزیمت و اتباع و کمال علم و عمل و دیانت صاحب آن بلکه مقرون بصدق نیت و حسن قصد در قهر نفس و قطع اسباب و اسقاط اغیار و استیلای محبت و غلبهٔ شوق است و اینها همه احوال صحیحه و مقاصد حسنه است بلکه گویند صاحب حال در حالت غلبهٔ اصطلام و استهلاک در غلبات حال و سطوات وجد حکم مجنون دارد که قلم تکلیف از وی مرفوع است و اگر این امور را نسبت بصاحب حال معصیت و قبیح و نامشروع ندانند شاید که در طور اهل باطن که تابع صرف افتاده‌اند گنجایش داشته باشد ولیکن چون حکم شریعت عام است و

وعمومات شرعیه باختلاف افراد واشخاص مختلف نگردد وبخصوصیت حال کسی مخصوص
نشود وحسن وقبح فعل بامر ونهی شارع ست نه بکیفیت صدور واعتبار حال فاعل
لاجرم ذات این فعل وصورت این حرکت بصفت عدم مشروعیت موصوف بود
وازدائره حکم وفتوای علم بیرون پس درحقیقت قبح وانکار راجع بذات فعل گردد
نه بفاعل وبسا باشد که اصل فعل خطا ومعصیت بود وفاعل را خاطی وعاصی نخوانند علما
گفته اند که اکل شجره از آدم صفی معصیت بود اما اورا علیه الصلوة والسلام عاصی
خواندن از ادب نبود وقوله تعالی وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ونفرمود وکان من العاصین
والغاوین بلکه درمقام اعتذار ازوی میفرماید فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وحقیقت
غلبه حال نیز بسبب نسیان وعدم وجود عزم ست پس مرجع ومال هفوات مشایخ حکم
زلات انبیا صلوات الله علیهم اجمعین پیدا کرد با اختصاص عصمت بحضرات انبیا
چنانچه مبهمات ایشان را بمتشابهات قران تشبیه میکنند والله اعلم وصل این لفظ
که هفوات مشایخ حکم زلات انبیا دارد برسبیل تشبیه وتمثیل والحاق ناقص بکامل لتفهیم
والاسجایس را با حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم مشارکت در احوال
ومقامات قرب نبود اگرچه بحکم آنکه ولایت سایه نبوت ست انچه از صفات شخص
درسایه پیدا گردد ولیکن با وجود آن فرع با اصل کجا ماند وتابع با متبوع برابر نبود
وهرچه اولیا را از کمالات حاصل شود بمتابعت انبیا شود ومشایخ فرموده اند
قدس الله اسرارهم که ارواح مومنان اقتباس انوار از ارواح اولیا
کند وارواح اولیا از ارواح انبیا وارواح انبیا از روح خاتم و
خاتم از ذات اقدس تعالی شانه حضرت غوث الثقلین فرموده اند
که با اولیا حدیث بود وبا انبیا کلام وانبیا را وحی ست واولیا را
الهام ووحی کلام الهی ست که با وی روح اوست که او را روح الامین

۲۵

وی مخصوص باوست یا پیغمبران دیگر را نیز واقع شده از ابن عباس در خبر تابوت سکینه آمده که گفت در وی طشتی بود که شسته شده بود در وی قلوب انبیا

گویند مشابه خاتم که بر کتاب کنند و لهذا تصدیق وی واجب و رد وی کفر بود
و الهام حدیث الهی است که قابل وی نور یقین و سکینه است که در قلب صحیح
ولی نهاده اند پس کلام در ظاهر و باطن است و حدیث در باطن و تکذیب و انکار
کلام کفر و موجب خرابی ظاهر و باطن و انکار حدیث سبب خرابی باطن بود نعوذ
بالله من ذلک و باتفاق متکلمین و محققین صوفیه هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد و آنچه مشهور
است که الولایة افضل من النبوة بعد از تحقیق آنکه مصدر این
کلام کیست اگر مراد بوی افضلیت ولی است از نبی پس این سخن مردود
و باطل و مخالف مذهب اهل حق است و اگر اشارتی دیگر و تاویلی دیگر دارد
صحیح است و مخالفت بحق ندارد و اکنون در بیان زلات انبیا دم نتوانیم زد
و بحقیقت آن نتوانیم رسید که چیست و از کجاست اینقدر مفهوم شود که معنی زلت لغزیدن
پای است در رفتار مثلا یکی براه راست میرود و مقصدش راست و قصدش
درست ناگاه بعلت طریان نوعی از غفلت و عدم احتیاط پایش لغزید
افتاد یا نیفتاد این را در متعارف اهل لغت زلت گویند از اینجا کیفیت لغزش
معنوی را قیاس توان کرد و تخییل و تخمین نمود اما منشأ و انبعاث این لغزش
و زوال سکینه و احتیاط از حضرات انبیا که احوال ایشان از مرتبه قیاس
عقول ما بالاتر است چیست و از کجاست حقیقت آن بفهم در نیاید آنچه این
طائفه از قواعد بیان کرده اند است که حصه شیطان و کلیات صفات نفس
و ظلمات طبیعت از ایشان یعنی از انبیا صلوات الله علیهم منتفع و معدوم
است چنانکه حدیث شق صدر شریف و لیل انست الا لبعضی از خبائث
احکام نفس و جبلت بشریت بلطافت و نورانیت نگاه داشته اند تا
ظهور اثر آن صفت سبب نزول وحی و ترتیب وضع احکام شرعیه

٢٦

ودرک شرف اتباع کرد که انما انسی لاسن کذا فی العوارف
وهم صاحب عوارف قدس سره سوال خلیل الرحمن را علیه الصلوٰة رب
ارنی کیف تحیی الموتی و طلب کلیم الله را علیه السلام رب
ارنی انظر الیک از غلبه حال و انبساط و بساط قرب داشته است
و گفته که امثال این سوال در حضرت عزت و انبساط در مقام قرب جز بغلبه حال
نباشد والله اعلم انتهی مگر سرور انبیا و سید اصفیا و مهتر عارفان صلی الله علیه وسلم
که هیچ غلبه را هیچ مستی را که گرد سراپرده استقامتش راه نیست که ما زاغ
البصر و ما طغی هرگز ازین باب سوال نکرد و اگر کرد اشارت بمقصود و اجمالی
کرد که سراسر ادبست فرمود اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی مضمون
این سوال در نظر تحقیق عین معنی ارنی است زیرا که حقیقت الحقائق همان وجود
حق است بلکه زیادت بر انست که رویت کنه ماهیت طلب داشته است
و گفته حقائق الاشیاء کما هی این جهت سعت حوصله و کمال استعداد و قابلیت
اوست که مخصوص جوهر شریف اوست صلی الله علیه وسلم هیچکس را در ان بلکه قرب
آن با وی همسری نیست
موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات
تو عین ذات می نگری در تبسمی
عجایب سخنی گفته است در نعت آنحضرت بالانز
ازین سخن هیچکس نگفته رحمه الله قائله و ذکر حقائق بصیغه جمع که گفت حقائق الاشیاء
و نگفت حقیقة الاشیاء نیز رعایت ادب و کتمان سر است تا سخن سربسته آید
و راز در پرده ماند یا اشارتست بمطالعه وحدت و کثرت معا که اکمل مراتب معرفت
و شهود است عنایت دیگر بنگر که ارنا فرمود نه ارنی تا غوغای امت را نیز
از ان نصیبه باشد اینجا همان معنی ظهور میکند که در آخرت
دیگران نعره نفسی نفسی زنند و وی بهمین امتی امتی گوید

۲۷

۲۸

آفهام خلایق در کمالات انبیا علیهم السلام حیران و انبیا همه در ذات وی صلی الله علیه وسلم کمالات انبیای دیگر مجد بود و معین ست اما اینجا تعین و تحدید نگنجد و خیال و قیاس را بدرک کمال وی راه نبود اصمعی را که از علمای لغت ست از معنی حدیث انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة وفی روایة مائة مرة پرسیدند که حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ان سألت عن غیر قلب رسول الله وغینه لقلته گفت ای سائل اگر از قلب دیگر و غین دیگر غیر قلب سید کائنات و غین وی می پرسیدی بگفتمی آنچه میدانستم اما اینجا که عین ست از غین دم نتوانم زد این عجز و اعتراف بجهل و نادانی از اصمعی عین علم و معرفت ست چنانکه گفته اند که لا ادری نصف العلم جای دیگر اگر نصف علم ست اینجا تمام علم خواهد بود نصف در انجاست که ادراک ممکن ست و علم بدان میسر شود و لیکن اعتراف بجهل و سلوک طریقهٔ انصاف علمی دیگر ست اما اینجا که ادراک ممکن نیست و توقع علم درین مقام جز اعتراف بجهل و نارسائی نباشد اینجا دعوی علم جهل ست و دریافت جهل عین علم اگرچه علمای حدیث بقدر علم و اندازهٔ دانش و معرفت خود چیزی گفته و گوهر معنی در رشتهٔ قیاس و تخمین سفته اند اما انصاف آنست که سر کار از چشم اغیار مستور ست و جمال حقیقت این حال بدیدهٔ عقل نامنظور بعضی گویند که این غین پردهٔ رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابست کثرت و اهتمام مهام دین و ملت بمقدار طرفة العین فترتی و غفلتی بر دیدهٔ شهود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نشست و در همان آن لطیف باشتغال بذکر و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد که حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند که این پرده غین از جهت غم امت و خوف خاتمت ایشان بوده و استغفار هم از برای

است وآمرزیده شدن ایشانست رحمه الله قائله وقال بعض الصوفیة هذا غین الانوار
لا غین الاغیار انچه درین پرده مشهود او می شد اگر بتمامه عارفان مکشوف شود
طاقت نیارند و سینها کنند و فریاد زنند که حقیقت رابی پرده می بینیم روزی جبرئیل
امین در حضرت وی گفت که نهایت درجات قرب من در حضرت صمدیت عز و
علا که زیاده بران هرگز نبوده است آن بود که میان من و پروردگار هفتاد هزار
پرده از نور بود و پیش آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در هر لمحه و هر آن پرده از
نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از ان بر طرف میشد و توقف در
مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد و این غین ترقیت
در درجات قرب و مشاهده تجلیات و این حالت نه مخصوص این نشات است
تا ابد الآبدین حال همبرین منوال خواهد بود زیرا که تجلیات حق را نهایت نیست
پس غین اینجا عین مشاهده آمد و پرده نشستن یعنی پرده برداشتن شد و معلوم
شد که مراد از ان لله سبعین الف حجاب من نور که در حدیث دیگر واقع شده
است مراد تکثیر و تعیینست نه حصر و تحدید الا آنکه مقام جبرئیل ازین نگذرد
و بحکم وما منا الا له مقام معلوم تجاوز و ترقی او ازین حد صورت
نه بندد و اگر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را دائم ترقی در ترقیست و مشاهدات او در رنگ تجلیات حق
نهایتی ندارد من الازل الی الابد و بعضی از شراح حدیث در بیان کیفیت این
غین دو وجه گفته اند وجه اول انکه حدوث این غین بر عین
بصیرت نبوی صلی الله علیه وسلم مثل انطباق جفن
بر باصره همچنانکه بهم بر امدن پلکهای دیده بر باصره اگرچه بظاهر
در صورت نقصان نماید و مانع از ابصار آید که کمال باصره در آنست

ولیکن موجب تکمیل وتصقیل حدقهٔ عین وحفظ اوست از غبار و دخان وآنچه وی را حذر
کند کذلک تا دیدهٔ دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ثارت ادخنهٔ انفاس اغیار
وهیجان غبار کثرت وآثار کدورت نگیرد ومرآت بصیرتش زنگ نپذیرد
وورود این غین وفرو هشتن این پرده موجب وقایه وسبب حفظ وتصقیل وی
ازین غبار وکدورت آمد پس اگرچه بنظر وهم بصورت نقصان در اید ولیکن
درحقیقت کمال است یا تتمهٔ کمال وبا وجود آن استغفار میکرد ومعذرت میخواست
از کمال محبت وشوق طلعت تا یکچشم زدن از جمال محبوب محجوب نباشد
یکچشم زدن غافل ازان ماه نباشم ترسم که نگاهی کند آگاه نباشم وجه ثانی
آنکه روح اقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مقام ترقی وشوق
وصول برفیق اعلی والحاق بملکوت که مقر اصلی اوست بود وقلب تابع روح
ونفس تابع قلب می شد وشک نیست که حرکت روح ونهضت قلب
اسرع واتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج روح بمقام قرب
وحریم عزت از مصاحبت ومرافقت روح وقلب جدا می افتاد وموجب انقطاع
علاقه که سبب بقای هیئت عنصری است میگشت پس حکمت بالغهٔ الهی
ورحمت وعاطفت نامتناهی وی که برای تکمیل وارشاد خلق اقتضای بقای
عنصر شریفش میکرد ورود این غین وفرو هشتن این پرده را سبب ابطای
حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود وبعالم قدس لحوق
نپذیرد وعلاقه منقطع نگردد وآنحضرت جهت کمال شوق وانجذاب آن عالم
از ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت ومصلحت وحرص وی بر تکمیل وارشاد
است استغفار میکند واعتذار میخواهد واین دو وجه از افادات وکلمات شیخ
الوقت شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره که طیبی آنرا در شرح

۳۱

مشکات نقل کرده در نزاکت وجه اول و نفاست وجه ثانی سخن نیست اما با وجود آن مرا سخن اصمعی از همه خوشتر آید و با وجود جلال شان قلب مصطفوی که حقیقت حال آنرا جز خدا کسی نداند قریب تر نماید هر کسی هر آنچه گوید بر حد و اندازه معرفت و قیاس خود گوید چون مقام او از همه بالاتر است هر که از مقام وی خبر دهد و از حقیقت حال وی که با خدا دارد کشف کند گویا که تاویل متشابهات کرده باشد بیچاره اصمعی با وجود آنکه گرفتار لفظ است عجب پی بمعنی برده این فهم مگر او را از برکت تتبع لغت عرب که لغت سید کائنات است حاصل شده بود و آب و هوای آن زمین تاثیر کرده و اصل این نور را از تاثیر قرب زمان نبوت چنانچه امام علی حکیم ترمذی میگوید که من آنچه در جوانی از انوار و آثار می یافتم در وقت پیری با وجود ازدیاد علم و عمل و مجاهده نیافتم در معرفت سبب آن حیران بودم در سر من فرو خواندند که کمال حال جوانی بجهت قرب زمانی بحضرت سید کائنات بود صلی الله علیه وسلم تعالی الله چون قرب زمان را این خاصیت است عین آن زمان را چه اثر خواهد بود که چشم او از جمال حقیقت بر افتاده بود و آفتاب یقین بر سمت الراس رسیده از ینجا تفضیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم لازم آید بر هر که بعد از ایشان آمده و لهذا در قوت القلوب میفرماید که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتد صلی الله علیه وسلم و یکساعت مجالستی که در حضرتش نمایند چیزی نماید و کار کشاید که دیگر انرا تجلیات و از تعینات نکشاید و نه نماید و با وجود آن چندین آیات و احادیث در فضل غربای امت و خاصگان حضرت که بعد از زمان وی صلی الله علیه وسلم بیایند و رود یافته است گمان شود که مقصود همین ایشان باشند و اولیای امت را صحبت معنوی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی است

واستضائت انوار و استفاضت آثار مستمر و باقی و تمامی متوجهان آنجناب
و غریبان آن کوی را نصیبه از آن نور خواهد بود بلکه ذرات موجودات
و کافه مخلوقات را از انوار وجود و رحمت عام او نصیبی هست وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و اگر ایشان قدر نعمت نشناسند و کافر نعمتی نمایند
چه توان کرد ؛ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ؛ که اگر خار و گر
گل همه پرورده تست ؛ نا امید نباید بود که حقیقت محمدی را ادوار است مثل دوران
فلکی تا وضع هر دوره نسبت بگذشته و نظر کوکبی از کواکب صفات
و کمالاتش بر که افتد و بر روی که تابد تا نور کمال از ناصیه حالش ظهور یابد
و معنی عزت اسلام در جوهر ذاتش پیدا گردد و غالبا تمامی این دوره بر
صد سال بود که یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة من یجدد امر دینها
اکنون این مائة حادی عشر است تا سکه این دولت بنام کیست مردی باید که
اعجاز حقیقت بر دست وی باشد تا نفوس عامه اهل این روزگار را که حقیقت
را لهو و لعب خیال کرده اند و هزل را با جد آمیخته اعجاز و قوت تصرف
چنان در هم کشد که مجال نفس بر ایشان تنگ آید حتی اذا ضاقت علیهم
الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ
من الله الا الیه ثم تاب علیهم ؛ ه ؛ روی زمین ز تیرگی منکران عشق
محتاج شست و شوی دگر شد کجاست نوح ؛ وصل لا اله الا الله باز کجا افتادم
و از کجا سر کشیدم سخن در آن بود که هفوات مشایخ علت آن طفح حال و غلبه
سکر است و احتمال صحیح و نسبت درست و لیکن آن قول و فعل که از غلبه حال سر زده و
صادر شده محل اقتدا و قابل اتباع نیست و ایشان در صدد و آن معذورند و همچنان اند
که گویا اختیار ندارند و مثالی چند از اقوال و افعال بطریق کلیه و اجمال ذکر کرده شده

۳۲

اکنون اگر بعضی جزئیات آنرا بتفصیل ذکر کنیم دور نباشد ولیکن تعرض باقوال در حوصله
وقت نمی گنجد که آن از باب رموز و اشارات فنا و توحید است قیل و قال در اینجا
مناسب حال نباشد حکایتی چند از جنس افعال مذکور میشود شاید که در مقصود کفایت کند
مثلا آورده اند که شبلی را قدس سره پسری فوت شده بود مادرش بی طاقتی
کرده و براه جزع و فزع رفت و موی سر برید وی نیز ریش را نوره زد و بنشست
اهل بغداد بر وی بهم بر آمدند و بیزار شدند و هیچ کس در مصیبت پسر بر سر وی بتعزیت
نیامد یکی از یاران وی پرسید که آخر اینچه حرکت بود که تو کردی و چرا کردی گفت
موافقة لاهلی گفتند حقیقت حال بیان کن با اینها تسلی نمیشود بموافقت اهل و عیال
از اینها نتوان کرد گفت پس اگر بحقیقت می پرسی حقیقت آنست که خبری بمن رسیده
است که هر که دیگری را تذکیر حق کند و خود غافل باشد محل لعنت و مستحق بعد گردد و از
نظر رحمت حق بیفتد من نخواستم که مردم بتعزیت پیش من بیایند و بحرف بافی چنانچه
رسم و عادت است ترجیع کنند و تذکیر نمایند و دلهای ایشان از حق غافل و محجوب باشد
و مستحق لعن شوند و باعث بران و تقریب آن من باشم پس لحیه خود را فدا کردم و خلق
خدا را از ورطه هلاک و ضرر باز داشتم اکنون ببین که این چه صدق نیت و چه تدقیق
نظر است و چه قدر تعظیم ذکر الهی و شفقت و رحمت بر خلق اوست و اینها همه احوال سنیه
و مقامات علیه است ولیکن صدور این فعل که حلق لحیه است باین نیت در شرع جائز
نباشد و از هیچ عاقلی این کار نیاید و ببین که انصاف و تعلیم و تعلم و تقوی و ریاضت
در چه مرتبه است و با وجود غلبه این نیت و این حال از وی این فعل صادر شد باید بمقدار
غلبه و بی اختیاری و مستی زور آورده باشد و الا قاعده آنست که نیت در مباحات
و مستحبات رود نه در محرمات و مکروهات جای آنست که وی را درین حالت حکم
مجانین دهند و الله اعلم شبلی امام اهل وجد و سرگروه ارباب سکر و حال بود

دیگر برابر وی قیاس نتوان کرد چندان در غلبهٔ حال از خود غائب و مستغرق و فرو رفته بود که آورده اند موی های حواجب و اشفار را می چید و بعضی اوقات پوست و گوشت خود را باز می گرفت تا مگر بعلت تالم لحظهٔ بخود باز آید و افاقتش دست دهد اهل زمان وی او را دیوانه میگفتند و مجنون میخواندند و حال آنکه وی اعقل اهل زمان خود بود که اکیس الناس اشدهم فی الدنیا صد هزار عقل فدای این دیوانگی باد ساقی دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ❊ آورده اند که روزی وی قدس سره نزد ابوبکر مجاهد که یکی از علمای عصر خود بود آمد ابوبکر را چون نظر بر وی افتاد بر خاست و در میان دو چشم وی بوسه داد و بتعظیم هر چه تمامتر در پهلوی خود ویرا بنشاند جماعت از فقها که در گرد ابوبکر بودند گفتند تو این را با شبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند ابوبکر گفت من نکردم الا آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم دیدم امشب در خواب می بینم که شبلی قدس سره در حضرت رسالت در آمد آنحضرت بدیدن وی برخاست و در میان دو چشم وی بوسه داد و در پهلوی خود بنشاند پرسیدم یا رسول الله این را با شبلی میکنی وی بچه چیز مستحق این اکرام و تعظیم شد فرمود وی بعد از هر نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم الآیه بعد از ان درود بر من میفرستد و هم از شبلی می آرند که روزی بخاطرش انداختند که تو بخیلی عهد کرد که هر چه امروز از فتوح برسد باول فقیری که پیش آید بدهد پنجاه دینار بر وی آمد بگرفت و بیرون آمد گذرش بر فقیری ضریر افتاد که پیش مزینی نشسته است و حلق راس میکند شبلی آن صره او را داد او گفت مرا این حاجت نیست باین مزین ده که خدمت میکند شبلی گفت که درین صره دنانیر است آن فقیر

۳۴

سر برآورد و نگاه بجانب شبلی کرد و گفت که ما نگفتیم که تو بخیلی پس وی نان پیش مزین نهاد و مزین گفت که ما را عهدیست که خدمت فقرا با جرت نکنیم پس شبلی قدس سره آن صره را برگرفت و در دجله انداخت و گفت ما اعزک احد الا اذله الله اینجا علما ظاهر گویند که وی اسراف کرد که صره را در دریا انداخت اما توان دانست که وی چه کرده است و چنین حال وی از کجا بوده است والله اعلم بار دگر شبلی قدس سره جامه نو پوشیده بود و آن جامه را چاک کرده گفتند که علم حکم میکند که جامه نو را پاره سازند و ضائع کنند گفت علم حکم میکند که اسپان را پی زنند و ذبح کنند اشارت بقصه سلیمان بن داود علیهما السلام کرد که جلای اسپان میگرفت تا آفتاب بغروب رفت و وقت نماز عصر بگذشت پس بمکافات این تقصیر و قصد اعتذار اسپان را پی میکرد و کردن میزد چنانچه قرآن مجید از وی خبر میدهد فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ و بعضی سوق و اعناق را بر ظاهر حمل کرده اند یعنی دست بر ساق و گردن اسپان فرومی آورد و سر میداد والله اعلم و اکثر انچه از ارباب احوال از امثال این حکایات که نقل کرده اند در باب ریاضت نفس و قصد تجرید وی و تحقیق مقام توحید و توکل قطع نظر از وسائط و اسباب است امام عبدالله یافعی رحمه الله علیه در نشر المحاسن از ابو حمزة خراسانی قدس سره نقل میکند که وی گفته است که در راه حج رفتم ناگاه در چاهی افتادم نفس من با من بمنازعت برامد که فریاد کن تا کسی بشنود و از چاهت براورد گفتم لا والله هرگز فریاد نکنم و استعانت بغیر حق ننمایم و تا وی تعالی بقدرت خود از بیرون پرده اسباب وی نه براردنه برایم ناگاه دو مرد بر سر چاه رسیدند و با یکدیگر مصلحت کردند که این چاه بر سر راه واقع شده است روی او را بپوشیم تا کسی در وی نیفتد سر چاه را پوشیدند و نشانش را گم ساختند در اثنای آنکه سر چاه را می پوشیدند قصد کردم که فریاد کنم و از حال خود آن پوشندگان چاه را آگاه گردانم باز با خود گفتم که

عهدی که با پروردگار تعالی کردم بسر برنشکستم صبر کردم بعد از ایشان جماعتی دیگر
رسیدند و سر چاه را بگشادند این بار نیز خواستم که فریاد کنم باز گفتم پروردگار من
با من قریب‌تر است از ایشان هم اگر بعلم وی اکتفا کنم بسنت ساعتی خاموش ماندم
ناگاه شیری پیدا شد و پایهای خود را در چاه آویخت گویا اشارت بمن میکند و
میگوید تا بپایش متعلق شوم چون وجود آن از مجرای عادت بیرون بود دانستم
که از جانب حق است پس بپایش درآویختم و برآمدم هاتفی آواز داد که یا ابا حمزة
الیس هذا احسن نجیناک من التلف بالتلف و از ذوالنون مصری
قدس سره می آرند که بقریه رسید چون شب درآمد اهل قریه را دید که اضطرابی
میکنند و درهای میبندند و درها مستحکم میکنند پرسید که حال چیست و چرا چنین می کنند
و از چیست که می کنند گفتند درینجا عادت که چون شب شود شیری از بادیه
درآید و هر کرا دریابد هلاک کند این همه خوف و هراس ما از وست ذوالنون
را نیز بحکم بشریت هراسی در دل افتاد خواست تا بموافقت اهل قریه بکنجی در رود باز
با خود گفت که فاعل حقیقی حق سبحانه است فعل فعل اوست و ارادت ارادت وی شیر باری
کیست که از وی ترسند لا تتحرک ذرة الا باذن الله توکل بر خدا کرد و بیرون قریه
در انجا که شیر می آمد رفت و نشست و شب آنجا گذرانید علما گویند که درینجا هلاک نفس و
القاع اوست در خطر و این در شرع جائز نباشد ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة جواب
آن میگویند که اینها در حق عموم خلق است که دیدهٔ بصیرت ایشان از مشاهده حق و
فعل وی محجوب است اما ارباب توحید و توکل را که اسباب و وسائط از نظر همت ایشان ساقط
گشته و بعین الیقین معلوم و مکشوف شده است که بی ارادت و فعل وی تعالی چیزی
واقع نشود در کنج خانه خزیدن و در بادیه نشستن یکیست یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة والله اعلم و از شیخ ابو الحسین نوری قدس الله سره

در قصه محنت غلام خلیل که نامش احمد بن غالب بود بطائفه صوفیه براه انکار میرفت و بکفر و زندقه نسبت میکرد و گواهی آورد که چون خلیفه امر بگرفتن فقرا کرد و بکشتن جماعت که نوری قدس سره در ایشان بود فرمان داد تا سیاف آمد و بایستاد که تیغ برکشد و از یکدیگر بنیاد قتل نهد شیخ از همه پیشتر دوید و بتواجد در آمده بود سیاف بایستاد تا گردنش زند سیاف گفت آخر چه خواهی که از همه پیشتر خود را بکشتن میدهی فرمود در سلوک این طریق روش من ایثار بود و اکنون یکساعت حیات که مانده است خواهم که آنرا نیز ایثار برادران کنم سیاف بشنیدن این کلمه حیران بایستاد و خبر بخلیفه رسانیدند خلیفه بقاضی حکم کرد تا تفتیش این حال نماید و تحقیق کند که ایشان چه طائفه اند و چه مذهب دارند قاضی از نوری سوالها کرد و در عبادات و طهارات و صلوة نوری قدس سره همه سوالهای او را جوابهای شافی داد و گفت که اما بعد هذا فاعلم ان لله عبادا یسمعون بالله وینطقون بالله ویردون بالله ویصدرون بالله ویاکلون بالله ویلبسون بالله قاضی چون هیبت کلام نوری در دل یافت گریهای سخت کرد و نزد خلیفه رفت و گفت اگر این جماعت زنادقه اند پس برروی زمین یک مسلمان پیدا نخواهد شد شعر
کافران ره عشقیم اگر انصافست ٭ صد مسلمان تو ای خواجه و یکتا فرما ٭ پس همه را خلاص کردند و عذر خواستند اینجا میگویند که این تواجد نوری و مبادرت وی نزد سیاف اعانت وی بر قتل نفس است و آن بفتوای شرع جائز نباشد زیرا که اعانت بر قتل نفس تصرف در ملک غیر کردنست چه وجود آدمی از آن خود نیست از آن حق است تا اورا حد که بقای خود یا فنای خود خواهد او را واقف بر حد ادب باید بود و از این جهت است که هلاک نفس و اعانت بر قتل وی بفتوای شرع جائز نیست و بتقریری که کرده شد خود از آن لازم آمد که ادب عبودیت نیز همین باشد ولیکن خداوند که آن حال و مستی که

ویرا دریجا بیستاد از کجا بوده وی در انوقت در کدام شهر بوده و کدام محل بود و نوری قدس سره از
اجلهٔ ایشانست و از اقران جنید است و از ارباب سکر و وجد و حال است و قتی
بحضرت جنید رسانیدند که سه روز بر نوری گذشته است که طعام نخورده است
و خواب نکرده الله الله میگوید و تواجد میکند پرسید حال نمازهای وی چیست گفتند نماز
میکند بهمان قدر از وقت که در وی نماز بگزارد هوشیار است چون از نماز فارغ گردد
باز هم بر سر مستی خود رود فرمود الحمد لله که محفوظ است و حال صحیح دارد و میگویند که جنید
رضی الله عنه در واقعهٔ محنت غلام خلیل در میان فقها رفت و بمذهب ابوثور در آمد و باین حیله
خود را از شر آن از خدا بیخبران خلاص کرد و دیگر نوری تا بود بیادی در مقام ناز و عتاب
بود و میگفت تو در میان فقها و عقلا رفتی در میان ما دیوانگان و بلا آشنایان نبودی
و سخن این راه مگو والله اعلم و نیز از یکی از ارباب احوال که در طبقهٔ مشایخ جنید بوده رحمة
الله علیهم می آرند که شبی او را حاجت غسل بود و هوا در غایت سردی و بدنش
در غایت ضعف نفس گرانی و سستی نمود پس برغم نفس هم با ژنده که در بر
داشت در حوض آب که تمام یخ بسته بود افتاد چنین آورده اند که آن ژنده که بر وی بود در غایت
گرانی بود مبالغه گفته اند یا بتحقیق والله اعلم که یک شتر بار بود و دیگر وی آن ژنده را خشک
نکرده هم در وی امی نشست و بخواب میرفت تا بعد از مدتهای مدید هم بر بدن او
خشک شد اینجا میگویند که این تعذیب نفس است و یک اعتراض این وارد
که باری این نوع ژنده باین گرانی پوشیدن از کجا آمده است و از دیگری می آرند
که پای برهنه بر یخ میرفت و اگر خاری بپایش میخلید بیرون نمی آورد و چشمش بدر و آمد
هم با آن نمود و ضو که در بر داشت پاک میکرد تا رفته رفته پایش آماسیده
بجرحش برفت و کارش بهلاک انجامید و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال
نفسش شهوت طعامی مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از ان طعام بهره

٣٩

وقضای شهوت آن کند و آزو یکری می آرند که گرسنه بود بعد از چند روز دانه انگور یا برک سبزی بر زمین افتاده یافت نفسش بحکم اضطرار آن دانه را یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن افکند دیکر وی بمکافات این کار نفس را تا دو سه سال در بوته ریاضت میکداخت و باتش کرسنکی میسوخت و امثال این حرکات و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدات بسیار منقول است و ایشان را در انجا قصد ریاضت نفس و تحقیق حال و رسیدن بلند او ست و اینها را از باب معالجت نفس میدارند و مقرر است که علاج بضد باشد و طبیعت نفس چنان واقع است که تا کار بروی اینچنین سخت نکنند و تنک نکیرند وی بمرتبهٔ اعتدال نرسد و اکر معامله با نفس برخصت کنند از ره حق بیاید و اکر با لیه بعزیمت کنند برخصت آید مثل مشهور است که برای مرک کیرند تا رحمت اختیار کند و فقها میکویند که درینجا تعذیب نفس و تحریم حلال و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص قرآن و احادیث ممنوع است قال الله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ نزول این آیت کریمه در انجاست که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه و سلم و کفتند یا رسول الله میخواهیم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره کیریم و سر بصحرا نهیم و آواره شویم این فرمان آمد که لا تحرموا الطیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا احادیث درباب رفق و مدارات نفس بسیار است جواب آنست که احادیث همچنانکه درباب رفق و مدارات نفس وارد است درباب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان ی از لذات و شهوات نیز واقع شده است و اصحاب رسول الله را صلی الله علیه وسلم بریاضات و مجاهدات و تحمل شدائد و مکابدات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع و عطش

چندان بود که هیچکس را مجال مشارکت و مساهمت با ایشان در آن همت نباید و ل
سیری خود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصلا نبود و در بعضی غزوات حال ایشان
چنان تنگ بود که شکمبهٔ شتر را می‌فشردند تا قطرهٔ چندی از وی میچکید و بینی تر میکردند
و منع از تجرد و انفراد و مباینت در آنوقت از برای تاکید اجتماع و اتفاق بر جهاد و تاسیس
بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن زمان آن بود و بتحقیق صحابه رضوان الله علیهم
بمشاهدهٔ جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم و کمال ایمان و قوت یقین و ارتفاع حجاب و
زوال ارتیاب مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح
فاطفی المصباح و با وجود آن منقولست که شربتی نزد عمر خطاب رضی الله عنه آوردند
تناول نکرد و گفت ترسم که از آنها باشم که أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا
در شان ایشانست و احوال فقر و شدت اصحاب صفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه
صوفیه اند خود معلوم است که چه بوده است و قصهٔ ابولبابهٔ انصاری را خود چگونه گویی که بجهت
تصحیح توبه و اعتذار از جنایتی که از وی در حق خدا و رسول خدا در قصهٔ بنی النضیر بوجود
آمده بود خود را با سطوانهٔ مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم بربسته ترک طعام و شراب
کرده بود و بغلبهٔ جوع و عطش کور و کر شده و عهد کرده که تا رسول خدا آمده بدست
خود نگشاید از اینجا نروم رسول خدا فرمودند من چکار کنم اگر وی اول نزد
من آمدی برای وی استغفار کردمی و از پروردگار آمرزش خواستمی و چون
وی خود را بدرگاه خدا بربسته است هم مگر خدا بند وی را بگشاید من نتوانم گشاد و بعد
از ده و دوازده روز والله اعلم قرآن بقبول توبهٔ ابولبابه نازل شد پس آن
حضرت بیامد و بند وی را بگشاد اکنون این بربستن ابولبابه خود را با سطوانهٔ مسجد
و ترک طعام و شراب کردن و درآمدن در معرض هلاک چه بود و [illegible] شریعت بود ولی در سر
توبه و ندامت و عزم است فقط اینها داخل توبه نیست اگر تعذیب نفس و تشدید

۴۰

وبتمهید وی در مقام مجاهده و ریاضت حرام و منهی عنه است چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را ازان منع نفرموده و باز نداشت این نبود مگر غلبه حال و سکر و وجد و صحابه را رضوان الله
علیهم نیز غلبات حال بود و مستیها بود آخر تواجد و رقص بلال در مسجد نزد نزول آیه ولکن الله
یهدی من یشاء و منع عمر بن الخطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیه و عدم
سکر و استنان عائشه صدیقه از آن حضرت در نزول قرآن بطهارت ذیل و برائت
حال وی رضی الله عنها در قضیه افک و قول معاذ بن جبل نزد جریان ذکر وبا که وی رحمت
امت است این امت را خداوندا معاذ را و اهل معاذ را ازین رحمت فراموش مکن و قول او
در وقت طریان اغما و سکرات موت اخنق خنقک فو عزتک لتعلم انی احبک این همه از مستی
وجد و غلبه حال بود والله اعلم وصل از بعضی از مشائخ طریقت که سالکان طریق توحید و
توکل بوده اند آمده است که بی توشه و بی رفیق در بادیها و بیابانها که غالب در انجا خطر جان
و خوف هلاک باشد در آمده اند و حائر و هائم گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چرا چنین
کنند و اسبابی که حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند و نفس را در تهلکه بیندازند این همه
خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست که اسبابی که حق سبحانه و تعالی بحکم جریان
عادت خلق فرموده است و مسببات را با وی ربط داده و وابسته گردانیده است
سه قسم است قسمی ازان یقینی است که ارتباط فعل و توقف آن بروی ضروریست
و سقوط آن و تجاوز ازان از محالات عادی و هیچ یکی را ترک آن ممکن و میسر نه و ترک
آن موجب اثم است چنانچه لقمه برداشتن و در دهان نهادن و خائیدن و فرو بردن و
ترک این اسباب در اصل توکل نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت
کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن نماید قسم دوم اسباب ظنیه است که غالب بحکم عرف و
جریان عادت آنرا مدخلیتی و سببیتی هست ولیکن این قسم باختلاف طبایع و اعتیاد و ریاضت و
تفاوت قوی و همم افراد انسانی مختلف گردد مثلا یکی باشد که بقوت طبیعت و صرف همت

تا سه روز یا پنج روز یا زیادت بران طاقت جوع تواند آورد و یکی دیگر با عتیاد و ریاضت خود را
بران آورده که ده روز او را حاجت طعام نشود و گرسنگی کار نکند و اگر شود بخوردن
برگهای درخت و گیاهای جنگل و امثال آن دفع گرسنگی کند یا امتلاء و حتشای باطن
بنور یقین و غذای روحانی و غلبهٔ عشق و محبت الهی از یکی مشایخ طریقت پرسیدند که
ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و با حصول ایمان بارادت
حق و تقدیر وی ارزاق و آجال را و یقین بانکه سبب حقیقی حیات و بقای بنیه قدرت باریتعالی
است نه طعام و شراب پس اگر یکی اعتیاد تحمل جوع ده روز کرده باشد و وی مسافت ده
روز را بی توشه سیر کند چرا اثم کرده و تارک واجب شود و قیاس حال وی با سائر ناس که در
تحمل جوع و عطش یکروز عاجز آیند درست نباشد و از مشایخ طریقت بصحت رسیده است
که ایشان را بریاضت و اعتیاد طی اربعین بتدریج و ترتیب در مدتی معین حاصل شده
پس سالکان که بمرتبهٔ توکل و یقین رسیده اند و ریاضت و مجاهده کرده و ایشان را مشاهدهٔ
توحید دست داده در حق ایشان وجوب رعایت این اسباب و علل ساقط باشد و الله اعلم
از بزرگی می آرند که او را با درگاه خداوندی عهد بود که تا ده روز یا زیاده ازان چنانچه در نقل
آمده است بی طعام و شراب بسر برد اتفاقا در سفری از اسفار تا ده روز گرسنگی بسر برد بعد ازده
روز بر زمین افتاد و عاجز شد و پای رفتن بسته شد و قوت سیر نماند دست بمناجات بر آورد و
گفت بار خدایا ده روز رفت و طاقت گرسنگی نماند حکم چیست فرمان آمد که تو قوت خواهی یا تو
گفت مقصود اصلی تو گشت که بدان راه توانم رفت گفت ما قوت تو هستیم تو غم مخور دیگر وی تا مدتی
که خدا خواسته بود بی طعام بسر می برد و بغلبهٔ قوت روحانی و تقویت و تائید ربانی سیر میکرد و قسم
ثالث اسباب و همیه است که مجرد وهم حاکم است که اگر مباشرت این اسباب نکنم هلاک شوم چنانچه
گوید که اگر امروز تهیهٔ اسباب فردا نکنم فردا بیحال شوم و چه گونه بسر برم این مجرد وهم است
و اتباع و رعایت این اسباب منافی توکل است مگر در جای که غالب فقدان باشد این ازجم ۴۲

باسباب عادی شود و حکم آن معلوم شد مثلا اجتناب از در آمدن در بادیه که وجود سبع در انجا بحکم
عرف و عادت غالبست از اسباب عادیه است و در بیابانی که هرگز کسی در انجا وجود سبع ندیده الا نادر مکلف بمجرد
توهم و احتمال آنکه شاید برخلاف عادت وجود وی اتفاق افتد و هلاک کند این حکم
وهم است و منافی حقیقت توکل است همچنین خواب در سیلاب و مکانی که بحکم عادت
محل جریان سیل است ظنی و در جای که سیل اصلا نمی آید ولیکن در نفس الامر امکان
عقلی دارد که شاید پیدا شود وهمی است هذا هو القول الفصل وعلیه
التعویل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وبالجمله توقف و تسلیم در اقوال
وافعال ارباب احوال که صادقان راه و متوجهان درگاه اند و علم و تقوی و دیانت ایشان
معلوم شده است اسلم است و خوض دران باب برد و انکاری مصلحت و ضرورت محل
خوف و خطر آسلم تسلیم اولی مرتبه و در حق این طائفه سوا است لا لک ولا علیک و اگر توفیق
رفیق شود و بر سر کار اطلاع بخشند و از احوال و مواجید ایشان در باطن پیدا شود آن باب
دیگر و سعادتی دیگر است تا نصیب کیست باری تو اعتقاد و ایمان از دست مده قال سید الطائفه
جنید البغدادی رضی الله عنه الایمان بطریقتنا هذه من الولایة توسط و اعتدال اصل و راس
هر کمالست والله الموفق **ابیات لمولفه** ای که از کشش کمش قال و مقال نیست
حالت ارباب کمال ✤ نشنیده ز کسان جز خبری ✤ هیچ نایافته در خود اثری ✤ قابل کار نه
معذوری ✤ یا خود از کوشش آن پس دوری ✤ باش کین راه گذاری دگر است ✤ هر کسی قابل
کاری دگر است ✤ لیکن اندر پی انکار مرو ✤ از جهان منکر این کار مرو ✤ منکر حالت درویشان
کوشش و شورش عشق ایشان ✤ که درین ره چه طلبها دارند ✤ زین طلبها چه تعبها دارند ✤
زین طلب گر نه خدا یافته اند ✤ این همه بهر چه بشتافته اند ✤ در طلب این همه جانبازی چیست ✤
حال و اسباب فنا سازی چیست ✤ گشت اگر نیست قیاس تو کجاست ✤ عقل کو درک خواص تو
کجاست ✤ باری ار نیست ترا وجد و حالی ✤ معتقد باش و بیار ایمانی و صل اکنون اگر نقل از کلام مشایخ بیاریم

موافق و مقوی آنچه ذکر کردیم مناسب باشد تا طالب را اشکی و ریبی در حق نماند و در کتب تصوف که
صحت آن مجمع علیه طرفین و متفق علیه فریقین است تصریح بدان موجود است ولیکن ما از کتاب
قواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة و الحقیقة تصنیف الشیخ الامام الهمام قدوة المتاخرین و حجة المتقدمین
صاحب الطریق القویم و الداعی بخلق الله الی الصراط المستقیم الامام العالم العامل القیم المعدل
الفاروق شهاب الحق و الحقیقة و الشرع و الدین سید احمد المغربی البرنسی عرف بزروق که از
اکابر علمای وقت و اعاظم مشائخ مغرب و مسلم جمیع مشائخ دیار عرب بود رحمه الله تعالی علیه
رحمة واسعة کاملة نقل کرده ایم و چون اهل حق و ارباب تحقیق همه بر یک کلمه اند نقل کلام از یکی
نقل از همه بود و چون عنوانات مسائل کتاب مذکور بلفظ قاعده بود ما نیز همان قاعده را نگاه
داشتیم و بالله التوفیق قاعده حکم فقه عام است یعنی شامل است تمامه خلق را از خواص و عوام محکوم
بدان زیرا که مقصود وی اقامت مراسم شریعت و اعلای اعلام دین و ملت است و بنای فقه
بر علم است و لهذا قواعد و ضوابط آن کلیه است که باختلاف افراد و اشخاص مختلف و متغیر
نشود و حکم تصوف خاص است یعنی مخصوص است باهل قرب و خصوص زیرا که آن معامله است
میان پروردگار و بنده و مدار این بر ذوق و حال است و احکام آن جزئیات است که باختلاف
احوال و مواجید و اذواق مختلف گردد و ازینجاست که حکم فقیه و انکار وی بر صوفی جاریست و انکار
صوفی بر فقیه صحیح نه و صوفی را رجوع بفقیه ضروریست باحکام تا بدان عمل کند و در احوال حقائق تا
مخالف شریعت نفتد و فقیه را در احکام رجوع بصوفی نه پس تصوف بفقه محتاج است و فقه
از تصوف مستغنی اگرچه تصوف اعلی و ارفع است از فقه در مرتبه ولیکن فقه اسلم و اعم است در
مصلحت و ازینجا گفته اند که کن فقیها صوفیا و لا تکن صوفیا فقیها یعنی اول در فقاهت و
عمل شریعت و حفظ ظاهر بده بعد از آن بمقام تصوف و اتصاف بحقیقت و تصفیه باطن
عروج کن زیرا که این اکمل و اتم و اسلم است عملا و حالا و ذوقا و لا تکن صوفیا فقیها یعنی هم از
اول تعلق بحقیقت و توحید و مواجید باطن مکن که بعد از وی رعایت ظاهر و اتباع شریعت

استحکام نخواهد پذیرفت چنانکه فرموده اند ولا یقدم الباطن علی الظاهر ولا یکتفی بالظاهر عن الباطن وصیت این است که مرید را باید که باطن حقیقت را بر ظاهر شریعت مقدم ندارد تا بمذهب باطنیه نرود و باتحاد نکشد معاذ الله و بظاهر از باطن اکتفا نکند تا از اهل قشر و تقشف نشود و بر فقاهت صرف متوقف نماند و از انوار و اسرار محروم نگردد و نیز رجوع از فقه بتصوف بباعث طلب مزید و شوق ترقی و تعطش کمال آسانست ولیکن رجوع از تصوف بفقه بعد از استیلای ذوق باطن و غلبه حقیقت دشوار پس اول مسلک تهذیب و تقوای شریعت و فقاهت کنند بعد از ان بذروه علیای حقیقت و تصوف بر آیند فقاهت مرتبه اسلام است و کلام درجه ایمان و تصوف مقام احسان چنانچه در حدیث جبرئیل این هر سه مقام مبین و مفصل است الاحسان ان تعبد ربك کانك تراه الحدیث قال الامام مالك رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق بالجمله مرتبه کمال فقه صحیح و ذوق صریح است و انفراد هر یکی از دیگری موجب انحطاط و نقصان چنانچه علم طب بی تجربه بآن کفایت نکند و تجربه طب بی علم آن صورت نه بندد والله اعلم قاعده تشعب اصل و تفرق آن موجب تشعب و تذبذب فرع است لاجرم توحید وجه و تحقیق مستند باید کرد و فرع را با اصلی که رجوع و استناد بران افتد مضبوط ساخت تا جدی و جهدی در کار پیدا شود و فتح باب روی نماید چه در فقه و چه در کلام و چه در تصوف امام و متبوع و شیخ یکی باید پس آنچه گفته اند که الصوفی لا مذهب له صحیح نباشد مگر باعتبار اخذ او و احوط از روایات مذهب واحد که التزام اتباع آن کرده است اگرچه قول جمهور ائمه آن مذهب نباشد و جمیع ائمه طریقت و اساطین ملت تابع مذهب فقها بوده اند چنانچه سید الطائفه جنید بغدادی در مذهب ابی ثور بود و شیخ عبد القادر جیلانی

در مذهب امام احمد حنبل و شبلی مالکی و جریری حنفی و محاسبی شافعی قدس اسرارهم
و رضی الله عنهم اجمعین و آنکه گفته اند که مذهب صوفی در فروع تابع اصحاب حدیث است
باعتبار آنست که از مذهب خود عمل بروایتی کند که موافق نص حدیث باشد و آن نیز
بر تقدیری که مخالف احتیاط و مفارق ورع نیفتد و اگر جمع در مذاهب علما در باب
ارشد و احوط نماید نیز صورت جواز دارد و لیکن تتبع رخص اصلا جائز نباشد و الله اعلم
قاعده اعتبار فرع با اصل و قاعده است و اصل و قاعده کتاب و سنت است
پس هر قولیکه بود از هر قائلیکه باشد فقیه یا متکلم یا صوفی اگر موافق اصل و قاعده است قبول
نمایند و الا اگر متاهل رد است رد کنند و اگر قابل تاویل است براه تاویل روند
و اگر تاویل پذیر نبود و اگر قائل آن در علم و دیانت کامل است تسلیم نمایند و بر تقدیر
قادح اصل و معارض قاعده التفات ننمایند زیرا که فساد و فساد هم بوی راجع شود
و در صلاح صالح ضرری نکند پس خلاف صوفیه حکم اهل هوا از متکلمین و متفقهه مطعونین
داشته باشند قول و فعل هیچ یکی از ینها مسلم و مقبول نیست بلکه رد قول ایشان
لازم و اجتناب از فعل ایشان واجبست ترک مذهب حق و توقف و تردد در
ثابت بالیقین بقولی و فعلی که از ایشان منقول و بدیشان منسوب باشد جائز
نبود کالنا سکان دنبال هر کس نتوان رفت و گوش بسخن هر کس نتوان نهاد
متبوع حقیقی شارع است و هر که غیر اوست تابع وی و حجت کتاب و سنت است
و هر چه ورای آن راجع بدان و الله اعلم **قاعده** اشکال و ابهام اگر لازم
کلام است بتحقیقی که بی تامل و تکلف محظور نشود و لازم آید حکمش آنست که
در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر الزام و ایراد اشکال بتکلف و تامل
است و ظاهر کلام صحیح و واضح است اعتبار ندارد زیرا که خلو کلام از
عروض اشکال بعد از تامل و تکلف در اینجا و ایراد آن نادر و اقل

قلیل است و اگر لزوم اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاذب و متساوی اند
لاجرم بر حکم تجاذب کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود اشکال در کلام
گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از اتساع جوهر معنی باشد و گاهی بعلت فساد
اصل و اختلال مقصد بود و کثرت وجود اشکال و ایهام در کلام این طائفه محققت
از قسم اول است زیرا که مقصد و مقصود ایشان در غایت نزاکت و بلندی
است هر چند که در افصاح و ایضاح آن کوشند مشکل تر و مبهم
تر گردد و نزد منکران از قسم ثانی است و هر کدام معذور است
و معتقد اگر بر حذر و تحاشی نبود نیز در خطر است امن و سلامت
در تفویض و تسلیم است والله اعلم **قاعده** مبنای علم بر بحث
و تحقیق است و مبنای حال بر تسلیم و تصدیق پس عارف اگر تکلم از حیثیت
علم کند نظر در اصول علم که کتاب و سنت و آثار سلف است لازم افتد زیرا که
اعتبار علم باصل و دلیل قوی بود و اگر تکلم از حیثیت حال آید از تسلیم بحال
بر وی هیچ چاره نیست زیرا که وصول بدان و علم بحقیقت آن جز بمثل آن حال
میسر نگردد و ممکن نباشد پس اعتبار آن بذوق و وجدان وی باشد
و علم بدان مستند بامانت صاحب حال بود و با وجود آن اتباع و اقتدا
را نشاید مگر در حق کسی که درین حال با وی یکی بود یکی از اوستادان
طریقت با مرید خود بسفر بود یا بنیّ ابرد الماء فان الماء البارد
یخرج الشکر من صمیم القلب ای پسرک من آب را سرد کرده بخور که خوردن آب
سرد شکر از درون دل برآرد گفت پس در حق آن مرد یعنی سری سقطی قدس سره
چه گویی که بر کوزه آب وی آفتاب آمد بر نداشت و گفت شرم دارم
که از برای حظ نفس خود کوزه بردارم فرمود وی صاحب حال است

۴۸

قوله از قسم اول است یعنی عبارت
قوله از قسم ثانی است ای وجود اشکال بعلت فساد اصل و اختلال مقصد
قوله سلف ای تابعین
قوله بروی ای عارف

اقتدا بوی راست نیاید والله اعلم قاعده واجد و صاحب حال چون وجد حال
وی بجایی رسد که زمام اختیار از دست رود و مالک نفس نماند معذور است و
وی دران حالت حکم مجنون دارد در حق سقوط اعتبار افعال و عدم جریان احکام تکلیفیه
اما بر تقدیری که وجد و حال وی محقق و صحیح بود و از شائبه تکلف و اختیار مبرا و آنچه از وی
درین حالت فوت شود استدراک فائت و قضای مافات لازم گردد باعتبار وجود
کسب و اختیار در تسبب و مباشرت اسباب مثل سکران اگرچه در حالت سکر قدرت
و اختیار ندارد ولیکن چون تحصیل این حالت بارتکاب و اختیار اوست قضای فوائت
بر وی واجب بخلاف مجنون اصلی و با وجود عذر و رفع مواخذه اقتدا بدان فعل جائز نباشد
و متابعت وی روا نبود مثل تواجد نوری نزد سیاف و وقوف ابوحمزه در چاه و حال
شبلی در حلق لحیه و خرق ثوب جدید و القای مال در بحر و امثال آن از ظواهر اعمال
ایشان که بغلبه وجد و حال چنانچه از عنوان آن حکایات لائح است صدور یافته و رقص و تواجد
در سماع نیز ازین باب است اگر بی شائبه تکلف و مدخلیت اختیار و قصد مخالفت بوجهی که صبر
و ثبات از ان ممکن نباشد صادر گردد و از حیطه ضبط و مجال حفظ خارج بود صاحب آن معذور است
و حال وی بر تقدیر تحقیق و صحت مسلم بی مبالغه در انکار و تعصب در اعتقاد و چون آن امرأة
مجنونه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از صرع و جنونی که داشت و از انکشاف
عورت و حرکات شنیعه که در انوقت از وی صدور می یافت شکایت کرد فرمود اگر خواهی
صبر کن تا ترا بجزای این بلا و محنت بهشت برین دهند و اگر خواهی دعا کنم و از پروردگار
تعالی درخواهم که شفات دهد و ازین بلات خلاص گرداند و آن زن راضی
شد که صبر کند و به بهشت رود و پس تخییر حضرت او را در صبر بر جنون
و طلب شفا و تقریر و تسلیم وی صلی الله علیه و سلم او را در اختیار
جنون دلالت دارد بر معذوریت و عدم تقصیر وی بعد و حرکات نامرضیه و ناهنجار

والله اعلم قاعده ثبوت مزیت و کمال موجب رفع احکام تکلیفیه و سقوط حدود و تعزیر
نیست و اجرای حدود و احکام شرع مستلزم رفع خصوصیت و انکار مزیت نه هرکه
بروی حقی از حقوق شرع یا حدی از حدود و آن لازم آید اثبات حق و اقامت
آن حد بروی باید کرد ولیکن بشرط رعایت ضبط و اعتدال و تحرز و تجنب از مبالغه
و افراط و تجاوز از حد و حفظ حرمت ایمانیه و عزت اسلام و انتساب وی بجناب حق
و باحتیاط و احتراس تمام در اقامت حد بران وجهی که فرموده و امر کرده اند بی زیادت
و نقصان و افراط و تفریط نیابة عن صاحب الشرع بسا کس که تجاوز و عدم اعتدال از حد مشکل
در اقامت حدود و اجرای احکام بر اهل خصوص و ارباب کمال که منتسبان جناب حق و مقربان درگاه
الهی اند متضرر شد بحیثیتی که تلافی و علاج بعد از ان ممکن نشد و این تضرر بجهت
اقامت حق نشد بلکه بجهت تجاوز از حق و ارتکاب معصیت و اقامت حد منافی قهر
خصوص و رتبه ولایت نیست مادام که بحد فسق و اصرار و ادمان نکشد لا تلعنه
فانه یحب الله و رسوله و از بجهت شبلی بقتل حلاج فتوی داد و جریری بعجز
و اطالت سخن امر کرد و وی یعنی حلاج قدس سره گفت که مسلمانان هیچ کار
مهم تر و مصلحت بزرگتر از قتل وی نیست تا حق بعصمت دین و تنزیه ساحت آن از دعاوی
زنادقه و ملاحده بجا آرند برای اقرار بر نفس و اعانت بر قتل وی والله اعلم
قاعده اعتقاد کمال مطلق که بهیچ وجه نقصان را بدان راه نباشد مستلزم
انکار و تنقیص است بر آنچه موجب نقصان نیست هیچکس اعتقاد کمال مطلق نباید کرد
چه آدمی خالی از نقص بشریت نبود و عصمت مخصوص انبیاست و شرط ولایت نیست
وجود خطا و معصیت بی اصرار و انهماک منافی مرتبه قرب و درجه ولایت نه از
سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه پرسیدند هل یزنی العارف
ساعتی سر در گریبان تامل فرو برد بعد از آن سر بر آورد و گفت و کان امر الله قدرا مقدورا

۴۹

یعنی اگر سابقهٔ ازلی و تقدیر الهی چنین رفته باشد که این معصیت از وی بوجود آید چه چاره است آن توبه و انابت و رجوع از آن خواهد کرد و چه هلاک بنده در خطا و معصیت نیست بلکه در ترک توبه و رجوع است چنانچه از حال آدم و ابلیس بظهور می‌پیوندد و شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب الحکم قدس سره میفرماید که اگر فضلا سوال ازین کردندی که ایتعلق همة العارف بغیر الله البته جواب دادی که لا زیرا که تعلق همت بما سوی الله منافی و مناقض عنوان معرفت و ولا است اگر همت بغیر حق متعلق شود معرفت نماند و عارف نبود و الله اعلم قاعده ارتکاب حرام از برای دفع مکروه و مباحی که در وی خوف فتنه و ظن آفت باشد بی جزم و یقین بوقوع آن جائز نباشد مثلا اگر یکی بقصد خمول و گمنامی و اسقاط نفس از نظر خلق ارتکاب مناهی و ملاهی کند اگر حرمت آن متفق علیه علما است جائز نباشد و اگر مختلف فیه است کار آسانست چندان حرج و دشواری ندارد و اگر متضمن مصلحت حمیده و غرض صحیح باشد از اهل تجربه و معرفت صورت جواز دارد و آن نیز بدو شرط یکی آنکه خلاف راجح حکم و فتوای مذهب وی که تقلید و اتباع آن میکند نباشد شرط دیگر آنکه طرفین اختلاف قوی باشند بجهد و قول غریب مذهب ضعیف عمل نتوان کرد اینجا غلات صوفیه از جای روند و نظر بر مصلحتی که مخالفت نفس اندیشیده اند مقتصر وارند و بحکایا که از بعضی ارباب احوال منقولست تمسک نمایند ولیکن محققان ایشان از ان منع کنند میگویند که قصهٔ لص حمام و امثال آنرا چه گوئی که آن مرد عارف وزدی کرد که باتفاق در شریعت حرام است تا از نظر مردم ساقط گردد و از ازدحام خلق و هجوم عوام خلاص یابد قصهٔ لص حمام اینست که یکی از مشایخ که بزهد و صلاح مشهور وقت و مرجع اهل روزگار خود بود چون بدید رجوع خلق و تعظیم و اکرام ایشان نسبت بخود بسیار و بد خواست که ایشان را از سر خود واکند حیله برانگیخت تا ایشان گرد وی نگردند بحمام رفت و جامهٔ شخصی برداشت و بپوشید

٥١

و بر سر راه آمد و بایستاد صاحب جامه چون از حمام آمد و تفحص جامه نمود جامه را در بر وی یافت زیر ژنده پوشیده بگرفت و بزد و اهانت کرد و تا تمامة مردم شهر شنیدند که شیخ دزدی کرد و خوار شد همه بی اعتقاد شدند و بار دیگر گرد وی نگشتند جواب این است که این بر داشتن جامه و پوشیدن آن نه از قسم سرقه است که در شرع باتفاق حرام و مشوب حد است حقیقت سرقه اخذ مال محرز است بطریق خفیه و حمام را داخل حرز نداشته اند غایت آن تصرف بود در ملک غیر بی اذن وی با آنکه مسامحت در جامه و مانند آن بسیار رود و اگر یکی جامه برادر مسلمان را باعتقاد مسامحت و اعتماد بر حسن خلق وی بر داشت و بپوشید چه شد آری اولی آن بود که باذن وی صریحا یا دلالتا شود پس آن فعل مکروه باشد نه حرام میگویند پس آنرا چه گویی که مریدی در حضرت بایزید بسطامی قدس سره العزیز آمد و از صعوبت راه و بستگی کار خویش شکایت کرد فرمود کار آسانست بیک درهم که خرج کنی هم درین ساعت بمقصد برسی جوز بخر و در توبره بینداز و توبره را در گردنت آویز و ریش بتراش و بنزد اکابر و معارف شهر برو و هر که از صبیان سیلی بر گردنت بزند بدست وی جوزی بده این کار اگر کردی از آفت راه رستی و بمقصود رسیدی گفت سبحان الله مثل من کسی این کار کند فرمود بلا این سبحان الله تو نیز بر تقدیس نفس بود نه ذکر و تسبیح حق برو که ترا درین درگاه بار نیست جوابش آنست که این سخن از سلطان بایزید بسطامی بحقیقت امر بنود و وقوع نیافت این مجرد امتحان و اختبار و آزمایش حال آن شخص بود که چه مقدار از خود داری و اعتقاد دارد و گرد خود می تند و الا چه صورت دارد که ایشان باین فعل امر کنند و موقوع آرند میگویند که تمامة علما شریعت اتفاق دارند که اگر یکی را لقمه در گلو بند شود و آب حاضر نبود و کار بدرگ کشد و بهلاک انجامد روا باشد که بجرعه خمر گذر تا آن لقمه فرو رود با آنکه حرمت خمر مجمع علیه است و هرگاه بسبب حفظ حیات دنیاکه فانی است ارتکاب محرم جائز باشد

بجهت تحصیل اخلاص طاعت و قرب مولی تعالی که سبب حیات ابدیست چرا درست
نبود جواب آنست که قیاس این مسئله با مسئله عض لقمه درست نباید چه ترک تجرع خمر درینجا اصل
حیات رود که مبنا و مدار وجود و بقا و موقوف علیه تحصیل جمیع کمالات و اعانت بر
قتل نفس لازم آید که باتفاق در شرع حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست
و بوجود وی زیادتی کمال رود و آن نیز متیقن نیست و آن افعال و حرکات که
محققین ملامتیه کنند و یکی است آنجا از ارتکاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه آن
ستر عباد است و اظهار بعضی عادیات که بصورت نقص در نظر آید و پیش از اطلاع
بحقیقت حال از اهل شرع و عات نماید و باید که قصد و نیت ملامتی فرار و احتراس از
نفس بود نه تستر حال از خلق چه در تستر از خلق و قصد اخفا رؤیت خلق و تعظیم ایشان
است باز همان لازم آید که از آن میگریخت و بحقیقت حصول این حال صوفی
راست که در اصطلاح مشهور اکمل و اتم از ملامتیه است و نظر وی از خلق بالکلیه
سقوط پذیرفته فعلا و ترکا و وجدا و عدما قال الشیخ ابو العباس المرسی رضی الله عنه
من اراد الظهور فهو عبد الظهور و من اراد الخفاء فهو عبد الخفاء
و عبد الله سواء علیه اظهر او اخفی والله اعلم قاعده مقصود موافقت حق
است نه مخالفت نفس اگر نفس با حق موافق افتد و هوا تابع شرع گردد اتم
و اکمل است حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بدانست قال عمر بن
عبد العزیز اذا وافق النفس الحق فذلک شهد بالزبد گفت اگر هوای
نفس موافق حق گردد این حالت مشابهت شهد با مسکه و شیر با شکر دارد که بهم آمیزد
مثلا اگر یکی را در بدر بخوردن حلوا امر کنند و از نان جوین نهی نمایند او را این حلوا
تناول کردن و لذت گرفتن بهتر و نافعتر آید از نان جوین خوردن و ترک لذت او
قومی دیگر در مخالفت نفس و مضادت وی چندان مبالغه کنند و اغراق نمایند که در

کو در عین مطاوعت آن مخالفت حق لازم آید و بسبب فوت چندین طاعات و عبادات گردد
و بعضی از سنن و نوافل که نفس بآن الفت گرفته و اعتیاد کرده باشد نیز ترک دهند اگرچه
این نیز در باب علاج نفس نافع افتد و اثری داشته باشد لیکن سلوک این طریق
تهییج و اثارت باطل کند و صاحبش را براه عکس مقصود برد و طریق مشایخ شاذلیه آنست
که هدایت طالبان و تربیت مریدان بر موافقت طبع و ملاحظه رفق و راحت ایشان کنند
و علی الفور بجبر و قسر از حالت سابق اخراج شان نکنند و تشدید در مجاهده و ریاضت نفرمایند
و از اوراد و اشغال بدانچه ملائم طبیعت و موافق مزاج طالب افتد دلالت نمایند و مشغول
سازند و برفق و راحت و تدریج و آسانی بمنزل مقصود رسانند و ایشان میفرمایند که هر
که سیر وی درین راه بموافقت طبع و تشاکل وی افتد وصول وی بدرگاه قرب اسهل
و اقرب آید و هر که بر خلاف حرکت طبعی رود بر اندازه بعد وی از حیز طبعی طبیعت بیش
بطی و وصولش دورتر افتد شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب حکم و تاج
العروس میگوید که لا تاخذ من الاذکار الا ما یعینک القوی النفسانیة علیه بمحبته و قطب
الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی که امام و منتهای سلسلهٔ شاذلیه است میفرماید که الشیخ من دلک علی راحتک
و در بیان معنی این حدیث که یسروا و لا تعسروا فرموده اند یعنی دلوهم علی الله و لا تدلوهم علی
غیره فان من دلک علی الدنیا فقد غشک و من دلک علی العمل فقد
اتعبک و من دلک علی الله فقد نصحک فرمود هر که ترا بدنیا رهنمونی کرد خیانت کرد در
حق تو و هر که ترا بشدت مجاهده و ریاضت خواند در تعب و رنج انداخت و آنکه بخدا راه نمود
بحقیقت ناصح و خیرخواه تو اوست و الله اعلم قاعده همچنان که رعایت معنی در لفظ لازم
است و قالب لفظ بی روح معنی صحیح و معتبر نه کذلک مراعات لفظ بجهت تحصیل معنی بذهن
و توضیح و تبیین آن بفهم سامع واجب و متحتم است اول تصحیح معنی و ضبط و ربط آن در دل
باید نمود و بعد از آن صیانت لسان و حفظ وی در ادای آن باید کرد تا بیان مقصود لفظا و معنی

[illegible]

تمام افتد و از اشکال و ابهام خالی آید و الا بی ضبط معنی ضلالت لازم آید و بی صیانت
لفظ اضلال روی نماید و بسا باشد که محقق کامل بعلت قصور لفظ و عبارت از ادای
معنی مقصود و کشف حقیقت بوجه سلیم از اشتباه و ابهام در ورطه اختلاف افتد و نزد ظاهر
بینان و عبارت پرستان بکفر و بدعت و فسق منسوب گردد و اکثر آنچه مر این طائفه را خصوصا
متاخرین ایشان را واقع شود از این قبیل باشد و گاهی لزوم ضرر از رهگذر عموم اشخاص
و واقعات نیز آید حتی که یک حقیقت و یک معنی از مردی معتبر و مقبول افتد و از دیگری
منکر و مردود و هم از یک شخص در وقتی مستحسن و در وقتی دیگر قبیح با اتحاد لفظ و معنی همچنانکه
حکم باختلاف حال متکلم اختلاف پذیرد تفاوت حال سامع نیز معتبر است حدثوا
الناس بما یعرفون اتریدون ان یکذب الله و رسوله و از جنید
قدس سره پرسیدند که چند کس پیش تو بیایند و از یک مسئله سوال کنند تو هر کدام را جوابی
دیگر گویی این چیست آخر حکم در یک مسئله یکی باشد فرمود الجواب علی قدر السائل
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم
قاعده اقتصار نظر بر صرف حقیقت مخل توجه طریقت و حقیقت است سبب وقوع قوم در
طامات و شطحیات و موجب ورود اعتراض و توجه انکار بر ایشان بواضع شریعت
و لسان علم پس واجب است احتیاط در قول تا احتراز از غیر کتاب و سنت کند و تحفظ در الفاظ تا بیان
مقصود بغیر وجه واضح ننماید و الا منکر که مستفید باصل و وجه واضح بود معذور باشد
و محل عتاب و ملامت نشود و ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه میفرماید که بسا باشد که
نکته از کلام قوم در دل من افتد و مدتی بر آن بگذرد هر چند که آن نکته باقتضای حسن و لطافتی که دارد بر زبان
حال فریاد زند که مرا قبول کن قبول نکنم مگر بدو شاهد عدل که کتاب و سنت است و
صوفی که معامله با خلق بر وجه ماموربه شرع نکند و صرف وجه بصرف حقیقت نماید و نظر
ملاحظه و اعتبار سنت الهی و شریعت ادی که بر بندگان خود وضع کرده و امر فرموده است

است نیفکند البته از تطرق غلط در اعمال یا شطح در احوال یا ایهام و اشکال در
اقوال ایمن نباشد یا خود هلاک کرده و یا دیگری را هلاک کند یا هر دو · این حال پیش
آید قال بعض العارفین من عامل الحق بالحقیقة والخلق بالشریعة فهو صدیق
ومن عامل الحق بالشریعة والخلق بالحقیقة فهو زندیق ومن عامل
الحق بالشریعة والخلق بالشریعة فهو مومن سنی والله اعلم قاعده
توقف در محل اشکال و اشتباه که دلیلی یقینی در انجا نبود محمود است و در مقام
یقین که دلیل آن قاطع و واضح است مذموم و مدار و مبنای این طریق بر حسن ظن
و ترجیح دلیل او است هر چند که مخالف و معارض داشته باشد تا گفته اند که اخراج هزار کافر
از کفر بشبهه اسلام و سنیت نه اخراج یکمومن از ایمان بشبهه کفر و در حقیقت بنای عدم تکفیر
اهل قبله همین نکته است و قومی دیگر بران رفته که جزم بانچه مودای اجتهاد و مقتضای
دلیل ظاهر است از قبول و انکار واجب و لازم است غایت کار تفویض امر باطن
است بامر الهی و از ینجاست اختلاف مردم در جماعه از صوفیه که از ایشان شبهات
و موهمات فعلا و قولا سر بر زده فرقه براه انکار رفتند و قومی در مقام توقف ایستادند
و در نظر حقیقت و انصاف هر دو گروه بمقتضای انچه ایشان را روی نموده و بر ایشان
ظاهر شده است براه اولی و احوط میروند یکی از مشایخ طریقت را پرسیدند که ماتقول فی
ابن العربی یعنی در باب شیخ محی الدین بن عربی که مردم چندین نزاع و اختلاف دارند چه
گوئی و چه اعتقاد داری جواب داد مواعهر بکل فن من اهل کل فن گفت وی عالم بود و ماهر
بهر علم و بهر فن از اهل هر علم و هر فن گفتند ماسئلناک عن هذا ترا ازین باب نپرسیدیم
در علم و مهارت و خبرت وی کرا اختلافست سوال از وادی اعتقاد و انکار او است در باب
ایمان و اتباع و هدایت فرمود اختلف فیه من الکفر الی القطبانیة گفت پس اگر ازین وادی
می پرسید در حال وی مردم را اختلافست از کفر تا قطبیت جماعتی ورا کافر دانستند قومی دیگر قطبش خواندند

55

کفتند پس تو در کدام جانبی و راجح پیش تو چیست فرمود اسلم التسلیم گفت مذهب من تسلیم است
وسلامت در تسلیم و ترک غلو و افراط در انکار و اعتقاد هست زیرا که در تکفیر بسیار خطر است
و مبالغه در تعظیم نیز احتمال ضرر دارد و تا عموم ناس در اتباع مبهمات و موهمات ایشان
نیفتند و بمقصود نارسیده سر از جای دیگر بر آرند والله اعلم قاعده موجبات اخذ
و دواعی انکار بر قوم پنج چیز است اول نظر بر علو مرتبه و رفعت شان و صفوت حال و ملاحظه
کمال ایشان است که چون با خلق صحبت کنند یا بادبی از آداب اخلال نمایند یا در امری از امور دین
مسامحه روند یا بصفتی از صفات نقص متصف کردند اعتراض متوجه کردد و انکار مسارعت
کنند و هر چه لطیف تر و پاکتر ظهور عیب و نقصان وی بیشتر چنانچه جامه سفید اگر یک نقطه سیاه بروی
افتد نمایان کردد و طریق دفع این نوع آنست که بدانند که هیچکس را کمال مطلق ثابت نیست و هر کدام باشد
از نقص بشریت خالی نه و عصمت مخصوص انبیاست و وقوع هفوت و زلت بلکه خطا و معصیت
نه بر وجه اصرار و ادمان منافی مرتبه کمال و درجه ولایت نیست چنانچه در قواعد سابق تقریر یافت
ثانی از وجوه اعتراض و انکار بر این طائفه جلیه دقت علوم و لطافت اشارات ایشان
است که در فهم هر کس نه در نه در اید و در حقیقت اشرف علوم و ادق و الطف آن علم تصوف
است که مبنای وی بر کتاب و سنت و ذوق صحیح و کشف صریح است جنید بغدادی قدس
سره که اگر زیر کبودی آسمان علمی دیگر شریف تر ازین علم می بود که ما با اصحاب خود بدان
تکلم میکنیم سعی آن میکردیم و در طلب آن میدویدیم و هر علم را اگرچه دقیق است طبع و قوت
عقل و معاونت قیل و قال و بحث و جدال درک توان کرد الا این علم
را اگر با وجود سلامت فطرت و صحت قریحت و جودت فهم ریاضت نفس
و تصفیه باطن و تخلیه سر از ماسوی الله نیز شرط است پس سبب انکار حقیقت
قصور فهم و نقصان استعداد و ضیق حوصله و فقدان معرفت و ضعف ایمان
بود و با وجود آن منکر اگر براه تورع و خوف و حذر و تحاشی و سلامت
بکیسو شدن

٥٦

رود معذور است ولیکن انصاف همان طریق توقف و تسلیم است ثالث از اسباب انکار کثرت
مدعیان و مداخلت مبطلان و متصنعان و متشبهان که صاحبان اغراض و طالبان
اعواض اند و بعلت اشتباه اگر یکی از محققان دعوی بحق کند او نیز در نظر ظاهربینان بصورت
مدعیان مبطل نماید اینجا دلیل و برهان باید تا مبطل را از محق جدا کرداند و گاه باشد که
نفس الامر دلیلی باشد ولیکن ناظر را قوت دریافت آن نبود پس در اینجا نیز توقف یا
تسلیم باشد رابع خوف ضلالت عامه و وقوع در ورطه الحاد و عدم اعتبار ظواهر شریعت
چنانچه از اکثر جهال و اهل بطالت مشاهده میکردد و این حقیقت در اصل این طریقه
و ذات این علم انکار نیست بلکه بعارضه مصلحت و ملاحظه حکمت است و ذلک شیء
آخر خامس عجز و بخل و شح در اعطای حق و اعتراف بدان و قیام و ثبات بر
طریق عدل و انصاف که در نفوس آدمیان نهاده اند با تفاوت مراتب و درجات
آن و چون تعلق و توجه صوفیه بحقیقت است و ظهور حقیقت و غلبه وی مبطل و ماحی
جمیع اعتبار است لاجرم ایشان را در حالت حیات و بعد از ممات شانی مخصوص
و امتیاز خاص در حسن صیت و شهرت امر و قبول قلوب و رجوع خلائق و عزت
و غلبه هست که فقها و علما ظاهر را نیست ناچار نفوس عامه بصفت ضیق و غبطت
و حسد بر آید و در اهل کمال بتنقیص و تشنیع دخل نماید تا دلی خالی کند و ذلک
نفثة الصدور
و صاحب این قسم در انکار معذور نبود بلکه محروم
و مغبون باز کردد و اهل اقسام سابق معذور اند بلکه ماجور و سبب حقیقی در بقای
حسن صیت و ذکر جمیل عبّاد و عرفا نه فقها و علمای ظاهر که از حلیه تصوف و تعبد
و توجه الی الله عاری و عاطل باشند آنست که فقیه منسوب و مشغوف بصفتی از صفات
نفس خود است که درک و فهم و فقه او باشد و آن باقتضای حس و حیات ظاهر فوت پذیرد
و نابود کردد و عرفا و عبّاد منسوب بپروردگار حی باقی و صفات او یند که از ازل

تا ابد باقیست و هرگز نمیرد آنکه نسبت او بحی لا یموت بی علت نفس درست شده باشد

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما *

و لهذا مجاهد فی سبیل الله که بشرف شهادت رسیده چون تحقیق کلمة الله و اعلای دین حساً و معنیً کرده بهر دو قسم حیات که حسی و معنی است فائز گردد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و چون عمل و عباد صلحا موجب تحقیق و اعلای معنوی کلمة الله و دین وی بود مخصوص بحیات معنوی و مقتصر بران آمد و آن دوام کرامت و ذکر خیر و برکت اوست چنانچه گفته اند مصرعه

قد مات قوم و هم فی الناس احیاء * والله اعلم

قاعده

کتابهائی که علما و فقها در رد و انکار طوایف و اقوال قوم نوشته اند اگرچه در منع و تحذیر زیاد و احتراس از وزر و مواقع غلط و اشتباه نفع دارد و لیکن متضمن ضرر بسیست و حصول حقیقت و انتفاع و استفاده ازان موقوفست بر رعایت چند شرط اول آنکه نظر خود مقتصر کرده اند و آنرا باعث مواخذه و انکار بر نفس خود سازد و مادهٔ تملقه و تشدق لسانی و مجلس آرائی نکرداند و باعتبار سالک راه که بذکاء طبیعت و جودت فطنت و سلامت و صحت و دریافت دقت کلام و نزاکت مرام و ثبات قدم در مقام صدق و تحقیق و سلوک طریق ورع و احتیاط موصوف بود بیان نکند و با مریدان ساده لوح و خالی الذهن که بصفای عقیدت بحضرات مشائخ موصوف اند و قوت تمیز سخن ندارند در میان نیارد و ورا اعتقاد و ارتباط که با مشائخ دارند تشویش و تفرقه نیندازد و اگر فرضا در مقام وعظ و نصیحت احتیاج باعلام و تنبیه شود ذکر حل و اعتراض در مجرد قول کند بی تعیین قائل و در ضمن بیان تعرض بعظمت حال و جلالت شان این طائفه علیه نماید زیراکه ستر زلات ایمه و پوشیدن خطائی بزرگان از واجبات وقت و اسباب سعادت و سرمایه برخورداریست و صیانت دین و حفظ حوزهٔ اسلام و مراعات شعر

اوجب والزم است وقائم بدین خدا اما جور و تنفر وی منصور و انصاف در حق ایشان
واتباع نفس و هوا ممنوع و وبائی که مصحوب بهوا باشد فاسد و تخطئه بچیزی که مشوب بغرض نفسانی
بود باطل است **شرط دوم** رسوخ اعتقاد و تحسین ظن بمشایخ و تنزیه ساحت عز و
کمال ایشان از غبار طعن و تنقیص تا بطریق نسبت و منع صدور آن از ایشان و اگر
بتاویل و تطبیق بظاهر و اعتذار بوقوع آن بسکر حال و غلبهٔ وجد **شرط سوم** اعتقاد آنکه
باعث رد و انکار و مآل آن حسم مادّه و سد ذریعت است تا عامهٔ خلق و مدعیان
راه این چنین نکنند و بی تحقیق مقام صدق و تمکن حقیقت براه تقلید و متابعت ایشان نروند
که تقلید و اتباع در احکام ظواهر شرع رود نه در احوال و مواجید و اذواق و از فقها آنکه
بطائفه صوفیه براه رد و انکار رفته و تشدید و تغلیظ نموده است ابن جوزی است
که از اکابر علمای فقه و حدیث است و گفته اند که مقصود وی نیز سد ذرائع
است بدلیل تطریز و توشیح وی کتب خود را بذکر حکایات و کلمات مشایخ
و استشهاد با فعال و اقوال ایشان با وجود رد و انکار وی بر ایشان در بعضی
مواضع و در چند موضع از کتاب تلبیس ابلیس که از تصانیف مشهورهٔ او است
گفته است و مبالغت نموده و قسم یاد کرده است که مقصود من اظهار علم
و تحقیق سنت و تنبیه و تحذیر از مواضع بدعت است نه طعن رجال و تنقیص
اهل کمال و لیکن از شدت و غلظت و خشونت کلام وی که در کتاب
مذکور کرده است ظاهر شود که انکار وی قوی و نزاع وی معنوی است
و در نظر انصاف آن کتاب در معرفت مداخل شیطان و حسم مادّهٔ بدعت
و جهالت بی نظیر است غیر آنکه خشونت الفاظ و تشدید انکار و تغلیظ طعن
و تشنیع وی موحش و مشوش است و لهذا محققان از ارباب نصیحت
از خواندن این کتاب و امثال آن منع و تحذیر کرده و بعدم خوض و وقوع در آن

وصیت فرموده اند تا بسوء ظن و تنقیص مشایخ و ارباب احوال گرفتار نگردد و همچنانکه از این
کتاب و امثال آن منع کرده اند از خوض در بعضی کتب قوم مثل فصوص و اشباه آن
که اسرار و حقایق و مواجید را صریحا بی توقف و تحاشی نوشته اند نیز نهی فرموده اند
شرط چهارم که خلاصه کلام و حاصل مرام است آنست که اعتراف بقصور علم
و ضعف فهم خود کند خدا داند که ایشان چه گفته اند و بچه اشارت کرده سخنان ایشان
را با ایشان گذارد و خود را و تصرف خود را از میان بردارد و انصاف آنست که
توقف و انکار بر آنست که در فهم این کس می در آید با احتمال آنکه چیزی اراده کرده باشند که
منکر نباشد پس حقیقت انکار بر نفس خود است نه بر ایشان و بالجمله دین و شریعت واضح
است خود موافق آن رود و بدان کار کن و اگر از تو مسئله شرعی پرسند موافق
حکم شریعت جواب گو و اگر در خصوص حال یکی از صلحا و قال او را سخن افتد تغافل
ورز و اغماض کن و بدانکه محو و انکار سبب بعد و حرمانست و تصدیق و اعتقاد
موجب فتح باب والله الهادی ومنه التوفیق لنیل الصواب
تمام شد نقل قواعد از کتاب قواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة و چون
عبارات این کتاب در غایت دقت و ایجاز بود اگر جهت بسط و ایضاح زیادت
کلمه یا فقره شده باشد دور نیست و لیکن نقل سخنی و حکایتی زائد بر اصل مقصود
و کلام شیخ کرده نشد الا ما شاء الله اگر توفیق یافت این معانی را در رسائل دیگر
بتقریب اقتضای وقت با ضم معانی دیگر نیز تفصیل داده آید ان شاء الله تعالی
خاتمه اکنون مجملی از اعتقاد اهل حق اشارت کرده رساله را تمام کنیم تا
مقطع کلام با مطلعش مناسب افتد و جمله فصول اعتقاد سه است اول
اعتقاد در جانب ربوبیت و مجمل آن اعتقاد تنزیه و نفی تشبیه است و اثبات
هر چه از صفات کمال بود و بیان حقیقت آنچه ورود یافته از متشابهات و مشکلات

۶۰

یا تفویض حقیقت مراد از ان بعلم الهی تعالی و کلمهٔ جامعه درین باب کلام امام
مالک است رحمة الله علیه در وقتیکه از معنی الرحمن علی العرش استوی سوال کردند
فرمود الاستواء معلوم والکیف غیر معقول والایمان به واجب
والسؤال عنه بدعة و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی فرموده است
که مذهب صوفیه در جمیع صفات سبعه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت
و جملهٔ آن اثبات نبوت و اعتقاد عصمت انبیا علیهم السلام و تنزیه حضرات
ایشان است و کمال ایشان از هر علم و عمل و حال که نه لائق مرتبهٔ کمال بود
یا تفویض آنچه مشکل بود و مشتبه شود و اگر از جانب حق با ایشان عتابی و خطابی
رود یا سخن بر وجه عزت و کبریا آید و یا از ایشان بجناب کبریا سخن بر طریق
تواضع و اظهار بندگی و شکست رود ما را نشاید که دران مشارکت جوییم
و سخن جز بطریق ادب و ملاحظهٔ علو شان و حفظ مرتبهٔ ایشان گوییم خواجه
میرسد که با بندهٔ خود هرچه خواهد گوید و بنده نیز هرچه از عجز و شکست گوید
دیگری را چه مجال است که دم زند و مجمل اعتقاد در حق سید کائنات صلی الله
علیه و سلم آنست که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت است از کمالات و کرامات اثبات
کند کما قال شعر دع ما ادعته النصاری فی نبیهم + واحکم
بما شئت مدحا فیه واحتکم + وانسب الی ذاته ما شئت من
شرف + وانسب الی قدره ما شئت من عظم + شعر مخوان او را الله
از بهر شرع و حفظ دین + دگر هر وصف کش میخواهی اندر مدحش املا کن +
ثالث اعتقاد درجات دار آخرت و سائر اخبار که انبیا و رسل صلوات الله
علیهم اجمعین داده اند و جملهٔ آن اعتقاد و صدق و راستی آن اخبار
است بر وجهیکه ورود یافته بی تغییر و تبدیل و عدم خوض در تفاصیل

اول آن که بدانچه صحیح و واضح است و جامع جمیع اعتقادات است این کلمه
آمنّا بما جاء عن الله علی مراد الله وبما جاء عن رسول الله علی مراد
رسول الله وبما جاء من عند الکمّل الراسخین فی العلم علی مرادهم
اینقدر در حصول ایمان وصحت اعتقاد کافی است واین را ایمان اجمالی
خوانند وتفصیلش آنست که جدا جدا هرچه از ضروریات دین است ایمان آرند
وبگروند وتفاصیل آن در رساله که تالی این مقاله کرده بیان کنیم والله الموفق
وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله وصحبه اجمعین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع

درین ایام طراوت فرجام تر زبان هتنان خالق دریا و کان و تشنای بحار سپاس جاعل زمین و آسمان می‌تواند شد از اهتمام بنده سراپا خطا و نسیان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله فی الجنان در عشره اول جمادی الآخره ۱۲۵۵ هجری نسخه سفینه نشا این مرج البحرین بگلستان انطباع آبی رسانید وشاهد طبعش لقبرماس سنبل مواج عنایت نامحصور محمد نهال الدین سعدی کاکوروی سرشته‌دار عدالت صدر الصدور بهادر ضلعه فتحپور که از اولاد امجاد مولوی شیخ محمد قاری مصنف شرح فارسی رساله شاطبی المعروف حضرت بندگی من الله خلیفه مخدوم شیخ سعد خیرآبادی قدس الله سرهما بستند ردای تکمیل به دوش کشید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین الی یوم الدین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
				صحیح نامه مرج البحرین							
۲	۱۰	مشرب	مشرب	۱۴	۴	صدق	صدق نبی	۲۷	۸	بجبارتی	بعبارتی
۳	۱۵	راتی	راهی	۱۵	۵	ظلمت آباد	ظلمت (آباد) دویم	۲۸	۱۰	نصف	نصف علم
۵	ابتدا	بلکه	بلکه کفر کافران	"	۶	حیرت	حسرت	۳۱	۲۰	مقصود	مگر مقصود
۶	۱۹	بمعاینه	علانیه	۱۶	۲	نصاری	نصاری	۳۳	۱۴	بیین	ببین
۷	۳	می پذیرفت	می پذیرفت	"	۱۸	الا الله	الا الله	"	۱۶	صد ده	صد در
۸	۱۳	نه اثر	ونه اثر	۲۳	۸	بشیرست	بشیر است	۳۵	۵	دکر	دیگر

۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد سید المرسلین و آله المعصومین
و اصحابه الطاهرین اما بعد وا نهجین خرمن درویشان و بنده کمترین ایشان محمد علی رفعت
بن عتیق الله خان الحسنی الواسطی رحمه الله بالغفران این نکته چند سو و مند برای خاطر عزیز فرزند
برومند میر صاحبدل سلمه الله تعالی می نگارد و آنرا هی باید شنید می نامد اگر فرصت وقت
دست دهد و توفیق رفیق باشد گاه گاهی بهر شام و بگاهی ازین رساله بالاسطری چند مطالعه
دارند و نظری بامداد دل و دربین بر آن بگشایند که این برق خرمن سوز غفلت است و شمع
شبستان حیرت ــ چشمت نگران و دل بخوابست ✿ دوست چه شد اگر کتابست ✿ اما
ازین برق گرمی و فتیست و ازین شمع لمعه کافی باید که بقدر حاجت ازان برگیری و گاهی از
حد استعداد متجاوز نشوی ــ هوشیار ای شیشه در سنگلاخ است ✿ یکقدم زین رهگذر فرسنگهاست ✿
مبادا شرری از خرمن در انجمن آید و شعله زان بفانوس رسد مثنوی اگر صاحبدلی در دل گذر کن ✿
بچشم دل بروی دل گذر کن ✿ ببین دل را چه روی پاک دارد ✿ نه آن روکان خمیر خاک دارد ✿
بیا بنشین بخلوتخانهٔ دل ✿ مقام حق بود کاشانهٔ دل ✿ دلست آئینه دار روی دلدار ✿ کجا اندر
گل چنین کار ✿ دیگر می باید شنید که سلطان حقیقی و جهانبان تحقیقی حاکم نفس را
با مداد لشکر حواس عشره جهت اصلاح ملک دل و انتظام عالم آب و گل گماشته
و آنرا بران لشکر مسلط کرده است و با هر یکی از جوارح که توابع اویند بهر چه کار فرماید بجا آرند

ان کان خیراً فخیراً وان کان شراً فشراً پس باید که امتثال فرمان عالیشان را موجب نتایج
نامتناهی دانسته در حفظ و حراست آن ولایت بکوشد و هر یکی را از مبارزان آن لشکر
و سپهسالاران آن عسکر بکاری علیحده منصوب گردانیده و بتحصیل کسب و ریاضت جهدی بکار برد
که راهزنان و دزدان شیطانی و رهزنان نفسانی را بر حال رعایای قوای ظاهر و باطن دست
تعدی دراز نشود تا در تحصیل نقود غیر فانی خلل نگردد **مثنوی** دشمن همه وقت در کمینست
غفلت نه شعار دور بینست ٭ گستاخ مکن تو نفس خود را ٭ گوساله شیر مست خود را ٭ گر نفس
بخواهد از تو گلقند ٭ خاکش بدهی تو لقمه چند ٭ و اندیشه کند که سوانح این ملک از روی دفاتر کراماً کا
تباً فاما میرسد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ اگر احیاناً بوفور
باده هوش ربای غفلت که نشار ریاست است فتنه در مداخل آن راه یابد و خیانتی در خزانه امانت
پدید آید حقا که در روز حساب پیش مستوفی قضا خجالت کشد و بجرم بیفرمانی در غضب سلطانی
گرفتار آید و آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ
هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ **قطعه** خواجه ما کار و بار خویشتن فرموده است ٭ ما بفرمان رضای همنشین
دل داده ایم ٭ بنگر ای دوستان رسوائی هیچ جا ٭ با که نزدیکی است دیم و انکه دور افتاده ایم ٭
دیگر می باید شنید که غذای اهل ظاهر بلای اهل معنی است غذای اهل معنی بلای اهل ظاهر آنان برنج می شود
واین از برنج کدو یک دل را به کانون آتش عشق نهند و دانه خرمن معرفت حق را در ان بیندازند و آنرا از
باد دامن شوق بیدار سازند و مصالح شریعت را دران بیامیزند و سرپوش طمانینت بران بگذارند
تا جوش آن بیرون نریزد و بوی آن تا دماغ بیهودگان نرود پس حرارت جوع ازین طعام فرونشاند
مَنْ ذَاقَ عَرَفَ **مثنوی** تا ساقی عشق جام جان است ٭ این باده نصیب دوستان است ٭
خوش نشه دار د این چنین می ٭ مستان دانند قدر این می ٭ این باده بجان خرند مستان ٭ گر
اهل دلی تو نیز لستان ٭ ازین نسبت که مضطر نشوند و مستغنی باشند نه برای تهیه اسباب غذا که
مفتاح صبر و سکوت است بجارح احتیاج دارند **فرد** دو دیده ابر و همین جوی هم گلستان است
هر کجا که نشینم بهار خویشتنم **دیگر می باید شنید** که دنیا گلزار است و ما بلبلان زار بلبلان
چون خزان بینند از بوستان کناره گیرند بوالهوسی باین که رنگ از چمن بیرون رود دل نگه نشود

رباعی ما جمله مسافران این ره گذریم ٭ رفعت بخدا چه سخت کوته نظریم ٭ یاران همه آمدند و رفتند هنوز
ما زآمد و رفت خویشتن بیخبریم ٭ دیگری می باید شنید که ظاهر آدمی پوست است و باطن آدمی
دوست اگر چشم بر ظاهر گشائی پوست بینی واگر در باطن درآئی دوست بینی چشم دیگر بگشا تا همه دوست
بینی فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ مثنوی چشم دل را گشا و بسوی دوست ٭ خویشتن را هم مبین جز
روی دوست ٭ چند باشی در نقاب اعتبار ٭ این صدف را بشکن و گوهر برآر ٭ گر بجز دو بینی به بینی
پوست را ٭ ورنه خود بینی به بینی دوست را ٭ رباعی درخلوت دل نشسته مسکن سفری ٭
شاید که فتد بشهر دل هم گذری ٭ رفعت اگرت هوای جانان باشد ٭ از دیده دل بروی دل کن
نظری ٭ دیگری می باید شنید که دل دریاییست که آبش خون است و آزار وی است که جوشش
جیحون است دُرّ بی بها غیر از آن دریا نمیتوان یافت اگر اهل دردی برابر و اگر سایر و ردی بگذار
مثنوی قطرهٔ دریای دل جیحون بود ٭ این پر از آب است و آن پر خون بود ٭ تشنه آب محبت
خون خورد ٭ آنکه آبش قوت شد چون خون خورد ٭ دیگری می باید شنید توبه از عصیان آنگه
سزاوار است که خود را از صالحان نشماری و منت بر وی نگذاری قطعه ای بنده چو بندگی نکردی
از بندگیت که کار وارد ٭ چون او تو دگر خدا نداری ٭ او به ز تو صد هزار دارد ٭ وآن بر سه قسم است
اول توبهٔ مطیع وآن از فراوان دیدن طاعت است دوم توبهٔ عاصی وآن در اندک دیدن
معصیت است سوم توبهٔ عارف وآن قیمت کردن حال خود است و ادای شرط بندگی خُلِقَ
الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا دیگری می باید شنید که مسجد مقام نماز است و دل محل نیاز آن جای
خرقه پوشان است و این جای می نوشان آن جای امامت است و این جای ملامت آن
جای سجود است و این جای سهو و آن جای رکوع است و این جای خشوع فرد نماز کن اگرت
در نیاز باشد دل ٭ نیاز گر نبود بی نماز باید بود ٭ لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ ای فرزند پسند
خداوند آنست که نماز را به نیاز کنی واگر نشود قضا کنی مثنوی زبان در ذکر و دل در فکر خانه ٭
چه حاصل زین نماز پنجگانه ٭ چه شد گر مصحفم در پیش باشد ٭ چو دل در فکر گاو میش باشد ٭ دیگری
می باید شنید که زندگانی ما بیشتر ادمانی است و گرداب پریشانی وآن بر سه نوع است
اول زندگانی بیم است وآن راه مرگ را از خس و خار الم پاک ساختن است ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهٗ

ع
این آیت در ربع چهارم سیپاره دوم ...
ترجمه ...
فتح الرحمن

ع
این آیت در ربع دوم سیپاره پنجم ... و انسان ضعیف
ترجمه ...
فتح الرحمن

ع
بیست نماز
بحضور دل ۱۲

ع
این آیت در ... سیپاره ...
ترجمه ...
فتح الرحمن

دوم زندگانی امید است و آن مرکب نفس را بسفر مستعد و مشغول دارد سوم زندگانی دوستیست
و آن موجب آزادی و مثمر شادیست خوش آن دلی که قطره ازین آب حیات چشیده و از خلق بریده
و با حق آرمیده است و آنچه جز این است مایهٔ حیرانی و گرداب پریشانیست سه گر نباشد زندگی
در بندگی شرمندگیست بهتر ازین بد زندگی * کسی را که ازین یکی نیست مرگ آسایش اوست و زندگی
آلایش او پس هر نفسی که در یاد معمور باشد مایهٔ سرور است و لمعهٔ نور و اگر نه شعلهٔ تنور **فرد** یکدم در یاد
ملک ذو الجلال * خوشتر بود از عمر صد و بیست سال * **دیگری باید شنید** که موجب غرور دنیا
دو چیز است اول شرافت نسب و آن سنوران فروشیست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا فاطمة لا تتکلی علی انک بنت رسول الله اعملی اعملی دوم استیلا حسب و آن بر چهار نوع است
اول غرور علم که رهبر عجب است **مثنوی** مولوی گشتی و آگه نیستی * خود کجا و از کجا و کیستی *
از خود آگه چون نئی ای بی شعور * پس نباید بر چنین علمت غرور العلم حجاب الله الاکبر در شان
ایشان است دوم غرور قوت و آن شعار ستوران است **مثنوی** آدمیت مشکل است ای آدمی *
چون برین زور آوری بهائی همی * آدمیت لحم و شحم و پوست نیست * آدمیت جز رضای دوست نیست *
آدمیت گر بقوت می شدی * گاو خر از آدمی بهتر بدی * سوم غرور حسن که آن بیش از سایهٔ ابر نیست
مثنوی سبزهٔ خط گلستان عذار * خوش بود اما چو گل ناپایدار * چون قرار رنگ گل جاوید
نیست * پس ترا زین بوستان امید نیست * چهارم غرور دولت که خم شراب خود پرستیست
و شعلهٔ شمع افروز هستی این را غرور اعظم نامند فرعون در سیل همین شراب غرق شد و نمرود از دود
همین آتش هلاک گشت **قطعه** کمان مبر که زر و سیم داده اند ترا * ودیعتیست که دادی بدست
روزی چند * چه سود گر بشوی غره بر متاع کسی * چو موش بر در دکان روستا خر سند له ما فی
السموات و ما فی الارض **دیگری باید شنید** که اهل گفتگو را نه کوچه من و تو منزل او
راه ندهند و اهل دل را در وادی جستجو سرگردان نکنند و پردهٔ حجاب از چشم او بردارند و تحفهٔ الفت
پیش آرند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة **مثنوی** رو در ره
گو مشغول بالغیب * برهان مطلب که میکنم عیب * این مدرسه نیست جای آواز * از سینه بسینه میرسد
راز * پس اگر جمعیت خواهی پیش زبان بریده کان بر دو و اگر وحشت خواهی سخن از دهان بیدگان شنو *

[illegible]

فتح الرحمن

[illegible]

فتح الرحمن

رباعی ای شیخ مسافر رہ حق طلبی ؛ تا چند نشسته بدرس عربی ؛؛ دیوانه ما بکنگر عرش رسید ؛
از راه کمند ناله نیم شبی ؛؛ دیگر می باید شنید که زندگانی هرچند تلخ است اما بغفلت شیرین
بود و مرگ هرچند شیرین است اما بغفلت تلخ گردد سیروا فی الارض فانظروا کیف کان
عاقبة المجرمین سه از عمر دمی صبر نمی شد ز غفلت بیجان اگر نمی شد ؛ رباعی صیاد فلک
نهاده دامی بر دوش ؛؛ از بهر شکار ناکسان بیهوش ؛ ای دامی برین شعور و دانائی ماش
او در پی ما و ما بخواب خرگوش ؛؛ وای بر حال کسیکه زندگانی شیرین مرگ تلخ گرداند و کوزه
شهد را عوض قطره زهر بخرد ای فرزند عزیز غافل آنست که بهره از تفکر ندارد و تلک الامثال
نضربها للناس لعلهم یتفکرون و آن بر سه نوع است اول تفکر ممنوع و آن بر سه گونه است اول تفکر در کنه
ذات حق تعالی و تقدس که مثمر حیرت است لا تتفکروا فی ذات الله و تفکروا فی آلاء الله سه جلال و نقاب کبریا
هر کسی مست شراب حیرت است ؛ دوم تفکر در انجام کار و در حکم و در مصالح وی که تحکم نهست
اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان وراءهم
ملک یاخذ کل سفینة غصبا سوم تفکر در اسرار خلق و آن نهال خصومت است لکم دینکم
ولی دین دوم تفکر مستحب و آن نیز بر سه قسم است اول تفکر در صنائع او و آن مورث شناخت
الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا دوم تفکر در عجائب و اقسام آن بینائی
بصیرت است جعل الله لکل شیء قدرا سوم تفکر در نعمای تازه و آلای بی اندازه او و آن
موثر محبت است الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء
فاخرج به من الثمرات رزقا لکم سوم تفکر واجب و آن هم بر سه نوع است اول تفکر در افعال
خویش و آن موجب تعظیم عالیشان اوست انه کان ظلوما جهولا دوم تفکر در عیوب خویش
و آن مصدر شرم است ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر
منوعا سوم تفکر عرض نامه اعمال و ملاحظه صحیفه افعال خویش و آن منشأ بیم است ان الله
علیم بذات الصدور دیگر می باید شنید که مردم طول امل را تدبیر انگاشته اند
و تدبیر را به تقدیر انداخته کسری را تعمیر ایوان چه تدبیر بود و فلاطون را تقدیر فلک چه سود داشت
مثنوی بیخردان تخم عمل کاشتند ؛؛ آخر از آن کشت چه بر داشتند ؛؛ رخت عمل جست که

تا جرشوی ٭ اندی و بازمسا فرشوی ٭ ای فرزند دلبند تدبیر آنست که در رضای حق تعالی
بکوشی تا برقع خجالت بپوشی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ دیگر هی باید شنید
که آتش عشق چون در دل شعله افروزد نزدیک شد که خرمن عقل بسوزد سه عشق اخگر بنیاد سوز
هوش است ٭ همراهی آن نگار هوش است ٭ پس اگر آب طمانینت ریخته نشود و آتش کار روا
باشد گهی دین است وهم دولت وچون آتش زبانه کشید وآبی برو نرسید خویشتن را بسوخت قَالَ
الْعِشْقُ نَارٌ نُورِيٌّ بِأَيِّ قَلْبٍ نَزَلَ تَصَرَّفَ وَمَلَكَ وَلَمْ يَبْقَ لَهُ رَسْمٌ وَلَا اسْمٌ اِلَّا اسْمُ
الْعِشْقِ لَا يَبْقَى اِلَّا وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ مثنوی عشق سوزان آتش و عاشق
خس است ٭ عاشقی کردن نه کار هر کس است ٭ عشق در هر دل که آتش برفروخت ٭ خاک کرد
اورا وپس خود هم بسوخت ٭ دیگر هی باید شنید که محبت بر سه قسم است اول محبت دنیا
که مال آن حسرت است مثنوی اسکندر وکیقباد وجمشید ٭ رفتند بصد هزار امید ٭ بار غم
آخرت ببر برد ٭ آنکس که بفکر گاو خر مرد ٭ واین شعار دنیا داران است دوم محبت دین
که منفعت آن بهشت است رباعی رفتت بخیال آنکه عدلش خواهی ٭ در داکه کنی نماز و بدلش
خواهی ٭ آن به که گنه کنی و در روز حساب ٭ شرمنده روی به پیش فضلش خواهی ٭ واین کار
عابدان است سوم محبت الهی که مایهٔ شادمانی است و ثمر بیغمی مثنوی این بادهٔ جام ازل
در دست ٭ این بیشه مقام شیر مرد است ٭ پروانه بعشق شمع جان داد ٭ زنهار مگس بتوان
داد ٭ واین کار آزادانست لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پس اگر بیغمی خواهی همو بیجه
بجوکه بلاکش ممکن نباشد تا غمناک نشوی سه خوشتر بجهان ز بیغمی نیست ٭ در داکه هیچ آدمی
نیست ٭ طلب را نیز همین سه درجات است وآن بی محبت صورت نه بندد دیگر هی باید شنید
که دانا را چون بحقوق ایزد توانا نظر افتد وقدری کوش شنوا وچشم بینا ودل دانا داشته
باشد بشناسد وامر ونهی اورا در حق خود احسان عظیم بیند لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا چون
خود را از ان متهاون بیند بر چنان از خوان نعمت وی خوردن حرام داند اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً
مِّنْ مَّنِيٍّ يُّمْنٰى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى رباعی ای آنکه خوری وظیفه از خوان خدای ٭
صد حیف که سرکشی ز فرمان خدای ٭ زین پیش چه بودی وچه هستی امروز ٭ بر باد مده حقوق

این آیت در رکوع دوم سیپاره سی ام واقعست ترجمه خشنود شد خدا از ایشان وخشنود شدند ایشان از حق ۱۲ فتح الرحمن
عشق آتشی است در سینه هر دلیکه در آید تصرف نمود ومالک گردد ونشانی ورسم او باقی نماند مگر نام عشق باقی نماند مگر ذات پروردگار تو که صاحب بزرگی والطافست ۱۲

۳ این آیت در رکوع دوازدهم سیپاره یازدهم واقعست ترجمه نه بیم است بر ایشان ونه اندوهگین شوند ۱۲ فتح الرحمن
این آیت در رکوع هشتم سیپاره سوم واقعست ترجمه خدا وجب نکند بر هیچ کس الا مقدار طاقت ۱۲ فتح الرحمن

احسان خدای ✽ پس آنراکه دیدهٔ انصاف واشد زندگی بر وتنگ آمد و ابواب شرمندگی بر و
بگشاده حاصل نشد از وجود و سودی ✽ رفت چه شدی اگر نبودی رباعی یارب گناه
زشت خود منفعلم ✽ در پیش تو چشم چون کشایم خجلم ✽ جز عفو چه ممکنی مجال رفت ✽ اخر تو قوی
ومن همان آب و گلم ✽ دیگر می باید شنید که وجود آدمی چون کشتی است و دل ناخدای
وی و عقل دوربین بادکشتی چوبین از هوار وان شود و این کشتی از هوا غرق کرد و هوشیار
باش تا کشتی تباهی نگردد و تو رزق ماهی نشوی مثنوی درین گرداب کار ناخدا نیست ✽
امید ما بجز فضل خدا نیست ✽ درین کشتی متاع دین و دنیاست ✽ چو برگردد بساحل طالع ماست
دیگر می باید شنید که آدمی را چون کار با تدبیر موافق افتد بر صیانت رای خویشتن
تحسین کند و چون مخالفت کرد حواله بتقدیر نماید مثنوی بکار او نشاید وهم بد کرد ✽ بدی را
باید هم نسبت بخود کرد ✽ همه تقصیر تست ای مرد دانا ✽ مگر نشنیده ظَلَمْنَا ✽ شرط بندگی آنست که
اگر بجا آورد افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجا آورد برای شکر نعمت او بجا آر وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ
لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ مثنوی ای لعل درون تودهٔ خاک ✽ هم زهر
خودی و هم تو تریاک ✽ خود رهزن و غول راه دینی ✽ شیطان خودی چه نیک بینی ✽ خود تیر
خدنگی و نشانه ✽ شیطان خودی درین زمانه اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النَّاسَ
اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ دیگر می باید شنید که طلب را صدق در کار است در راه طلب تا صادق
نیائی در زمرهٔ محبان نشمارند و آنرا سه نشان است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی درست آئی و از آنجا که
آواز دهی باشی فرد از ان در بوستانم بلبلی نیست ✽ که غیر از شاخ سرو اینجا گلی نیست ✽
دیگر می باید شنید که عارف بر درد و رنج شادی کند چون عامی که بحصول گنج
مبارک با دجوید ابیات زهر غم دوست جز شکر نیست ✽ این نیز نصیب هر جگر نیست ✽ بدیکی
دهان حبیب جانی ✽ شیرین بود آنچه تلخ دانی ✽ دیگر می باید شنید که شرم آنست که
گرد الم را از دامن معصیت بشوید و جامهٔ نفس را پاک گرداند و آن بر دو نوع است اول شرم خلق
که او شریعت افزاید و این کار مهجوران است دوم شرم خالق و آن از تفکر زاید و این کار نزدیکان
وَفِيْ اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ اما شرم خلق مهجور انرا اکثر ریا می کشد سه چار من آب است

اگر خواهی کنی غسل بدن ❊ قطرهٔ اشک از برای غسل دل کافی بود ❊ **دیگر می باید شنید**
که ریا شعار کسی بود که از مبدأ و معاد خبر ندهشته باشد چه اگر آمد و بازگشت خود را بداند از رد
و قبول بخاطرش نیاید و تحسین و ملامت مردم موجب انبساط و اکراه نکرد و **فَضِيحَةُ الدُّنْيَا
اَهْوَنُ مِنْ فَضِيحَةِ الْآخِرَةِ** ۃ اگرچه در نهان صد یار باشد ❊ چه شد آخر بیک کس کار
باشد ❊ ریاکار هرچند بعزت شید اما عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او بمعصیت مبدل گردد
ابیات طاعت که برای خلق کردی ❊ بد نامی کهنه دلق کردی ❊ حقا که معاصی گنهگار ❊
بهتر ز عبادت ریاکار ❊ **دیگر می باید شنید** که غافل را ارشاد مرشد کامل چون
سرود یست پیش مردم تصویر بیحاصل **خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ** ۃ یک نکته بس است گر شعور است ❊ ورنه چو چراغ پیش کور است ❊ پس بشنوای
فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خود ایمان راسخ آوردی و خود را وظیفه خواه هر عام و
دانستی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجوئی **قطعه** دی شب بچمن بخواب غفلت بودم ❊
تا آنکه سحر شد و نگشتم بیدار ❊ ناگاه خروش بلبلان سحری ❊ رفت چو بگوش من رسید
از گلزار ❊ برخاستم و بخود ملامت کردم ❊ صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار ❊ زین
دست شکسته بر نیاید کاری ❊ یاران چه توان شدن مرا آخر کار ❊ پس اگر از پیر طریقت کمال
معرفت جوئی زیاده از شناخت الوهیت او و عبودیت خویش بنده را چه در کار است و اگر
راه مواصلت جوئی بندهٔ خدمتگار را با مصاحبت چه کار ❊ بی دمی یادش نباشی یک نفس ❊
بندهٔ خدمتگزارش باش و بس ❊ اینکه گفتم بادهٔ موهبت الهی است که از ازل در ساغر دوستان
ریخته اند و چه دانی اینها با آب و گل دوستی سرشته اند ترا بی مرشد کامل چاره نمی بینم تا آواره
نشوی **ابیات** این ظرف تو تا هنوز خام است ❊ دولت نه نصیب هر کدام است ❊ این
پردهٔ دوومان در داست ❊ این پرده کسی درد که مرد است ❊ **دیگر می باید شنید**
که عوام می را جنون انگاشته اند و جنون را می نام نهاده اند می آن بود که فتنه سر در
در خم دل بجوش شد نه آب انگور در سبو چه آب و گل آنرا بجام صاحبدلان بریزند و این انجام
بیخبردان این را ساقی کلفه ام باید و آنرا ساقی پروردگار **مثنوی** ای امام و هر قائم اللیل ❊

یکدم بشراب هم بکن میل ٭ آن باده که صاف از زلال است ٭ آن می که بشرع هم حلال است ٭
آن باده که بی خمار باشد ٭ آن نشاء که پایدار باشد ٭ آن باده که درد سر رباید ٭ آن می که
ره نظر گشاید ٭ آن می که نباشد از عقاقیر ٭ در شرع نه حد آن نه تعزیر ٭ گر جرعهٔ زان نگاه بریزی
در حشر ز گور مست خیزی ٭ **دیگر می باید شنید** ای فرزند عزیز ترا باین جهت که با من است
از خود بیگانه می پندارم تو هم مرا باین خصوصیتی که با تست از خود بیگانه پندار پس اگر چنین است
چشم مروت از دیگران هم بربند و امید وفا از کسی مدار فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
ابیات یاری مخلوق ناید هیچ کار ٭ سعی کن در یاری پروردگار ٭ آن زمان چون یار ز یاران
نی بود ٭ دامن او در پناهت کی بود ٭ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ
دیگر می باید شنید که فقر آنست که تونگر باشد و تونگر آنست که بسوی لقمهٔ مردم نه بیند پس
درویشی که غم نانی ندارد تونگر است و سلطانی که خراج از جهانیان ستاند گدا است دریوزه گر
نه تونگری بود مال دیگران خوردن ٭ نظربان گدائی تونگران نکنند ٭ و غنا بر دو قسم است
اول غنای مال و آن بر سه گونه است آنچه از حلال آید محنت است و آنکه از حرام آید لعنت و آنچه
از قدر احتیاج افزون شود عقوبت دوم غنای دل و آن بر سه چیز است که تمنای از دنیا
بهتر خواهد و مرادی از بهشت در نظر جوید و آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید و علامت آن
خشنودیست در ظاهر و باطن **دیگر می باید شنید** که آدمی پیر آنگه شود که سیاهی از دلش برود
نه سیاهی موی ای جا آنکه مویش سفید شود و سیاهی دلش بجا ماند **رباعی** شنو ای پیر نکوکار
باید که کن بحال خویش نگاه ٭ مو اگر شد ترا چو باز سفید ٭ چه شد ار دل بود چو زاغ سیاه ٭
دیگر می باید شنید که دوستان را عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت تر است
حلاوت تسلیم و رضا از کوثر جنت الماوی شیرین تر اَهْلُ الْجَنَّةِ مَشْغُولُونَ بِالْجَنَّةِ وَاَهْلُ النَّارِ
مَشْغُولُونَ بِالنَّارِ وَاَهْلِي مَشْغُولُونَ بِي **فرد** ٭ از برای بهشت است زندگی ما را ٭ که دوستی بود اینجا
نه کار مزدوری ٭ **دیگر می باید شنید** که آدمی را چون بر عیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد
زبانش از عیب دیگران کوتاه گردد و در زبان به عیب دیگران آنرا دراز شود که
خود را بی عیب انگارد و خود را بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد

فتح الرحمن

فتح الرحمن

مثنوی ولیشب اندر بوستان نوبهار ✿ داشتم پاکیزه روی در کنار ✿ در چمن من بودم و
دلدار بود ✿ فارغ از جور رقیب زشت خو ✿ در چمن من بودم و دلدار بود ✿ لیک نرگس بر سرم بیدار
بود ✿ گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش ✿ تا نبینی عیب رند باده نوش ✿ چون ببینی کی کنم بوس و
کنار ✿ چون تو باشی بر سرم آئینه دار ✿ گفت ای رعنا مکن دیوانه ✿ اشعار اهل دل بیگانه ✿
با گلشن چو تماشائیم ✿ چو تو غوغائی و هرجائیم ✿ مشرب ما مشرب خاموشی است ✿ در طریق ما
کنه سرگوشی است ✿ در چمن هر نیک و بد را دیده ایم ✿ از که چشم خویشتن پوشیده ایم ✿ عیب کو تا
گر شعار من بدی ✿ هر کسی این گلشن و شمن بدی ✿ گرچه [illegible] و اگر وه ام ✿ چون سخن [illegible]
در پرده ام ✿ **دیگر میباید شنید** که آدمی را تا قدر دنیا معلوم نشود و حدوث آن [illegible]
متصور نگردد عنان عزیمت از سعی محصل برنگرداند **رباعی** ای شیفته بهار گلزار جهان ✿
غافل بنشسته ز اسرار جهان ✿ از بحر زند موج سیلاب عدم ✿ هر لحظه همی رسد بدیوار جهان ✿
و چون بشناخت بعالی دیگر بشتافت چنانکه در آگهی بیافت وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا تبتیل بگسستن است
و آن بر سه نوع است از دوزخ به بهشت و از دنیا با خرت و از خود بحق تعالی آنکه از دوزخ به بهشت خواهد
از حرام حلال اختیار نماید و در جمیع کارها رستگاری جوید و آنکه از دنیا با خرت خواهد از حرص بقناعت
آید و آنکه از خود بحق تعالی خواهد بمرتبه تسلیم رسد و خود را بالتفویض گرداند وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
و هر که باز گشت صاحب عزم شد فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و آن بر سه نوع است
اول عزم توبه و آن از کراهیت معصیت پند شتن و آن آلت بشکستن است دوم عزم خدمت و آن
پیش از وقت امر توجه با مر گماشتن و کار او را بر کار دنیا مقدم داشتن سوم عزم حقیقت و آن در چشم
آرام گرفتن است و در طاعت بحالت و در معرفت بجهالت بودن الْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ
إِدْرَاكٌ **دیگر میباید شنید** که بعبارت چون در مقام توحید [illegible] شد و او را از بنده و
بندگی مستغنی داند طاعت و معصیت در نظرش یکسان آید إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و چون
دریای محبت در دل او پدید شد رعایت شریعت مقدم دارد که دوست بارضای دوست
مطلوب باشد و امر او موجب خصومت بهر حال رعایت شریعت لازم خواهی بنده باشی
و خواهی دوست باش ✿ تا چون من هزاران بندگانند ✿ مرا جز تو کسی [illegible] گرفته ✿

[illegible]

دیگر میباید شنید که اهل ظاهر آرایش خواهند تا در آخرت بآلایش روند اِنَّ الْفُجَّارَ
لَفِي جَحِيمٍ و اهل باطن آزمایش کنند تا در خانهٔ گور باسایش خسپند اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
رباعی آنرا که هوای وصل دلدار بود ؛ او را بجز او دگر چه کار بود ؛ در بارگهی که جان و
دل بار نیافت ؛ آنجا چه مجال دلق و دستار بود ؛ دیگر میباید شنید که هستی
موهوم خود را معدوم دانست خود را معلوم کرد و معدوم نشد مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا
ابیات دیدهٔ خود را و دانی کیستی ؛ نیستی و نیستی و نیستی ؛ چون [illegible] آمدی مردانه
باش ؛ شمع روی دوست را پروانه باش ؛ دیگر میباید شنید که دانا چون گره
در کار روزگار افتد بر کردهٔ ناشایستهٔ خود تحسین نکند و آنرا جزای آن شناسد و خود را
مستحق آن سزا بیند و داند که عدالت حاکم حقیقی برحق است و چون بگشاید سر از جیب
شرمندگی بر ندارد که خود را بیقدر و فانی بیند و او را مهربانی ؛ یا رب من اگر بدم سراسر
از نیکی خویشتن تو مگذر ؛ دیگر هم باید شنید که دنیا کافی قفسی است و دنیا قفسی یاد از دین
قفس هزار حلقه دام هوس در نظر دارد و درین قفس کافر و عالم بسر نده اَلدُّنْيَا سِجْنُ
الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ رباعی دنیا نگاه چشم بینا قفسی ؛ [illegible] افتم که انهم قفسی ؛
هیهات که هر کسی برای قفسی ؛ هم قفسی و هم دام هوسی ؛ دیگر میباید شنید که آدمی چون
بر مسند دولت و حکومت متمکن بود و ابواب اسباب معیشت بر وی گشاده و خانهٔ ظاهر و باطن وی
از آن آباد باشد هوشیار کسی است که در آن وقت از حضرت حق تعالی جل شانه استمداد توفیقات
حسنه جوید و همگی اوقات خود را بخوف مرگ و قیامت معمور دارد و پندارد که محک امتحانی پیش وی
نهاده اند و عاریتی بدستم داده اند اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا بلکه آنرا از بلیات مهلکه داند سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَاُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ که بیافضل انسانی از امداد آن جمال
بهیمی و حیوانی موصوف گشتند و اکثر صدر نشینان جنت از غریبان باشند [illegible] نشینند ای که
بر سر فرعون چه آورد دولت با قارون چه کرد فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا
وَبِيلًا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَاَيْتَ اللهَ اَنْعَمَ عَلَى
عَبْدٍ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَاعْلَمْ اَنَّهُ اِسْتِدْرَاجٌ دیگر میباید شنید

که نفس آدمی طفلی است خیره که هرگز پند ادیب گوش نکند و آنچه بیاموزند فراموش گرداند پس اگر بزجر و توبیخ پیش آئی باشد که آثار تربیت بروی مترتب گردد و چون مهر و شفقت کنی بی بهره گردد ضَرْبُ الصِّبْيَانِ كَالْمَاءِ فِي الْبُسْتَانِ آری آری طفل را اهل سبق خوانی کجاست **رباعی** دل توبه نمیکند ز عصیان چه کنم ؛ پندم نشنید طفل نادان چه کنم ؛ رفتم گویم اگر تو انصاف کنی ؛ تقصیر من است نام شیطان چه کنم ؛ **دیگر میباید شنید** دانا را فوت ساعتی که بی یاد خدا گذرد سخت تر است از غم نادان که او را بمرگ پسر باشد که پسر را نعم البدل هست و وقت را مثلی نه **مثنوی** چشم کشا و نگر احوال خویش ؛ خواب گران اجل آمد به پیش ؛ روز تو در فکر طعام و شراب ؛ شب همه در خواب روی چون دواب ؛ ایکه بخوابی و جرس میزنند ؛ چشم کشا همرهیان میروند ؛ قافله رفت و تو بخوابی هنوز ؛ بیخودی و مست شرابی هنوز ؛ بر سر ره خفته و ابله شدی ؛ قافله چون رفت تو گمره شدی ؛ **دیگر میباید شنید** اهل رضا چون متفحص نیک و بد خود نشوند تعرض احوال دیگران هم نکنند لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و آنرا نشانه است خشنودی در حال و خاموشی زبان و حفظ قلب از وسواس سه ما را چه مجال بنده او ؛ باگریه و نیز خنده او ؛ مائیم بحال خود گرفتار ؛ ما را چه مجال دیگران کار ؛ **دیگر میباید شنید** که نماز گزار را بر شراب خوار نظر حقارت نباید که قبول ایزدی را طاعت ظاهری شرط نیست ور دیدِ او بگناه لازم نه عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى است من نمیدانم رضای دوست را زانکه می بینیم جرم و پوست را ؛ **دیگری باید شنید** که خوف الهی مورث کشایش جلیست و موجب بخشایش وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى و امیدواری سبب رستگاری و دوای بیماری لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ **مثنوی** گه بدوم آنکه میکنم جای گه به کل و الا می نهم پای ؛ ترسان و امیدوار می باش ؛ پیوسته درین دو کار میباش ؛ زاد ره معرفت همین است ؛ حاصل بهشت و دوزخ اینست ؛ **دیگری باید شنید** که پاکان باطن را بنا پاکی ظاهر چه کار و پاکان ظاهر را بپاکی باطن احتیاج بسیار است بشستی دست و پا و دل نشستی ؛ که در تهای آب و گل نشستی ؛ دل از ناپاکی باطن چو پاک است ؛ اگر ناپاک شد جسمت چه باک است ؛ **دیگر میباید شنید**

که تواضع فرو ایستادن است و آن بر سه قسم است تواضع او و تواضع دین او و تواضع دوستان او و تواضع او آنست که حکم او را کردن چون مو دار هی و در یا دا و حاضر باشی و تواضع دین او آنست که عقل خود را در مصالح امر و نهی او راه ندهی و حق دشمن خود را بنوشی و تواضع دوستان او آنست که قدر آنها بر قدر خویش افزون داری و در حق ایشان ظن فاسد نکنی وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا **دیگر می باید شنید** انسانی که به بیم تانی قانع باشد و درین بوستان پر خزانی صابر نباشد جا دار به و تفضیل باید داد انسان کامل آن است که با وصاف جادی موصوف باشد و شرائط تسلیم از جاد بیاموزد و مراتب رضا از آن سنگ کند زیرا که اگر سنگی از سنگ تراشند یا آنرا بر سر گنج بگذارند پس بردارند و بگنجه بشکنند هرگز از جراحت سندان دردمند و بوصول گنج فراوان خرسند و بفقدان اندوهمند نشود و این را کمال مرتبه تسلیم گویند پس چه سنگ است که با این همه وسائط در شرائط بندگی بسنگ هم نتوان رسید سه چگونه کوست ای آدمی که ان فی ذا لک کر بحسن عبادت به سنگ هم نرسی **دیگر می باید شنید** که چون مدار کار بر مغفرت است محمد علی را امید بر معصیت است هرگاه طاعت او میکنم خود را او را دائی یکی از حقوق نعمای نامتناهی متهاون می بینم و چون گناه میکنم مستحق رحمت میشوم **مثنوی** بر قوت ندامت ما را ٭ هر لحظه قیامت ما را ٭ عاصی جهان اگر نبودی ٭ غفران تو جلوه گر نبودی ٭ **تمام شد**

خاتمة الطبع

بعد حمد کارساز عباد سامعه شنیدن را مژده باد که پرده گوش عالمی بگوهر آوازه نسخه بدرت تمهید می باید شنید مالامال عشرتهاست و مسامع جهانی را شنفتن بشارت انطباع که بفرمایش بنده کثیر العصیان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان تغمده الله بالغفران تا بتاریخ دوم شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۹۵ هجری صدای ساز اتمام و نوای نای اختتام کوک کرده چشم دیدن ببینها **مثنوی**

حرف حرفش شنیدنی ام	سر بسر نکته دیدنی وار
آمر امر دیر شنیدن نیست	بابی تو انچه دیدن نیست
سطر سطر است شاهدی مستور	نور اسرار حق از وظهور
جا بجا شش را بجلد نعمت باد	بطفیل نبی خیر عباد

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

عشق مضراب دگر میزند این قانون را — سر بصحرای دگر میدهد این مجنون را
میکند مست ز جام دگرم این ساقی — بشراب دگر آمیخته این افیون را
میدهد باد سر و دمی بدل مستان باز — بنوای دگری میدهد این افسون را
میزند جوش ز دل راز دگر لیک زبان — بعبارات دگر میکشد این مضمون را
دل از و جوش از و نغمه از و گوش از و — نتوان گفت که چون هرچه کنید بیچون را
گر بزلفش نزد دل چکند هر شکنی — بکمند دگری میکشد این مفتون را
میکند غمزه گری باز به رازی نظری — میرسد نشتر دیگر جگر پرخون را

عشق از ازل تا ابد احدی را سزد که حب از صفات ذات اوست و محب و محبوب مظاهر صفات او هر محبتی که بین المتحابین وجود میگیرد از مضمون یحبهم و یحبونه عبارتیست و هر حسنی که در مظاهر حسنه صورت می پذیرد بتفصیل اجمال ان الله جمیل و یحب الجمال اشارتی است عشق از پرده عشاق پرده اوست و عشقبازی حقیقی و مجازی فی الحقیقه عاید بدوست اوست همه دوست و دوست همه اوست وجود محمد و بر صاحب مقام محمود که عشق را در صورت عاشق و معشوق جمع نموده تمنای یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا و نوای شیفتگی سوره محمود و همراه عاشقی نیازی است خطاب لولاک لما خلقت الافلاک و دوحه

شاہا وحی فداک از مقام معشوقی ساز نیست سید ولد آدم مفخر عرب و عجم سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مثنوی فخر عالم محمد عربی * مقتدای صفت ولی و نبی * شمهٔ حضرت الوهیت * نسخهٔ عبودیت *
مظهر جامع حدوث و قدم * امّی وحل عقد لوح و قلم * موجهٔ اوّلین بحر شهود * نقطهٔ آخرین دور
وجود * و رضوان الله المعین علی آله و اصحابه الطاهرین الطیبین اجمعین

و نیاز صدق طراز وقف جناب عشقبازی که بی نیاز از نیاز نیست شاهبازی که چون عنقا
در قاف عزلت آشیانه ساز و چون هما در هوای وحدت بلند پرواز و بر عالم هدایت پرتو
انداز نیست راز دانی که در عالم راز مخاطب براز آلهی و در عالم مجاز پرده ساز آن راز است
کاردانی که کار نمایان کار خانهٔ غفلت را بیکار ساز و بیکار را از کار ساز نیست رهنمای سالکان
و مقتدای عاشقان شیخ برهان الدین الصدیقی الشطاری مد الله ظلال عنایته
و هدایته علی مفارق الطالبین و السالکین سه اوست برهان ما همه کم کرده راه * کر
نکشتی رهنما واحسرتاه * شهر برهان پور از آن برهان دین * جنت الماوی ست بر روی زمین *
اوست غوث روزکار خویشتن * مرشد هندوستان قطب دکن * نغمهٔ عشقیه در تقدیم
مقدمهٔ عشق اما بعد میگوید بزبان عشق نه بعشق نه زبان سرگشتهٔ بادیهٔ عشقبازی پای بستهٔ
زاویهٔ مجازی صاحب جانی میر عسکری خوافی المتخلص براقمی این نغمات العشق نیست که از
پردهٔ دل می برآید هرچند در پرده می سراید سه نغمهٔ عشق چو در پرده نهان نتوان خواند
رفت منصور که بر دار ورا باید بسماع * ای عاشق بدانکه چنانکه ادراک تجلی ذوالجمال و الجلال
بی دان بینش و مظهر محال نیست همچنان بیان حقیقت عشق که سر ذات نیست بیرون از اشارت
و استعارت خیال عشق آفتابی نیست بر سماء وحدت تابان و هر دو جهان یک پرتو آن سایهٔ
بی حجاب دریافت نافت آفتاب چه امکان چون مرا از ذکر عشق ناگزیر نیست و عشق حقیقی
مستغنی از تحریر و تقریر بزبان عجز و نیاز صفت عشق مجازی می نمایم بل لب از عشق این نغمات می
بیان عشق جز بزبان عشق راست نیاید آفتاب را جز نور آفتاب ننماید چنانکه آدمی را چون
در یابد و منظر و مصدر قول و فعل خود نماید او از صفات بشری بری و متصف بصفت ربی شود
در آن حالت هرچه گوید بمعنی قول حق نیست ظاهر نیست از صورت آدمی اگرچه بصورت این بیچاره

اما فی الحقیقت از خود و قول خود بجز و در تسلط و تصرف دیگری مجبور و مسخر است ع
دست و دلی داد عشق چون دلم از دست رفت ✿ ورنه باین دست و دل ست تو نتوان گرفت ✿
رازی سرگشته عشق چو شد رهنما ✿ ره بسوی عشق برد دامن برهان گرفت ✿ لمعه
وصفیه در توصیف صفات عشق قال النبی صلی الله علیه وسلم
مَن عَشِقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا وَ قَالَ الغَوثُ الاَعظَمُ العِشقُ نَارٌ
فِی القُلُوبِ تُحرِقُ مَا سِوَی المَحبُوبِ ای عاشق خامه برداشته ام و همت بر نگارش
صفات عشق کماشته غاتیه چون اندیشه عاشق پیشه عظمت عشق بقدر ادراک خویش
تصور نموده حیرانم و جز سپید انم سپید انم قطعه دل بر در جا خیال معشوق ✿ در دل چو خیال
عشق بستم ✿ شد خشک ز هیبت جلالش ✿ دستم چو قلم شلم چو بستم ✿ درین خیال حیرت مآل
بزبان حال سوال میکنم تا بر صفحه مقال شاید مقوله صورت بندد مثنوی چیست عشق
ای عاشق دیوانه خو ✿ گر نه دیوانه از عشقش بگو ✿ آیة قدسیة ذاتیة ✿ لیست التعلیم بل الهیة ✿
عشق عالم را کشیده از عدم ✿ عشق حادث را نموده از قدم ✿ در بیان عشق کردم عمر صرف ✿
عشق مستغنی بود از صوت و حرف ✿ دل و جان محتاج عشق و عشق از همه مستغنی الس و جان
بی عشق مفلس و عشق بی همه غنی بحکم العشق جنون الهی عاشق مجنون است و مجنون معذور
و معذور مرفوع القلم الصنا و لا یؤاخذون بما صدر منهم مثنوی حبذا عشق و
جنون عاشقی ✿ این بود باقی و فانی مابقی ✿ عشق را چون سر جنون باشد اساس ✿ کار
مجنون است بیرون از قیاس ✿ هان ببین چون میزند دیوانه سنگ ✿ تو مدار هیچکس با او
ز جنگ ✿ خلق این شفقت چو با مجنون کند ✿ رحمت خالق از آن افزون کند ✿ چون
چنین معذور هر مجنون بود ✿ حال مجنون الهی چون بود ✿ بدانکه در آنکه عشق را جنون فقط
نکفته و بجنون الهی تعبیر نموده لطیفه الیست یعنی چنانکه جنون طبیعی مذموم و فانی و قابل الدفع است
جنون الهی محمود و باقی و شامل النفع است مثنوی هر که شد دیوانه عشق نگار ✿ در بهار
جلوه های حسن یار ✿ عالمی بیند ورای طور عقل ✿ کشت بطور عقل نتوان کرد نقل ✿ لذتی یابد در آن قید ✿
که بران حسرت برد فرزانگی ✿ زانچه بیند در گلستان جنون ✿ گر برد بوی مشام ذوفنون ✿
اعمالی ۱۱

بو علی صد و فن عسل و خرد ❊ بیسته با یک جو جنون المجرد ❊ آمیزش عناصر اربعه و آویزش

ارواح بسیط با شباح مرکبه که اجتماع اضداد و جمع نقیضین است از عجایبهای عشق

است تا یده خلقت بحکم فاحببت ان اعرف معرفت است و نتیجه معرفت محبت غایه

تا از ساز راز محبت در کرده خلقت نغمه انی اعلم ما لا تعلمون بگوش ملک رسیده

و صدای آن در گنبد فلک پیچیده همه دانسته که کسی سر عشق را جز عشق ندانسته و جز او کسی

ندیده و جز خبری نشنیده اگر صد نسخه از صفات عشق بخوانی تا عاشق نشوی و فنا

فی المعشوق نگردی حقیقت عشق ندانی تفضیل انسان بر سایر حیوان بسبب اتصاف

بصفت عشق است پس انسانی که گریبانی از دست عشق پاره نکرده و جانی ازین آتش

نسوخته و دلی ازین سودا دیوانه نساخته و دردی ازین غم نمیند و خته از حیوان کمتر است

زیرا که انسان را این صفت داده اند و در نهاد حیوان ننهاده اند انهم الا کالانعام

بل هم اضل سبیلا یکون هذا المعنی دلیلا ای عاشق عشق را حقیقت که در ازل الازل خود

جمال خود بصورت معشوقی در آینه علم خود دیده و خود نغمه عاشقی بندای کلمه کن کشیده و صدای

آن بنوای فیکون ابد الآباد بگوش ممکنات پیچیده **قطعه** یار آهنگ عشقبازی کرده ❊

حسن پنهانش آشکارا شد ❊ مطرب عشق خوانده یک نغمه ❊ در دو عالم ببین چه غوغا شد ❊

ای عاشق عشق خود صفت خود بی حرف و صوت نموده و خود بواسطه حس گوش

شنوده جز عشق کیست که عشق را بستاید و کدام عاشق ساز آن دارد که این نغمه را بسراید

هر که نغمه سرودی یا صوتی نموده صدائیست از آن ندا و خیالیست از کمال استغنا پس دل از خرد

باید واشت و لب خاموش با عشق دیوانه باید بود و با معشوق بهوش **نغمه ظهوریه**

در اظهار مظاهر عشق غزل عشق را هر دم نوای دیگر است ❊ در سر عاشق هوای

دیگر است ❊ هر دلی آواره اهل وفا ❊ در قفای بیوفای دیگر است ❊ حسن مطلق را است

هر جا جلوه ❊ زان دلم هر لحظه جای دیگر است ❊ این گل خود روی را در هر چمن ❊ و مبدم

نشو و نمای دیگر است ❊ تاب هر یک حلقه گیسوی او ❊ دام جانها مبتلای دیگر است ❊

از بهر درمانی درین دار البلا ❊ عشق را دار الشفای دیگر است ❊ عاشق کشته را در هر نفس ❊

راه دیگر رسنهای دیگر هست چه ای عاشق عشق را در هر پرده سازیست و در هر سازی
آوازی و در هر صورتی معنیست و در هر معنی رازی و در هر طنازی نازی هست و در هر عشقبازی
نیازی با هر غمزه سیاری سازی هست و با هر ناوک اندازی اندازی و در هر معموره خانه براندازی
و در هر خرابه خانه پردازی و در هر پیشه دلنوازی هست و در هر بیشه جانبازی در هر مجازی حقیقتی
و با هر حقیقتی مجازی جمعی پریشان از نظاره مظاهر جمیله مبتلا ساخته در بند کمند نظر انداخته پرده
شهوت و غشاوه غفلت بر بصر و بصیرت ایشان فرو هشته تا آن گروه بیشکوه بلذات
نفسانی حیوانی و حسن خط و خال فانی جسمانی محظوظ و مقید گشته بی حسن و حقیقت عشق پی برا
باده از جام غفلت انجام صورت خورده بر نام دل غافل بدست نفس شهوت پرست سپرده
هر صورتی که دیده دل بر آن بسته چون آن بگسسته بدیگری پیوسته نه دل از در وی شکسته
نه سینه از سوزی خسته این تعلق را عشق انگاشته هست بر آن گماشته از فواید عشق و نتایج
محبت محروم مانده زبان عشق بر حال غفلت مآل ایشان خوانده کس ندانست که آن قبله
عشاق کجاست * گرچه هر گوشه ابروی بتی قبله نماست * تا زنیا سر مکش از خاک در بتان
ما آن * هر که اعمی بود اینجای هم آنجا اعمی است * بر تیغ برقی بتوسل ملاحظه محاسن صور او
نپیش کشیده و بتوسط تعشق صنایع راهی بصانع نموده اول چشمه آفتاب در طشت آب دیده
آخر رخت تعلق از آن گرداب کشیده و باده قابی رنگ معنی از ساغر رنگین صورت چشیده
از آن شور پی برده از نقش بنقاش نظر کرده بحکم المجاز قنطرة الحقیقة حقیقی در مجاز یافته
از مجاز بحقیقت شتافته مترنم باین ترانه گشته غزل صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه
و بیابان تو داده ما را * جمال تست هویدا ز یوسف و لیلی * خیال تست که مجنون کند زلیخا را
همیشه آینه وار تجلی حسن است * کدام روی نمود چشم بینا را * بعضی را بصر و بصیرت کحل
تائید و نور توحید مکحل و منور کرده تا در مشاهده صور متعدده جز معنی متحد در نظر نیاورده
هر جا کمال جمال از پرده جمالی جلوه کرده آن پرده در نظر شهود ایشان پرده از جمال کشیده
زیرا که از چیزی پرده بر روی پرده اوست پرده دیده از کمال استغراق در ابطه محبت بآن مربوط ساخته
بل ذات جمیل را عاشق و مشاهد و صفت جمال را معشوق و مشهود شناخته متجلی و متجلی الصفات

[illegible]

و ذات واحد معاینه نموده بنظر عین الیقین تماشای صور کونیه اعتباریه و امتیازات نسبیه دیده

بمقام حق الیقین رسیده بدین حق بین هرچه دیده حق دیده و بحق دیده والحق که حق دیده

بنده و از خود این نغمه کشیده ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه او معه او قبله او

بعده غزل پرده از رخ کشیده آمد یار * الیشارای دو چشم گوهربار * جلوه گر گشت ای

پرده نشین * غمزه زن گشت حسن در بازار * از که گردد نهان چو غیرش نیست * دیده و

نور دیر و دیدار * من این نغمه می سرایم و بس * گفت منصور قبل ازین بردار * کاین

صدا آید از در و دیوار * لیس فی الدار غیره دیار * درین معنی در هر سه صورت عشق ظهور میکند

غایته صورت اولی که مجاز محض است بجهت غفلت از حقیقت فی الحقیقه مذموم زیرا که حقیقت

مجاز معلوم و صورت ثانیه که المجاز قنطرة الحقیقة است بسبب وقوع رجوع بحقیقت مشکور

و منظور و صورت ثالثه که حقیقت صرف است محمود و مقصود و لتمة علیه و تعلیم علامات

عشق غزل عشق از معموره میخواند بویرانی مرا * عاشق دیوانه کرد این گنج پنهانی مرا

عقل دانائی فروش و عشق نادانی پسند * حکم دانائی مسلم داشت نادانی مرا * دل پریشان

با زلف پریشان جمع شد * وجه جمعیت شد این جمع پریشانی مرا * من مسلمانم ولی هندوی

زلف کافری * عشق کافر میزند راه مسلمانی مرا * گرچه جانم سوختی ای عشق دل سوز توام *

در تلخی میکشی شیرین تر از جانی مرا * من بمیسازم بتو هرچند میسوزی دلم * دل بشیر تجیده تو هرچند

رنجانی مرا * رفت دل از دست و دست از کار رد کار از اختیار * غرق سیل گریه دارد چشم

طوفانی مرا * آی عاشق عاشق حیران همیشه در حیرت و هیمان از سکر عشق برنگ مستان

گاه گریان گاه خندان دل و جان بی ذکر و فکر هر دو جهان ذکر دلبر در دل فکر جانان در جان

فراق و وصالش توامان کمال و زوالش یکسان دل پر غم دیده پر نم آه گرم خیز نفس شعله ریز

کم خور و کم خواب پر اضطراب چون سیماب رنگ زعفرانی اشک ارغوانی چهره نورانی

خوی روحانی با عجز و نیاز التزام صلح کل با خاص و عام صبح و شام چون بلبل پروانه در خطر

و اضطرام روز و شب چون مهر و ماه بیقرار و بی آرام از بند معاش و معاد آزاد و مجنون معاش

فرهاد معاد و نیاز مستدام به بی نیاز بیدل و انواز در کار بیکار نماییکار کارساز بی استعانت در قدرت

جای بازگشت

بی تکلف در تصرف مست بی شراب و مستیش بی خمار از وجد خراب و وجدش بی خمار بصورت
دیوانه و بمعنی هشیار دیوانه با اعتبار و هشیار با یار متحمل بلا از ولا متکفل ولا در بلا کال الکوفا
حامل الجفا منقطع از دنیا مستغنی از عقبی سودائی مزاج رنجش بعلاج نزدیک همی وحشی
کم گفتار راست گوی یکدل و یکزبان و یکرویی چون غنچه خون در دل نهفته مثل گل پیشانی
شکفته بر آشفتگی شیفته و از شکفتگی آشفته چون آب خود را از راه خود رفته چون آتش
در خاکستر خویش نهفته چون خاک راز عشق در دل نهفته چون باد با خود در هوا از هوا گفته
در مقام تسلیم مستقیم با دلی از امید و بیم دو نیم امیدش از وصلت و دلنوازی دوست بیمش
از قطعیت و بی نیازی دوست از همه وارسته دل شکسته بایکی بسته دل شکستگیش مستوجب
دلبستگی و وارستگیش مستلزم پیوستگی جمعیتش در پریشانی شکستش در سرگردانی بتجرید و تفرید پیشه
تحقیق و توحید اندیشه نیکخواه نیک و بد فارغ از قبول و رد در قبض و بسط بی اضطراب در فصل و
وصل بی انقلاب از جان سیر بر مرگ دلیر دلش بعشق زنده از زندگی شرمنده دوست ملال
دشمن سلامت عالی همت والانهمت مظهر فتوت مصدر مروت آشنا با خصال بیگانگی و انا با کمال
دیوانگی هرچه گوید از معشوق گوید از هر که بیند او را جوید مرید مرادش باشد همیشه بیاد ش باشد اگر
خط و خالی بر صفحهٔ رخ صاحب جمال بیند مسودهٔ حسن او خواند اگر حسب حالی از قول قوالی شنود
از زبان او داند در سنبلستان بیاد مویش چون سنبل در پیچ و تاب آید در گلستان بخیال
رویش چون بلبل اضطراب نماید از سروستان بذکر قامتش قیامت قائم کند در شبستان بتصور
شمع رویش چون دود بر خود پیچیده شعله برافروزد که پروانه مثل ققنس از آتش دل خود سوزد
مهر و ماه را آینهٔ دار جمال او بیند بل در آینه هر جمال خیال او بیند **فقره خصوصیت در تخصیص**
خواص عشق غزل از مقید سوی مطلق سفری دارد عشق ❀ مقصد دیگر و راه دگری دارد
عشق ❀ یکقدم بر دو جهان می نهد و میگذرد ❀ هوش ره زو در سی خطری دارد عشق ❀ سوز
کز آتش زند اندر دل سنگ ❀ ما اگر سنگدلانیم اثری دارد عشق ❀ ز آن حلاوت که بمنصور رسید
از سر دار ❀ گشت معلوم که نخل و ثمری دارد عشق ❀ بیخبر شد دل و از عشق خبر هیچ نیافت ❀
از دل بیخبر ما خبری دارد عشق ❀ هست باد و سر خویش مرا سودائی ❀ چون بر دو سر عشاق سری دارد عشق

گرچه معشوق ندارد نظری با رازی پادشا دارالست که با او نظری وارد و عشق ای عاشق
عشق اکسیر کبیر است چنانکه اکسیر صغیر مس کانی را زر میکند این حسن یکدم آن انسانی را بنور محبت منور
میکند یعنی عشقبازان خونیازرا اکثر صفات سیئه و ملکات مرضیه که سالکان بعد از تحمل ریاضت
سالها و تحول حالها بدان متصف شوند در آغاز مجاز روی مینماید تا بحقیقت چه رسد عشق سبب است
که عاشق را کم خور و کم خواب و کم گوی و عزلت جوی و ابدال خوی میکرداند بخیل را سخی کند
و جبان را شجاع عاصی را مطیع سازد و مطیع را مستطاع غافل را آگاه کند و خفته را بیدار بیدار را طیار
سازد و طالب را منتظر نفس را معصوم کند و روح را مسرور خانهٔ تن خراب کند و بیت القلب معمور
تن پرست را فارغ کند و فارغ را دوست پرست مست دنیا را هشیار سازد و هشیار را از محبت
بی درد را دردمند کند و دردمند را مسرور هر کار را بیکار سازد و بیکار را با خود نخوت را پست کند
و همت را بلند گریه را ... نشین سازد و خنده را ... دل را گرم کند و دم را سرد و نامرد را
مرد سازد و مرد را فرد آتشین خوی را خاکسار کند و خاکسار را باد و قار متکبر را متواضع سازد
و درشت را هموار کافر را مومن کند و مومن را محقق ملحد را موحد سازد و منکر را مصدق سوقی را
صوفی کند و کثرت اضافت خلق را مهذب سازد و مذهب را بی اختلاف طبع را بی تکلف کند
و زبان را بی تملق و وضع را بی تعین سازد و دل را بی تعلق جسم قوی را ضعیف کند و دل ضعیف را
توانا از غیر دوست نادان سازد و بجان دوست دانا درد دوست کند و بیده و دشمن خرمن اندوز
سوز و سوزانند و خرمن با مبدا آشنا کند و بعاد و آمل طول امل را کوتاه سازد و عقل معاش را
زائل بنده را خواجه کند و خواجه را از بند خود آزاد آزاد را مرید سازد و مرید را مراد و دست را مفلس
سازد و دل را غنی غنیه را فقیر کند و فقیر را مستغنی دل را تسلیم کند و جاه را تسلیم جاهل عالم سازد
بی تعلم و تعلیم طالح را صالح کند و راغب را زاهد منافق را موافق سازد و حرص را مغلوب شهوت را
زبون کند و محبت را افزون طبیعت را موزون سازد و عبارت را مضمون مجبور را مختار کند
و مختار را بی اختیار اشرار را ابرار سازد و ابرار را محرم اسرار بی ادب را مودب کند و ادب را
طریقت لا یجاز را مجاز سازد و مجاز را حقیقت قصهٔ زلیخا را بخوان که عشق یوسف علیه السلام
باسلام کشید و از کوری بینا گردانید و در پیری جوانی رفته باز دید یعقوب علیه السلام را نگر

که چشمش نور دو باره برای نظاره یافت از حال مجنون هوش دار که با وجود غفلت از حقیقت عشق و تعلق بجسن مظهر بسبب کمال عشق ضرب المثل و لیلای حق شد بحکم اِنَّ الْمَجَنُونَ وَالْعَامِرِیَّ تَجَلِّيَةُ اللّٰهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ الْمُشْتَاقِينَ نوای عندلیب گوش دار که قفس حیوانیّت با وجود صفت بی زبانی و عدم بهتدائی عشق گل چگونه هزار داستان نموده دستان زن هنگامه بهار گلشن ساخته پروانه را تماشا کن که آثار عشق نور شمع چسان در جانش افروخته که در هوایش چون دود چرخ زنان سوخته هیهات مقناطیس و کهربا را دریاب که با وجود صفت جمادیت قوت جاذبه آهن و کاه از جذبه عشق دارند با آنکه صفت محبت در جماد ننهاده از سلطان عشق را در وجود هر موجود تصرف داده اند نغمه سر پیر دو اسیر از جفای عشق غزل مرغ چمن ببین که چه فریاد میکند ؛ واو از جفای عشق که بیداد میکند ؛ با دختران گلشن امید میزند ؛ با بلبلان صبا هست صبا دمیکند ؛ گه آتشی بسینه مجنون همیزند ؛ که تیشه هوالدفرهاد میکند ؛ از گریه نور چشم زلیخا همی برد ؛ یعقوب آه و ناله و فریاد میکند ؛ این عشق آشنا کش و بیگانه کارساز ؛ صد ظلم هر که در افتاد میکند ؛ ای عاشق عشق در آغاز با عشقباز خواه سالک طریقه حقیقت و خواه ناظر حدیقه مجاز از ان ستمکار و جفا کار پست تا هر ذره گردی تمنای مشاهده جمال او گرد سراپرده جلال او نگردد و هر نامردی از غوغای دور باش جلال او هوس نظاره جمال او نکند هر خود بینی بجناب عزت او چشم داشت وصول نداشته باشد هر کوته آستینی بهوای امان مقدس او دست نتواند کرد و هر خودسری در سر هوای او ننهد هر سفلی در دل خیال سودای او نکند زاهد هر خشک جانی از سوز او نفس گرم نزند هر دراز زبانی بغفلت تمام او گوتاه نکند هر مزکوم مشامی ریاض فایض او استشمام نکند هر بی شوق و ذوقی از چاشنی او استلذاذ او نماید هر بیهوش گوشی باستراق سمع نغمه او نشنود و هر سود جوی خودفروشی با او معامله نکند هر پست دستی بپایه اعلای او نرسد هر بی تمامی با مقصد اقصای او نگذارد و هر خودکامی از بیم ناکامی از وکام نیابد هر بدنامی با امید نیکنامی به نام نشان هر کجروی بر صراط المستقیم او قدم ننهد هر بی ادبی بدرگاه او راه نبرد هر تنگ حوصله در دهشت بار او نکرد و هر پرده سازی محرم پرده ساز او نشود هر خرابی در خراب آباد دیار او نشیند هر بیمارکار او نه بیند هر هوسی دعوی جنون او نکند هر سنگ تراشی تیشه بیستون او نزند که هوشی

عاشق در … بیگانه روی آشنا خوییست با بیگانگی او آشنا شود خوی او را دریابد که
لطفش در پردهٔ قهر جلوه گر است و رحمتش در صورت غضب مضمر و حجبش در عین تغافل
هویداست و جمالش از آستانهٔ جلالش هویدا اگر چون منصور بر دار کشد بی گیر و دار باید زد
لَیْسَ الْعُرُوجُ اِلَّا بِالْمِعْرَاجِ و اگر چون مجنون خانه به گرد سازد و خانه خراب باید شد لَیْسَ
عَلَى الْخَرَابِ خَرَاجٌ آزادی در بند اوست و رستگاری در کمند او و اگر نازک دل و زور شست
اوست درستی دل و شکست اوست اگر گریان دارد آبروییت خواهد و اگر نالان سازد
گفت و گوییت خواهد اگر در دشت فراق دارد برای اشتیاق است و اگر به بزم وصل آرد
نتیجهٔ فراق است هر کرا کامیاب کند مهجور سازد و هر کرا خراب کند معمور سازد ای عاشق
درین کهنه دیر رسمیست قدیم هر که خواهد خرابه را تعمیر کند اول از بنیادش بر اندازد و بعد از آن
بعمارتش پردازد و عشق دلشکن شکسته بند نیز اول می سوزد و آخر میسازد ابراهیم علیه السلام را
اگر بمنجنیق بحریق که بالا میزان امتحان آن عشق بود کشید چون مثل پروانه از سوختن پروا نکرد
و از ملک مقرب تقرب بخلاصی نجست آتش سوزان را بروی پرورد گلستان پرورد و اسمعیل
علیه السلام را اگر غمزهٔ خونریز از عین بی نیازی اشاره به ذبح نمود چون او در مقام تسلیم از رد [illegible]
بر خاک نیاز زیر تیغ ناز گردن نهاد ذبحش داد و فدیه فرستاد و یعقوب علیه السلام را اگر در کلبهٔ
احزان فراق از سوز هجران و اشتیاق کور ساخت بعد از اتصال در بزم وصال پرده
محجوب بینا کرد و انید منصور مغفور را اگر بر دار کشید بحکم مَنْ قَتَلَهُ فَاَنَا دِیَتُهُ جل از قبل
دیتش داد چنانچه او بزبان خویش در مجمع ثقات و محضر قضات اقرار بوصول نمود و انا الحق
گفت مجنون را اگر از نظارهٔ خراب ساخته از معمورهٔ بنی عامر برآورده خرابه گرد کرد نام او
کتابهٔ خرابهٔ دل عاشقان نمود و در معمورهٔ ربع مسکون چنان بلند آوازه ساخت که در محافل
عقلا و مجامع مجانین الی یوم الدین در عشق و وفا ضرب المثل فرهاد را اگر از دست نا امیدی
تیشه بر سر زد از خطرات کوهکنی غم فراق و سکرات جانکنی الم اشتیاق خلاص کرده شهید عشق
گردانیده و در تلخکامی ناکامی از شهد وصال و دریافت لذت زوال خیال و مثال شیرین کام ساخته
در عالم شهادت بعد از شهادت معشوق را بر سر تربتش آورده مشهد شیراجل مشاهده نمود

در ترتیب راکه خسرو بود بسبب همه گواری و وفاداری شیرین از مرگش چون ماتم‌زده
غمزده و بساط عشرتش پژمرده ساخت نغمهٔ شوقیه از تشویق در عشق غزل

ای درد دوای هر دل بیدرد تو ئی ؛ و لها نو دردمند و بیدرد تو ئی ؛ هر دل که غمی نه
اندوخت زتست ؛ هر غم که دلی بدرد آورد تو ئی ؛ در عاشق و بوالهوس که تفریق کنی ؛
فارق میان مرد و نامرد تو ئی ؛ با آنکه چو عشق جوهر بیرنگ ؛ پیدا ز نقاب چهرهٔ زرد تو ئی ؛
در هر جگری که سوخت نوبت ز تو ؛ در هر نفسی که آن اثر کرد تو ئی ؛ ما مهرهٔ ششدر رهٔ
بر تخته خاک ؛ ای نقش مراد شرط ازین نرد تو ئی ؛ راز سخنی ز درد گویم بشنو ؛ همدرد تو
مرد این درد تو ئی ؛ ای عاشق درد قطب دایرهٔ عشق است چنانکه ایمان بین الخوف
والرجاست ایمان عشاق میان درد و اشتیاق است هر که از عشق دردمند نیست و بر
دردمندی شایق نه در دعوی عشق صادق و لایق نه ازین مقام هر دردمندی موافق
مشرب و مذاق خود خبر داده یکی گفته صبر باید بر درد دیگری نموده شکر باید بر او دیگر فرموده
استلذاذ باید ازو و دیگری بیان کرده استغراق باید در درد وجودی از احساس اثر او آ
عاشق در عالم عشق راحت مرد بقدر درد او ست و سرخروئی کیفیت رنگ زرد شادی
دل باندازهٔ خون بستن است و سلامتش بقدر شکستن مسرت موافق غم است و لذت مطابق
الم بصفت درد انسان از افراد حیوان مخصوص است اما از انسان هر فرد نه قدر درد را
دانند اگاه هر مرد نه ملایک را محبت هست لیکن درد نیست تسبیح و تهلیل هست آه گرم و دم سرد
بی درد هیچ دلی عاشق نشود و بی عشق هیچکس راه بحضرت معشوق نبرد اگر طالب عشقی بمانه
و اگر عاشقی بدرد اگر دردمندی بصبر ساز و اگر صابری بر ذائی بر د صورت از آن زن که مرد
مصیبی بود عبرتی گیر روزی که سوزی نورسش الهی از دلش بسوختی و دردی تا گریبان جانش
چاک نکردی در مناجات گفتی الهی امروز نان دادی نا خورشش نفرستادی بلی ای عاشق
در مذهب عشاق معنی یوم جدید و رزق جدید آنست که هر روزی درد و سوزی مجدد شامل
حال شود و ما تعین من الشئی لکوما هو مغز میسر ناید وقت او نرسد این بیدرد بی درد دل
صفت شکستگی نپذیرد و بی دل شکسته طغرای انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی بر منشور

رقم نکیرد عشق بلا و ذرد ابتلاست دار البلا دل مبتلاست چون مقبضهٔ قدرت بار ادست خلافت
در بدو خلقت عشق گل آدم صفی را تخمیر نمایید در سرشت وی درد طلب دید و بدار البلا آمد و دو دانا آن
بهشت را بهشت تو هم اگر خلقی از دو عالم بدرد خرسند شو اگر بدرد بی طلب درد لازم درد
سماع صحبت مردانست از مردان کند نغمه وجدیه در وجدان وجد عشق غزل
با من مست اگر یار ورا ید بسماع ؛ مست و هشیار یکبار درآید بسماع ؛ نغمه ور واگر بر در مسجد
خوانند ؛ در زند حلقه و دیوار و درآید بسماع ؛ نغمهٔ عشق چه در پرده نهان نتوان خواند ؛ رفت
منصور که بر دار درآید بسماع ؛ غیر عارف نشود محرم اسرار سماع ؛ یار در کسوت دیدار درآید
بسماع ؛ گر نسیمی وزد از عشق بر این عالم خاک خاک چون گنبد دوار درآید بسماع ؛ آنچه میگویم
اگر جلوه کند مضمونش ؛ مطرب از لذت گفتار درآید بسماع ؛ غزل عشق چو رازی بنویسد از شوق
خامه بی هیبت پرکار درآید بسماع ؛ ای عاشق اهتزاز سماع از احتظاظ استماع است و از مسموع
استماع چون مطرب عشق ساقی میشود و باده بیرنگ و بوی محبت از خمخانه معانی میکشد
و در مینای حرف و صوت میریزد از جام گوشش بکام دل میرساند اهل سماع مست میشوند
و پشت پای بر زمین و زمان میزنند و آستین چون دست همت بر آسمان می افشانند اگر
بشارت امید قربت از راه طرب باستقبال آن از خود میروند و اگر اشاره بیم بعد است
از صدمهٔ نامرادی بیخود میشوند اگر نغمهٔ وصلت ست سر خوش میشوند چون می میجوشند و اگر
نغمهٔ قطعیت است خشک میکردند و مثل نی بیاد مستان میخروشند اگر صلائی خواند نست
چون مست دست بدست میروند و اگر نوای راندنست چون مخمور از پا می افتند اگر قبض صوت
است چون غنچه خون میخورند و گریبان چاک میکنند اگر بسط روی نمود چون گل خندان از خرقه
بر می آیند اگر ترانهٔ وعید است از آتش دل میسوزند و جان می سپارند اگر قول وعده است
باستقبال می سازند و دل را بحال سپه آرند عاشق شرارهٔ محبت که در کانون دل محب بجا
ایست پوشیده میشود از دل قوال در حال سماع باشتعال می آید چون حرکت و اضطراب
سمت لازمی شد است تسکین و اصطبار در آن حال محال مینماید هر گاه از توقد دم مطرب
عشق آتش ضمیر تو شعله کش گردد و از سوز دل افروزان شعله بی دود بی جمود بی تاب بر مطرب

شوی تا ممکن و مقدور باشد در انضباط خویش احتیاط نمائی چون از لطفهای آن جوش عاجز شوی و بخود بر نیائی از خود بر آئی و در قالب وجسد در آئی و دران حالت باید که دل از اندیشه دنیا و آخرت تهی ساخته قدمی بتجرید و تفرید بر کونین نهی و قطع این اندیشه از دل چون خلع نعلین از پا نموده سبک سیر مثل روح مجسم در عرصه سماع در آئی فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى انگاه از حرف بی صوت غزل و صوت بیحرف ترانه از پرده ساز پرده سازنده چغانه بی حاجت چشم و گوش و مدرکه عقل و هوش اشارتها دریابی وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى استماع این نغمه بگوش تحقیق کن اگر صادق نعره کاذب را هم تصدیق کن الرجی فی المتشبه متواجد در وجد کاذبست اما از حقیقت وجد جاذبست نغمه سکریه در کیفیت سکر عشق

غزل

مست عشق تو تا ابد مستست ❊ هر که هشیار گشت بد مستست ❊ عشق میخانه است و ساقی یار ❊ هر که یکجرعه میکشد مستست ❊ چشم ساقی عجب سیه مستیست ❊ جانب هر که بنگرد مستست ❊ دور مجنون گذشت نوبت ماست ❊ هر کرا دور میرسد مستست ❊ محتسب مضطرب درین دور است ❊ هر کرا دست میدهد مستست ❊ مست عشقیم و عشق مستی خود هست ❊ آنکه با مست بنجهد مستست ❊ راز ما را زخمی که ما خوردیم ❊ هر کسی بوی میبرد مستست ❊ ای عاشق اگر از خمخانه عشق بوئی بمیکده عالم مجاز نشنیدی هیچ می پرستی ابداً الآباد از مستی بخود نیاید و هر مستی بکیفیتی مستی نماید که دست از جام و سبو بردارد و توجه بخم کند چون بخم رسد خود را خشت سر خم بیند و کم کند انگاه خم را باید لبریز از شوق و شوق انگیز اهل ذوق از می زلال لا مال داوازه هر شئی فرغ نفسک و تعال انا الحق ازین مستی جوشیت و سبحانی ازین مستان خروشی مجنونا دریاب که از صدق و نیاز و مستی عشق مجاز جهان خود را گم کرد که گفت انا لیلی و لیلی انا مصداق انتقال آن حال که لیلی در حی قصد فصد نمود خون از دست مجنون در وادی جاری شد ای عاشق خمخانه محبت عشقا میفروش مدام در جوش است و مستی عشق بلطف خمار بی خمار اگر مخموری گوید رنج فراق درد خمار این عقاربست مستان گویند این درد مزاحم سرگشتگان است نه ملازم گم کشتگان و از سرگشتگان اگر عقل گوید در حق گم کشته هم احتمال دارد عشق گوید بتقدیر لتقدیر هر چه لازم گم است گم کشته است چنانکه از سلطان ابو سعید ابوالخیر قدس الله تعالی سره منقولست که در جواب

سایلی فرموده جایی که عین نماند از کجاست ای عاشق مست را تا جز از مستی خود است
سیه مست هست عاشق را تا نظر بر هستی خود هست اگر کوئی مست عشق هست بهست از بن
رایحه بر هوا صعود نمود چرخ را تا قیامت مستانه در چرخ آورد جرعه بخاک افتاد در نظر بهشت
فلک اعلی پست نمود بخاری در آتش زد تا کره اثیر شعله کشید قطره در آب افتاد هفت دریا
بجوش آمد و بر هوا شد اگرچه در صورت این مستی ترک هستی است اما فی الحقیقه هستی این مستی است
عاشقان هستی از مستی دارند و عاقلان مستی از هستی اگر مستی عاشق باش و اگر عاشقی مست
جز مستی و عاشقی نیست و آن هرچه هست نغمه صحویه در اخفای راز عشق

غزل

ای عشقباز مخزن اسرار یار باش ؛ بر دار پرده خود و خود پرده دار باش ؛ یا سر خود ز خود بسر
بیخودی مگوی ؛ یا سر بپای دار و پایدار باش ؛ چون از بهار عشق گل وصل تو شگفت ؛
لب بسته مثل غنچه پیش از بهار باش ؛ خواهی که مستی تو نبیند غم خمار ؛ با عشق مست و با ادب
هوشیار باش ؛ در دل بجز نگار مبین نقش این و آن ؛ ظاهر ببند این همه نقش و نگار باش ؛
غواص بحر عشق شدی دم بخویش دار ؛ بربند چون صدف لب و در در کنار باش ؛ داری
نکو بیت که ز غفلت خموش شو ؛ خاموش باش و واقف اسرار کار باش ؛ ای عاشق چون
بار امانت راز معشوق بقوت عشق برداشتی و شعرای ظلومی و جهولی بر ناصیه همت بنگاشتی
آن راز را از ظلم فاش مکن و خود را از جهل رسیخند هر خواجه تاش مساز اگرچه عاشق را ور دریا
وحدت از لطمه امواج کثرت حالتی نقد وقت میشود که اگر دم فرو میبست از جوش باطن دم میکند
و بی دم میشود و اگر بکام دل نفسی میزند جوش دریا در باطنش زده شعر بر نفس از کی اند
شورابه تعذیب محبت نفس کبریش میکند درین مقام چون حوصله استقامت نیست و مجال کلام نه
بابهام و ایهام فغانی باید کرد و باصطلاحات عاشقانه و استعارات عارفانه آن معنی را بعبارت
بل باشارت باید آورد تا هم رازدار باشی و هم غم گسار ای عاشق اگر صورت اسرار عالم در آیینه
ضمیر عشق پذیر تو جلوه گر گردد و حقیقت تو در جام جهان نمای دولت چه تواند از دو جرعه دولت
تنک آید و این می در خم حوصله تو جوش زند و لبریز گردد مانند نی نوازنده با آواز بی آواز نغمه پرداز
باید شد و چون دل نی از ما سوی خالی نیست دلی باید خالی تا باید ساخت و این زمزمه ساز باید کرد

که من هم نی میگویم سه بشنو از نی چون حکایت میکند ؛ پس طریق آنست که از بیدلی بی زبان باید
و بزبان بی زبانی در نیستان فراق نغمهٔ اشتیاق باید کشید و در پردهٔ گفت و نگفت با آهنگ
عشاق بر قانون بیان مضراب زبان باید زد و نه بینی در کلام قدیم کلیم مطلق که هو السمیع العلیم
صفت اوست حروف مقطعات و آیات متشابهات منزل ساخته تا محرم واقف اسرار باشد
و نامحرم در بند استفسار لهذا مفسرین تفسیر آن حروف موقوف برین داشته اند که هذا
سر بین الله و حبیبه اعنی عاشق هرگاه صفت خاک امانت داری و باربرداری بود و تو خاکی
باشی حیف باشد که ضبط خویش در حفظ امانت نکنی و از اسرار خاک نباشی اینجا اشاره
و عاقل اعنی کلام عقل مدلل و مبرهن قول عارف لغز و معما نغمهٔ حقیقیه در تحقیق حقیقت

عشق غزل

ابتدا عشق و انتها عشق است ؛ در میان نیز خود نما عشق است ؛ جز خدا
هیچکس نمیداند ؛ با خدا عشق و با خدا عشق است ؛ در ره عشق راهرو عشق است ؛ راهبران عشق
رهنما عشق است ؛ گفت و گو نیست عاشق و معشوق ؛ همه عشق است و عشق را عشق است ؛
عقل گوید که دلربا حسن است ؛ حسن گوید که دلربا عشق است ؛ فاینما تولوا فثم وجه الله ؛ عشق
هیچا و جابجا عشق است ؛ لیس فی الدار غیره دیار ؛ هم درین هم دران سرا عشق است ؛
خون منصور بعد قتل نوشت ؛ زنده و مرده کار با عشق است هم رازی از راز عشق گوید
چون نی ؛ نغمه پرداز این نوا عشق است ؛ ای عاشق حق عشق عشق با حق است بنابرانکه فی الحقیقه
عشق حق بر حق است معشوق اگر مطلق و گر مقید است عاشق مقید مطلق است اشتقاق
عاشق و معشوق از عشق است و عشق غیر مشتق در یاب که این دقیقه ایست از رقایق عشق
صفت ازلی معشوقست و صفت ابدی عاشق هو الاول و الآخر معشوق باطن معشوق عاشق
ظاهر و هو الباطن و الظاهر عدم و وجود و عاشق و معشوق در حضرت بی نیاز عشق مساوی
و ان کان الله و لم یکن معه شیء و الله الآن کما کان عشق من حیث الذات
از همه مستغنی است و از نیاز عاشقی و ناز معشوقی غنی ان الله لغنی عن العالمین سر یان
فیضان عشق از کل موجودات و تعینات در کل اوقات و آنات منقطع نیست در هر چه هست
هست لیکن اشیا بقدر استعداد خویش کم و بیش بهره ای آن فیض فیاض است چنانکه نور

عالمگیرست اما هر شی ازان بقدر قابلیت خود مستنیر بهره که هر شب قمر میبرد هیچ روزی ذره
خیال خیال آئینه نمیکند و نصیبه که آئینه دارد هر سطح آهنی ندارد ای عاشق عشق مجهول
النعت ست و پندار علم آن جهل هر زبانی که از عشق سخنی گفته و هر جائی که از سوز عشق
نفسی زده آن نغمه ست از پردهٔ اطلاق عشق با آهنگ ظهور بقصد تقیید و تعیین برآمده
والا هیچ نغمه پردازی محرم ساز این راز نگشته و هیچ خیالی درین پرده راه نیافته و هیچ
بیداردلی بدیدهٔ خواب ندیده مگر دیدهٔ عشق خود را در عالم ظهور بصورت خواب پوشیده
در عالم بطون خیال بمثال خود را دیده و بنیاد عشقبازی نهاده پس باید دانست که
عاشق و معشوق اسم بی مسماست یا اسم عین مسماست چون چنین دانستی دانستی که عشق است
و بس الله ماسواه ای عاشق اگرچه من این نغمه را از عشق زبان میگویم تو از زبان عشق دان
و اگر من از عشق نسخه می نویسم تو نسخهٔ عشق بخوان این کارخانه ایست یکی میدوزد و دیگری
می پوشد یکی میکارد و دیگری میدرود یکی می پزد و دیگری میخورد یکی مینماید دیگری می بیند
نغمهٔ محویه در ختم خاتمهٔ عشق ای عاشق فاتحهٔ عشق محو شدنست و خاتمه اش
محو بودن فاتحهٔ الحمد گفتن نیست و خاتمه تمام شدن فاتحه دل دادن و قدم در راه طلب نهادن
خاتمه سر بر درگاه ادب نهادن و جان دادن فاتحه خون دل خوردن خاتمه در خاک و خون
مردن فاتحه تخم بر دل انداختن خاتمه دل را در نمک راندن فاتحه مستدعی اتصال
خاتمه مستلزم استیصال فاتحه مجنون لیلی گشتن خاتمه مجنون لیلی فاتحه با امید مشروط
وصال چون فرهاد کوه خودی تراشیدن خاتمه از بیم فصل تیشه بر خود زدن و از امید
و بیم رهیدن فاتحه چون پروانه از لمعات جلال معشوق سوختن خاتمه چون شمع در معشوق
محو گشته عین او شده بر نکش افروختن فاتحه چون آفتاب با دل پر تاب بصد اضطراب
از مشرق عین عشق طلوع نمودن خاتمه چون عنقای مغرب در مغرب قاف عشق غروب
کردن و بی نشان بودن هیهات چون حاصل از بیان عشق جز بی نشانی نیست صفت
بی نشانی بیانی نیست و عبارت متضمن آن معانی بل تکلم من لم یذق لم یدر بیانی نیست
نه عیانی ازان نظر که عیان را نیز در عالم بی نشان بهره نیست چه حیرانی ای عاشق این نغمه را

بی آواز باید ساخت و آوازه بی ساز چون تاریخ تألیف دل نماز میگوید فمنه بی آواز غزل

ای عشق نه آغاز نه انجام تو پیدا ؛ تو مخفی و آثار تو چون نام تو پیدا ؛ ای مهر که هر ذره ز نور رخ تو بود است ؛ نی صبح تو شد ظاهر و نی شام تو پیدا ؛ ای ساقی عشاق اگر رونق میخانه عشق است بشکست که شد از جام تو پیدا ؛ عکس تو در آئینهٔ حسن است و عجب آن ؛ کین حسن شد از عکس دل آرام تو پیدا ؛ رازی سخن عشق با ابهام توان گفت ؛ تو مستی و اعلام ترا ابهام تو پیدا ؛ ختم سخن نیست نه ختم سخن عشق ؛ اعجاز دم عشق ز انجام تو پیدا ؛ ای آنکه گر بخته دلی ضبط نفس کن ؛ خامی تو از جوشش دل خام تو پیدا

خاتمة الطبع

مقام سپاس نوازندهٔ کارساز و صانع بی انباز که قانون کل معرفت طرازی این نسخهٔ متبرکه نغمات الراز از تصانیف لطیف کاشف رموز اسرار مفتاح کنوز بیت الغزل دیوان عرفان نواب عاقل خان خضر الله شعته اجره بامطار الاحسان و رشحات الامتنان باهتمام این هیچ آهنگ دائرهٔ علم ظهور عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان سهروردی در عشرهٔ آخره جمادی الآخره سنه ۱۲۶۵ هجری ترانه ریز بزم انطباع و سرود بخش سامعهٔ ارباب سماع گردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین ۞

قطعهٔ تاریخ ریختهٔ کلک بلاغت صریر سید ناصر علی نصیر

شد طبع چو این کتاب از نکته بکشاد در خزینهٔ راز ؛ زهره بسپهر خواند تاریخ ؛ زیبا زهی نغمه های دمساز ۱۲۶۵

صورت حال مصنف عدیم المثال از تذکرهٔ مرآت الخیال

کامیاب حقیقی و مجازی نواب عاقل خان رازی اسم شریفش میر عسکری است از سادات صحیح النسب خواف و از عمدهٔ خوانین شاه عالمگیر است و صاف بینی کلامش را خامه از قلم نرگس سیاهی از دوات لاله باید نگاشت و از رنگ گل بجای آواز بلبل شاید از رشک نقطهٔ مهر و ماهش سه آفتاب بهار و خفتن و از مشاهدهٔ رنگینی و نزهت سخنش گل و بلبل در کار باختن دیوانش عالی است برازنده عطلعتان معانی دلنشین و سواد اعظمی از سبز فامان حروف شکین در سینه با بار سطورش متاع در انبار و در تخته دکان صفحهٔ بیش کلهای مضامین رنگین کلدسته کلدسته سطورش به لف معشوقی سراپا ناز و نقطه بسانش نقطهٔ داغ دل عاشق خانه براندازی مثنوی بهار بر انداز و سامان وی ؛ برنگ سخن گشته خاطر فریب ؛ نمکی نیز از و کام جان سخن ؛ شکر پاش از و جهان دهان برای سخن شهری آن ... ؛ ... نهاد دست نرگس در سخا دم ؛ نشسته گردید بیچون قلم ؛ خان ... کوره

صحت نامہ شبابستان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]		رکابیۃ	رکتابیۃ	۹۸	۱۶	واین کا	واین کار	۷۳	۲	خا..	خازنہ
//	۲۱	اجتیاج	احتیاج	//	۲۲	قنجی	کنجی	//	۱۲	ہوش	ہوئیں
۶۶	۲۳	ووا کر	وا کر	۶۹	۱۴	دراق	وادی	//	۱۹	شبستن	شبستان
۶۷	۵	نہار نامی	نہادہ وامی	۵	۱۲	نلشتم	نگشتم	۷۵	۳	شو شی	شیوشی
//	۶	مرک	ومرک	۸۲	۱۲	فواید	خواہد	//	۱۵	لکر	اکر

صحت نامہ نغمات [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۱۳	شورۃ	شورہ	[illegible]	[illegible]	سابل	جاہل	۸۶	۲۳	رلاجی	رلاجل
۷۷	۱۶	تجلے	تجلی ذات	[illegible]	۴	[illegible]	انش	۸۸	۲۰	وجبد	وجد
۷۸	۶	تحرق	تحرق	۸۵	۸	[illegible]	[illegible]	//	۱۶	ارہر	از ہر
۷۹	۳	ان اعرف	ان اعرف	۸۶	۳	زتو	رتو	۸۹	۵	پرشود	پرشور
//	۲۳	جان را	جانا	//	۵	بیرنگ	بیرنگے	۹۰	۲۰	وان	دان
۸۱	۵	ا:	از	۸۹	۶	یکم	یم	۹۱	۳	ثخی	سخنی
//	۱۲	بد د	بود	//	۸	مرد	ومرد	//	//	ہرجائی	ہرجانی
۸۲	۲۱	سنکرلائیم	سنکرلاکم	//	۱۲	خودی	بیخودی	//	۲۲	[illegible]	[illegible]
۸۳	۳	سینہ	سینہ	//	۱۴	آر	آہ				
//	۱۲	صوفی	صوفی	//	۱۹	یہ زہ	آزہ				

تمت

بعونه تعالی رسالهٔ عجیبه و عجالهٔ غریبه تصنیف جناب

مولانا محمد عبد الحلیم موسومه به

رجم الکلام فی مسائل الصیام

بشهر کانپور در مطبع مسیحائی

باہتمام مسیح الزمان ولد مولوی نور محمد مرحوم طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدا لمن کتب علینا الصیام و صلوٰة علی سیدنا افضل الانام و ذراریه الخیرة العظام و اصحابه البررة الکرام
اما بعد فهذه درة ثمینة و فریدة عجیبة منقها احوج الخلائق الی الغنی الکریم محمد عبد الحلیم الانصاری
نسبا و اللکنوی مولدا ابن مولانا محمد امین الله اوصله الی غایة متمناه سمیتها بتحفة الکلام
فی مسائل الصیام و رتبتها علی مقدمة و مقالتین و خاتمه مقدمه مشتمل ست بر چار تنبیه
تنبیه اول در فضیلت صوم مخفی نماند که فضائل روزه بسیار اند ازان جمله آنکه در صحیح بخاری از سهل
بن سعد مروی ست که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که جنت را هشت دروازه اند
یکی ازان بابی ست که آن را ریان گویند داخل نشوند آن دروازه را مگر روزه داران و از انجمله
آنکه در صحیح بخاری بروایت ابو هریره وارد ست که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی که روزه
دارد بماه رمضان از راه تصدیق و طلب ثواب آمرزیده شود برای او گناهان پیشین او و نیز در
حدیث صحیح بروایت ابو هریره آمده که فرمود حبیب خدا علیه الصلوة و السلام که روزه سپر ست و
سپر کند آتش را از روزه دار و نیز در مشکوة بروایت ابو هریره مروی ست که فرمود نبی کریم

کریم علیه الصلوة والتسلیم که هر حسنه ابن آدم بده چند تا هفتصد میرسد فرمود تعالی مگر روزه که آن مراست
ومن جزا میدهم بروی یعنی قدر وکیفیت آن را جز من کسے نداند ونیز هیچ کافرے
در هیچ عصری معبود خود را تعظیم بصوم نساخته اگرچه بسجده ونثار اموال وزیارت کردن و
گرد وی گشتن تعظیم میکنند پس این روزه عبادات مخصوصه بجناب باری است واز انجمله آن که
در صوم ریا که شرک اصغر ست دخلی ندارد چه کسی مطلع بر روزه نشود مگر باظهار صایم و در اظهار
آن احتمال دروغ ست بخلاف نماز وحج وغزوه وصدقات وغیره عبادات که صورت ظاهری
دارند ومردم بحیله آنها بدام می افتند ونیز استغنا از طعام وشراب از صفات رب مطلق ست
وآن صفت روزه دار را در روزه حاصل میشود کذا فی شرح سفر السعادت **فائده** علما را در فضیلت
صوم وصلوة بر یکدیگر اختلاف ست جمهور بر آنند که صلوة افضل ست از صوم بدلیل حدیثی
که ابو داود روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة
انتهی وبعضی گفته اند که صوم افضل ست از صلوة بدلیل حدیثی که نسائی از ابو امامه روایت کرده
که آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وگفتم که بفرما یا رسول الله مرا کاری که اخذ کنم
آن کار را فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود **تنبیه** وهم در صفت
صوم پوشیده نماند که صوم در لغت امساک مطلق را گویند ودر شرع عبارت است
از امساک مسلم یا مسلمه که پاک از حیض ونفاس باشد از مفطرات بانیه از طلوع صبح صادق
تا غروب آفتاب کذا فی الدر المختار وحکمت در تخصیص وز این ست که بشب همه مردم مثل وگان
خفته می باشند و بازار مسدود میشود ودر روز همه ها بیدار میشوند و بازار نافذ مے گردد وآواز
اشیا بگوش می رسد وهر چیز قابل بدنی دیده میشود ونظر بسوی حسینان جهان می افتد
لاجرم طبع مردم راغب به اکل وشرب وجماع میشود وغرض از صوم امساک نفس ست
لهذا التعیین روز گردید تا کلفت ومشقت گردد وخلاف هوای نفس امساک متحقق گردد
واگر بشب روزه می شد مردم می خسپیدند مشقت نفس حاصل نمی شد وغرض روزه کما
ینبغی متحقق نمی گردید کذا فی فتح العزیز در روزه ماه رمضان ادا باشد خواه قضا بر مسلم که

عاقل و بالغ باشد فرض ست کذا فی مجمع البرکات و فرضیت رمضان بعد از یک و نیم سال
از هجرت ست کذا فی الدر المختار و اگر صبی روزه دارد و یا شخصی بعد نیت روزه مجنون یا مدهوش
گردد روزه اش صحیح ست کذا فی الدر المختار و ولی را باید که وقتیکه صبی را طاقت روزه
داشتن گردد حکم بروزه داشتن نماید و چون عمرش به ده سال رسد بر ترک صوم او را
بزند کذا فی الدر المختار و هر کسیکه بماه رمضان علی سبیل الاشتهار بلا عذر قصداً بروز خورد
امام را قتل او می رسد کذا فی القنیه و اگر شخصی چنان ست که اگر روزه دارد از قیام عاجز
شود او را حکم ست که روزه بدارد و نماز را نشسته ادا سازد کذا فی الدر المختار و در هر
روزی از ایام رمضان که مسافر مقیم شود و حائض و نفسا پاک شوند و مجنون آرام یابد و
بیمار صحیح گردد و صبی بالغ شود و کافر مسلمان گردد بقیه آن روز امساک بر همه ها واجب ست
کذا فی تنویر الابصار **تنبیه سوم** در بیان نیت مستتر مباد که نیت روزه عبارتست
ازان که مسلم از قلب خود بداند که من روزه خواهم داشت کذا فی العالمگیریه و سنت آن ست که
بلفظ به نیت هم سازد و به تصمیم لفظ انشاء الله نیت باطل نمی شود و بعد نیت اگر شب قصد افطار
نمود نیت باطل خواهد شد و در نماز اگر نیت صوم بقلب نماید صحیح ست و نماز فاسد نخواهد شد
کذا فی الدر المختار و در روزه هر روز رمضان محتاج به نیت ست اگرچه روزه دار صحیح و مقیم باشد
کذا فی الدر المختار و اگر در ماه رمضان نه نیت صوم کرد و نه نیت افطار مگر این قدر میداند که
رمضان ست اظهر آن ست که روزه دار نخواهد شد کذا فی مجمع البرکات ناقلاً عن المحیط البرهانی
و اگر کسی بدین طور که صباح اگر دعوت من خواهد شد افطار خواهم کرد و اگر دعوت من نه
خواهد شد روزه خواهم داشت نیت نیست کذا فی العالمگیریه و در ظهیریه می آرد که سحر
خوردن نیت روزه خواهد شد کذا فی الجندی و اگر سحر خورد و قصد نمود که صباح روزه
نخواهم داشت این سحر خوردن نیت نخواهد شد کذا فی العالمگیریه و کفایت می کند
روزه رمضان را که ادا باشد و روزه نذر را که بروز معین باشد نیت شب یعنی بعد از غروب
آفتاب و نه وقت غروب و نه قبل غروب کذا فی الدر المختار پس اگر قبل غروب آفتاب نیت کرد

که فردا روزه رمضان خواهم داشت این نیت کافی نخواهد شد کذا فی السراجیه و هم کافیست ادای روزه
رمضان و نذر معین را نیت روز بشرطی که تحقق نیت قبل از نصف نهار شرعی که عبارت از ابتدای
طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است شود و اگر نیت بنصف نهار شرعی یا بعد آن متحقق شود
ادای روزه رمضان و نذر معین جائز نشود کذا فی الدر المختار و البرجندی و اگر در رمضان بروز نیت
کند باید که نیت سازد که از اول روز روزه دارم و اگر نیت سازد که ازین وقت روزه دارم روزه او
نخواهد شد کذا فی العالمگیریة و برای روزه نفل اگر نیت قبل زوال آفتاب متحقق شود روزه جائز شود
والا فاسد گردد کذا فی الهدایة و برای روزه قضا و روزه کفاره یمین و کفاره رمضان و غیر آن
و روزه نذر مطلق که بروز معین نگردیده باشد شرط است که از شب نیت باشد کذا فی العالمگیریة
اگرچه مقارن طلوع فجر بود کذا فی فتاوی قاضی خان و ادای روزه رمضان بنیت روزه نفل و بنیت
مطلق صوم هم میشود مقیم باشد یا مسافر صحیح باشد یا مریض کذا فی شرح ابی المکارم و اگر صحیح یا
مقیم در ایام رمضان نیت روزه واجب دیگر چو قضا و کفاره و نذر نماید آن روزه از رمضان خواهد شد
و مسافر در ماه رمضان اگر نیت روزه واجب آخر سازد نزد امام اعظم رح آن روزه
از آن واجب خواهد شد و نزد صاحبین آن روزه از رمضان خواهد گردید کذا فی شرح ابی المکارم
و مریض اگر نیت واجب آخر سازد صحیح این است که آن روزه از رمضان خواهد شد کذا فی العالمگیریة
ناقلا عن الکافی و روزه نفل و روزه نذر معین بنیت نفل و نیت مطلق صوم صحیح میشوند و روزه
نفل بنیت روزه قضا و کفاره و نذر صحیح نمیشود کذا فی شرح ابی المکارم و در نذر معین اگر از شب نیت واجب
آخر نمود آن روزه از همون واجب خواهد شد و قضای نذر بر ذمه او واجب خواهد گشت کذا فی
شرح ابی المکارم و العالمگیریة و اگر بروز نیت واجب آخر نمود آن روزه از نذر معین خواهد گردید
کذا فی شرح ابی المکارم و اگر از یک رمضان خواه دو رمضان چند روزه قضا بر ذمه خود دارد بهتر
آن است که قضای اول روز اول رمضان اولا ادا سازد و در نیت تعیین اولیت نماید و اگر بلا ترتیب
ادا نمود یا تعیین اولیت و ثانویت نساخت تاهم جائز خواهد شد مع الابال خواهد گردید کذا فی البرجندی
و العالمگیریة و هر که افطار روزه رمضان ساخت و کفاره بشرائط آن لازم گشت و شصت و یک روزه

داشت و تعیین و تفریق روزه قضا و کفاره نساخت جائز خواهد شد کذا فی العالمگیریة تنبیه
چارم در بیان سحر و افطار باید دانست که سحر خوردن مستحب ست کذا فی الارکان و در عالمگیریة
می آرد که وقت او آخر شب ست و نزد فقیه ابو اللیث وقتش آن ست که سدس آخر شب باقی ماند
و تاخیر سحور مستحب ست و تاخیر آن تا وقتیکه شک واقع شود مکروه ست و هنگامی که در غروب
آفتاب شک بود افطار کردن جائز نیست و تعجیل افطار افضل ست و وقت افطار سنت
آن ست که بگوید اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت و علی رزقک افطرت و بصوم
الغد من شهر رمضان نویت فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت و هنگامی که در طلوع فجر شک
بود افضل این ست که سحر نخورد کذا فی الهدایة و بحر العلوم در ارکان تحریر می فرماید که سحر
خوردن درینحالت مکروه تحریمی ست لکن اگر خورد فساد روزه نیست و امام محمد در موطا
میفرماید که تعجیل افطار مستحب ست و هم تعجیل مغرب پس روزه دار مختار ست خواه نماز فرض
مغرب قبل افطار ادا سازد خواه افطار قبل از نماز مغرب نماید اما تقدیم سنت بر افطار نه نماید
کذا فی الارکان و در روز ابر تعجیل افطار مستحب نیست کذا فی فتاوی قاضی خان و ترمذی روایت
کرده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که صایم افطار به خرمای تر سازد و اگر نیابد به
خرمای خشک و اگر نیابد به آب مقالهٔ اولی مشتمل ست بر چار اشراق اشراق اول
در بیان روزه نفل باید دانست که روزه نفل بعد شروع که قصدا واقع شود لازم میگردد و اگر فاسد شود
گو بآمدن حیض باشد قضای آن واجب ست کذا فی الدر المختار و روزه نفل اگر بعیدین یا ایام
تشریق کسی دارد لازم نمیشود کذا فی تنویر الابصار و اگر درین ایام روزه را شروع کرده افطار
نماید قضا واجب نیست کذا فی العالمگیریة و بغیر عذر افطار روزه نفل مباح نیست کذا فی تنویر
الابصار و بحر العلوم در ارکان تحریر میفرمایند که حق این ست که افطار روزه نفل بغیر عذر هم
جائز ست و بعذر ضیافت افطار روزه نفل به مذهب مختار مباح ست مهمان را و هم مهمانی کننده را
کذا فی الارکان و الدر المختار و مذهب صحیح آن ست که اگر صاحب دعوة بمجرد حضور آن صایم راضی شود آن
زمان افطار مباح نیست و الا مباح ست کذا فی الدر المختار و شمس الائمة حلوائی گفته که اگر نفس خود اعتماد دارد

که قضا از من فوت گذاشت نخواهد شد افطار سازد و اگر اعتماد ندارد افطار نه نماید اگرچه ضیافت کننده
ناخوش هم شود و در ذخیره می آرد که این جواز افطار در قبل زوال ست و بعد زوال افطار نمودن
جائز نیست مگر در صورتیکه بعدم افطار عقوق یکی از والدین باشد کذا فی العالمگیریه و ذخیرة العقبی
و زن را بی اذن شوهر روزه نفل داشتن درحالیکه ضرر بزوج رسد مکروه ست و اگر ضرر بزوج
نرسد مثل آنکه زوج روزه دار یا مریض باشد مکروه نیست کذا فی الحموی و غلام و جاریه را بی اذن
مولی روزه نفل داشتن مکروه است کذا فی الحموی و اگر دارند و بافطار کنانیدن شوهر و مولی
افطار سازند قضای آن بر زوجه واجب ست باذن شوهر خواه بعد بینونة و بر مملوک واجب ست باذن
مولی خواه بعد آزادی کذا فی الدر المختار و مولی را جائز ست که روزه نفل مملوک افطار کنانند
کذا فی الحموی و شوهر را جائز ست که روزه نفل زوجه افطار کنانند اگر ضرر باو رسد کذا فی الحموی
و مملوک اگر غائب باشد و از صوم نفل او ضرر بمالک نرسد او را روزه نفل داشتن بی اذن مولی
جائز ست کذا فی فتاوی قاضی خان و اجیر را روزه نفل داشتن درحالیکه مضرت بخدمت مستاجر
نافتد بی اذن او هم روا ست و اگر مضرت افتد بی اذن او روا نیست کذا فی العالمگیریه و اگر
قضای رمضان بذمه کسی باشد صوم نفل او را مکروه نیست کذا فی العالمگیریه **اشراق دوم** در
روزهای مستحبات تمام سال **اول** روز عاشوره کذا فی العینی شرح الهدایه و در محیط سرخسی آورده
که روزه عاشورا منفرد امکروه ست مسنون این ست که نهم و دهم روزه دارد کذا فی العالمگیریه
و ابوقتاده روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که روزه عاشورا کفاره یکسال
یعنی سال گذشته میکند کذا فی شرح سفر السعادت **دوم** روزه سه روز از هر ماه هر سه روز که باشند
کذا فی الارکان **سوم** روزهای ایام بیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در هر ماه سوی ذی حجه
اما در ذی حجه پس ایام بیض عبارت اند از چاردهم و پانزدهم و شانزدهم کذا فی الارکان **چارم**
روزه داودی یعنی یک روز روزه دار دو دیگر روز افطار سازد هم چنین در تمام سال کذا فی الارکان **پنجم**
روزه ماه رجب کذا فی شرح سفر السعادة **ششم** روزه ماه شعبان کذا فی شرح سفر السعادة
هفتم روزه روز جمعه اگرچه منفرد باشد کذا فی الدر المختار و بحر العلوم رح در ارکان تحریر فرمایند

که روز جمعه بغیر ضم یک روز قبل آن یا بعد آن مکروه است ۸ هشتم روزه روز دوشنبه کذا فی شرح
سفر السعادت ۹ نهم روزه روز پنجشنبه کذا فی شرح سفر السعادت و ۱۰ دهم روزه بست و هفتم
رجب کذا فی ما ثبت بالسنة ۱۱ یازدهم روزه پانزدهم شعبان کذا فی ما ثبت بالسنة ۱۲ دوازدهم روزه
شش روز در ماه عید الفطر بعد روز عید الفطر کذا فی الارکان در حدیث صحیح بروایت ثوبان رضی الله عنه
آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر را بعد از وی حاصل
شد او را روزه تمام سال انتهی و این بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کذا فی شرح
سفر السعادت و مستحب در روزهای شش روز بعد روز عید ماه عید آن است که بتفریق ادا نماید نه بتوالی
و در ظهیریه آورده که تفریق باین طور که در هر هفته دو روزه دارد مستحب است کذا فی العالمگیریه
سیزدهم ۱۳ روزه نه روز ماه ذی حجه از غره تا نهم کذا فی شرح سفر السعادت اما روزه عرفه
برای حاج اگر ضعف پیدا نسازد مستحب است کذا فی الدر المختار و اگر ضعف پیدا نماید مکروه است و هم
چنین است حکم روزه هشتم ذی حجه کذا فی العالمگیریه و ابو قتاده روایت میکند که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که روزه روز عرفه کفاره دو سال میگردد سال گذشته و سال آینده کذا فی شرح
سفر السعادت و اگر بروز عرفه نیت روزه قضا یا نذر یا کفاره نمود و هم نیت روزه عرفه ساخته
بعضی علما گفته اند که آن روزه از هر دو خواهد شد کذا فی الحموی اشراق ۳ سوم در روزهای
حرام و مکروه باید دانست که در تمام سال پنج روزه حرام اند روزه عید الفطر و روزه عید الضحی و
سه روز بعد عید الضحی کذا فی مجمع البرکات و روزهای مکروه بسیار اند اول صوم وصال و
آن وصل کردن میان دو روز در روزه داشتن و شب چیزی نخوردن امام محمد رح در موطا تحریر میفرمایند
الوصال مکروه و هو ان یواصل الرجل بین یومین فی الصوم لا یاکل فی اللیل شیئا انتهی و بحر العلوم رح
در ارکان صوم وصال را حرام تحریر میفرمایند و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت مینویسد
که صوم وصال نزد ابو حنیفه جائز نیست ۲ دوم صوم صمت که در روزه کلامی نسازد و آن مکروه است
تنزیها کذا فی العالمگیریه و الدر المختار ۳ سوم روزه روز نوروز قصدا و آن مکروه است تنزیها کذا
فی الدر المختار ۴ چهارم روزه روز مهرجان قصدا و آن مکروه است تنزیها کذا فی الدر المختار و اگر روز نوروز

یا مهرجان موافق افتد بروزی که عادت روزه داشتن آن روز میدارد درین صورت کراهت نیست کذا فی العالمگیریه پنجم ۵
صوم الدهر که در تمام سال روزه دارد و در بحر العلوم در ارکان تحریر میفرمایند که روزه داشتن تمام سال
باینطور که در ایام منهیه هم افطار نسازد حرام است و اگر در ایام منهیه افطار نماید مکروه است بکراهت تنزیه
ششم ۶ روزه روز شنبه منفرد داشتن مکروه است تنزیها کذا فی الدر المختار و در عالمگیریه می آرد
که روزه روز شنبه و روز یکشنبه اگر تعظیم این روز منظور نباشد مضائقه ندارد هفتم ۷ استقبال ماه
رمضان بروزه داشتن دو روز یا سه روز یا یک روز قبل رمضان و آن مکروه است تنزیها و اگر
مردم عادی روزه روز پنجشنبه مثلا باشد و آخر شعبان همین روز افتاد یا عادت صیام آخر هر ماه از
آن بان مضائقه ندارد کذا فی الارکان اشراق چهارم ۴ مشتمل است بر دو تنویر تنویر اول
در بیان اموریکه روزه را مکروه سازند اول چشیدن کدام چیز بلا عذر کذا فی العالمگیریه و کراهت
چشیدن در روزه فرض است و در صوم نفل مکروه نیست کذا فی العالمگیریه دوم ۲ خائیدن کدام
چیز بلا عذر کذا فی العالمگیریه سوم ۳ بوسه گرفتن بشرطیکه خوف جماع یا انزال باشد کذا فی البرجندی
چهارم ۴ مکیدن لب زن که اثر تقبیل فاحش باشد کذا فی العینی شرح الهدایه پنجم ۵ مباشرت
فاحشه اگر خوف انزال یا جماع باشد کذا فی الدر المختار و آن عبارت است از آنکه مرد و زن باهم معانقه
سازند در حالیکه هر دو برهنه باشند و ذکر مرد با ظاهر فرج زن مساس نماید کذا فی العالمگیریه و
بعض گفته اند که مباشرت فاحشه مکروه است اگرچه امین باشد از انزال و جماع و هو الصحیح کذا
فی العالمگیریه ناقلا عن السراج الوهاج ششم ۶ دروغ گفتن کذا فی الارکان هفتم ۷ کلام فحش از
زبان بر آوردن کذا فی الارکان هشتم ۸ جنگ کردن کذا فی شرح سفر السعادت نهم ۹ غیبت کسی
نمودن کذا فی الارکان دهم ۱۰ چغل خوری کذا فی شرح صراط المستقیم یازدهم ۱۱ برای خنکی غسل نمودن کذا فی الارکان
دوازدهم ۱۲ پارچه تر بر بدن نهادن کذا فی الارکان سیزدهم ۱۳ آب بینی کشیدن و نزد ابو یوسف مکروه
نیست و هو الاظهر کذا فی العالمگیریه ناقلا من محیط السرخسی چهاردهم ۱۴ بوقت خریدن شهد یا روغن
یا دیگر چیز بلا ضرورت چشیدن کذا فی السراجیه پانزدهم ۱۵ بعد از وضو به نیت خنکی
مضمضه نمودن یا در بینی آب انداختن کذا فی العالمگیریه شانزدهم ۱۶ در دهن خود آب را

تا درین ریختن کذا فی مجمع البرکات ۱۷ هفدهم لعاب او در دهن خود جمع نموده فرو بردن کذا فی مجمع
البرکات ۱۸ هجدهم ضراط و فسو در آب نمودن کذا فی العالمگیریة ۱۹ نوزدهم
مبالغه نمودن در استنجا کذا فی السراج الوهاج تغویر دوم در چیزهائیکه روزه را مکروه نه سازند
اول سرمه کشیدن وقتیکه قصد زینت نداشته باشد اما وقت قصد زینت مکروه است و درین
کراهت صایم و غیر صایم هر دو برابر اند کذا فی العالمگیریة ۲ دوم در بروت روغن مالیدن کذا فی
مجمع البرکات سوم مسواک کردن تر باشد یا خشک اگرچه بعد زوال هم باشد کذا فی الجوهرة النیرة و
امام ابو یوسف مسواک تر از آب نمودن مکروه است و در ظاهر الروایة مکروه نیست و استبرا بالاتفاق
مکروه نیست کذا فی العالمگیریة ۴ چهارم بوسه گرفتن اگر خوف انزال و جماع نباشد کذا فی العالمگیریة
۵ پنجم معانقه کردن اگر خوف انزال و جماع نباشد یا معانقه کننده شیخ کبیر السن باشد کذا
فی العالمگیریة ۶ ششم چشیدن چیزی که اراده خریدن آن دارد و بی چشیدن حال آن از
جودت و رداءت دریافت نمی آید و ارتکاب این است کذا فی البرجندی و العالمگیریة ۷ هفتم
گل گلاب یا عطر بوئیدن کذا فی مجمع البرکات ۸ هشتم چشیدن چیزی یا خائیدن چیزی بعذر
و عذر در چشیدن این است که شوهر زن یا مالک زن بدخلق باشد و عذر در خائیدن آن است که حاجت
خائیدن طعام برای طفل است و کسی از غیر صائمین مثل حائض یا نفسا حاضر نیست
و غذای نرم بجز شیر و غیره بدست نمی آید کذا فی العالمگیریة ۹ نهم حجامت کردن کذا
فی مجمع البرکات اگر خوف ضعف نباشد اما وقت خوف ضعف مکروه است و سزاوار است صائم
را تاخیر نمودن در حجامت تا وقت غروب و شیخ الاسلام ذکر کرده است که شرط کراهت ضعفی است که در آن
احتیاج سوی افطار افتد و همچنین است حال فصد کذا فی العالمگیریة ۱۰ دهم مس نمودن اگر خوف
انزال یا جماع نباشد والا مکروه است کذا فی العالمگیریة مقاله ثانیه مشتمل است بر دو کلام
کلام اول در اموریکه مفسد روزه نشوند ۱ نوشیدن آب بغیر یاد روزه کذا فی الهدایة ۲ ب
خوردن چیزی بغیر یاد روزه کذا فی الوقایة ۳ ج جماع کردن بغیر یاد روزه کذا فی کنز الدقائق ۴ د برآمدن
منی از فکر نمودن یا دیدن بشهوت سوی فرج زن یا روی زن کذا فی العالمگیریة ۵ ه استعمال روغن

درمو یابدن نمودن کذافی الهدایة ٩ ط سرمه درچشم کشیدن گو مزه اش بحلق هم یافته شود کذا
فی الدر المختار ١٠ ی غیبت کسی کردن کذافی تنویر الابصار ١١ یا ازخود قی آمدن به پری دهن اگرچه از آن
خواه ازخود بازگردد یا بازنگردد و نزد ابویوسف رح اگر پری دهن آمده خود بازگردد مفسد صوم است
کذافی الارکان ٩ ط احتلام نمودن یعنی جماع کردن در خواب یا انزال کذا فی الهدایة
ی ١٠ بقصد خود و بتکلف بحالت یاد روزه اندک قی نمودن نزد ابویوسف رح و اما نزد امام محمد رح درین
صورت روزه فاسدست کذافی الدر المختار ١١ یا تا صبح جنب ماندن اگرچه تمام روز بحالت جنابت ماند کذا
فی الدر المختار ١٢ یب درسوراخ ذکر خود آب یا روغن را چکانیدن کذافی الدر المختار ١٣ یج چکانیدن
آب درگوش خود یا درآمدن آب از خود درگوش کذافی الارکان ١٤ ید فرورفتن غبار یا مگس
یا دود درحلق گو روزه یاد باشد کذافی الدر المختار ١٥ یه بوئیدن عطر یا خوشبوی دیگر را کذا
فی السراج المنیر ١٦ یو بوسه گرفتن بحالیکه نوبت بانزال نرسد کذافی الدر المختار ١٧ یز مساس
کردن بحالیکه منزل نشود ١٨ یح داغ گشتن سر را خائیدن کذافی فتاوی قاضیخان ١٩ یط کنجدی یا
مانند آن را از خارج گرفته خائیدن بشرطیکه مزه اش به حلق یافته نشود و اگر مزه یافته شود روزه فاسد
گردد کذافی الدر المختار ٢٠ ک حجامت کردن در اثنای روزه کذا فی الارکان ٢١ کا آب دهن فرو بردن
و شیرینی آن بحلق یافتن کذافی العینی شرح الهدایة ٢٢ کب چکانیدن دوا بچشم گو مزه آن بحلق هم یافته
شود کذافی العالمگیریة ٢٣ کج از آب سرد غسل نمودن گو سردی آن بباطن هم یافته شود کذا
فی العالمگیریة ٢٤ کد غوطه زدن در آب اگرچه آب در گوش هم درآید کذافی العینی شرح الهدایة
٢٥ که داخل شدن اشک چشم یا عرق پیشانی قطره یا دو قطره یا مانند آن بحلق کذا فی العالمگیریة
٢٦ کو خوردن گوشتیکه کم از نخود بدندان مانده باشد کذافی العینی شرح الهدایة ٢٧ کز روزه را
نسیان کرده بتکلف خود قی نمودن به پری دهن کذافی العینی ٢٨ کح بتکلف قی آوردن کم از پری
دهن بار بقصد خود فرو بردن علی اصح الروایتین کذافی الدر المختار ٢٩ کط خود بخود بازگردیدن قی
که کم از پری دهن باشد و بتکلف برآورده شده باشد کذافی تنویر الابصار ٣٠ ل چشیدن غذا ئی
یا دوائی بدون آنکه ذوق بحلقش فرو رود کذافی العینی شرح الهدایة ٣١ لا بحلق فرو بردن کنجدی که

میان دندان بود کذا فی البرجندی لب ۳۲ قصد افطار کردن بچیزی مفطر روزه استعمال نکردن
کذا فی العالمگیریه لج ۳۳ بدهن رسیدن آبیکه در بینی انداخته شده صعود نمود کذا فی القنیه لد ۳۴ بحلق
فرو بردن لعابی که از دهن خارج شده اما طرف آخر او هنوز از دهن انقطاع نیافته و اگر انقطاع
یافته و پس از ان خورد روزه او فاسد گردد کذا فی العالمگیریه له ۳۵ فصد گرفتن کذا فی العینی لو ۳۶ مباشرت
فاحشه بدون انزال کذا فی الارکان لز ۳۷ سحر خوردن بحالیکه در طلوع فجر شک بود کذا فی
الارکان لح ۳۸ جماع کردن از چارپایه یا مرده یا در غیر قبل و دبر مثل شکم و ران و ناف یا حلق
زدن بشرطیکه درین همه صورتها نوبت بانزال رسیده باشد کذا فی الدر المختار لط ۳۹
سهواً یا قبل طلوع صبح صادق شروع بجماع کردن وقت یاد آمدن روزه یا طلوع صبح صادق
فوراً ذکر را کشیدن و اگر درین هر دو صورت بعد تذکر روزه و یا بعد طلوع صبح صادق ذکر را نکشید
تا آنکه منزل شد علما درین اختلاف دارند بعضی برین اند که بر و قضاست فقط بدون کفاره
و بعضی تفصیل ساخته اند بدین طور که اگر ساکن شد و حرکت نداد فقط قضاست و اگر حرکت
داد کفاره هم لازم است کذا فی مجمع البرکات ناقلا من فتاوی قاضیخان م ۴۰ بشکم داخل شدن
تری آب که بعد مضمضه بدهن مانده با لعاب دهن آمیخته کذا فی العالمگیریه ما ۴۱ داخل حلق نمودن
بلغمیکه از سر در بینی رسیده کذا فی مجمع البرکات مب ۴۲ رسیدن سنگی تا دماغ یا شکم از راه زخم سر
یا زخم شکم کذا فی البرجندی مج ۴۳ رسیدن رطوبت چیزی همچو آب باطن از راه مسامات کذا فی
شرح ابی المکارم مد ۴۴ بوسه گرفتن چارپایه یا فرج او و امساس نمودن اگرچه منزل هم شود کذا فی الدر المختار
مه ۴۵ منزل شدن مرد بحالیکه زنی او را امساس نمود کذا فی مجمع البرکات مو ۴۶ داخل حلق گردیدن
خونیکه از دندان برآید بی آنکه بشکم رسد کذا فی تنویر الابصار مز ۴۷ بشکم رسیدن خونیکه از دندان
برآید با لعاب دهن بشرطیکه لعاب دهن غالب باشد و اگر خون و لعاب دهن هر دو مساوی باشند
یا خون غالب بر لعاب دهن باشد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار مح ۴۸ داخل نمودن مرد یا زن
انگشت خشک را در دبر یا در فرج و اگر انگشت تر باشد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار
مط ۴۹ فرو بردن لعابیکه در دهن است کذا فی فتاوی قاضیخان ن ۵۰ فرو بردن لعابیکه بر وقت

کفشکو هر دو لب از ان تر شده اند کذا فی الدر المختار ۱۵۱ ظاهر شدن اثر سرمه که بچشم کشیده شد و لعاب دهن
کذا فی مجمع البرکات ۱۵۲ رشته را در لعاب دهن مکرر تر کردن آری اگر رشته رنگین باشد و رنگ
او در لعاب دهن مختلط شود و آن را قصداً بحال با وجود روزه بحلق فرو برد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار
۱۵۳ داخل شدن اجزای نمد بحلق بوقت دم کشیدن دجاجه کذا فی خزانة الاکمل و فتاوی العصر
لعلی السغدی نوشته است که روزه فاسد نمیشود ۱۵۴ رسیدن چیزی در شکم صائم که یک طرف آن خارج ماند کذا
فی العالمگیریه و اگر تمام آن در شکم باقیماند روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار ۱۵۵ فرو بردن لعاب دهن بعد
کشیدن ابریشم بشرطیکه ذات ابریشم داخل نشده باشد کذا فی العالمگیریه و فتاوی قاضیخان قاعده کلیه هر چیز که
مقصود باکل نباشد و احتراز از ان ممکن نبود و بی قصد کسی از خود بحلق صائم فرو رفت مفطر روزه نیست
کذا فی العالمگیریه کلام دوم در مفسدات صوم و آن مشتمل است بر یک مقدمه و دو مبحث مقدمه در
بیان کفاره بدانکه واجب نمیشود کفاره مگر با فساد ادای روزه رمضان عمداً بعذر کذا فی البرجندی
بحالیکه مکره نباشد و مسقط روزه هیچ مرض و حیض عارض حال او نشود کذا فی الدر المختار و اگر روزه نفل
یا روزه قضاء رمضان یا روزه نذر یا روزه کفاره یا روزه واجب اخر را عمداً بشکند کفاره لازم
نیاید کذا فی البرجندی قاعده کلیه وقتی که آخر روز صفتی عارض حالش گردد که اگر همین صفت
اول روز عارض حال او می شد او را افطار مباح میگردید کفاره از او ساقط میشود کذا فی
فتاوی قاضی خان پس اگر مردی افطار نمود و بعد از ان مریض شد بمرضی که روزه داشتن
نمی تواند یا زنی افطار نمود قصداً و در همان روز حیض آورد یا مریضه شد یا بعد افطار سهو
در همان روز طاری گردید درین صورتها کفاره ساقط شود کذا فی العالمگیریه و اگر افطار کرد
در اول روز عمداً و بعد از ان باکراه سلطان یا باختیار خود مسافر شد کفاره ساقط نه
شود کذا فی فتاوی قاضی خان و اگر در حال صوم چنان کوشش در عمل نمود که بیمار شد و افطار
روزه ساخت در وجوب کفاره بر او اختلاف است کذا فی الدر المختار و در هر صورتیکه شرعاً کفاره
واجب نیست مراد آنست که آن فعل مفسد صوم مکرر از و صادر نگردیده باشد و اگر مکرر صادر گردد
زجراً کفاره واجب گردد و کذا فی الدر المختار و کفاره روزه رمضان آزاد کردن

گرفته است مومن باشد یا کافر. و در صورت عسرت روزه داشتن دو ماه علی التوالی و به شب این ایام
وطی نمودن مانع توالی نیست کذا فی شرح ابی المکارم و بر تقدیر عدم طاقت خورانیدن شصت مسکین
مسلمان باشد یا ذمی کذا فی السراجیه و در کفاره اگر طعام را لازم گیرد شصت صاع
از گندم بهر مسکین دهد یا یک صاع از خرما یا جو کذا فی السراجیه و اگر خواهد که نقد قیمتش
دهد تا هم رواست و اگر خواهد طعام را پخته کنانیده شصت مسکین را دو وقت خوراند خواه صبح
شام خواه دو صبح خواه دو شام خواه شام و سحر و هر دو وقت ایشان را پر شکم خوراند
و اگر خواهد یک وقت خوراند و قیمت وقت دیگر دهد و اگر یک مسکین را شصت روز دو وقته به
خوراند تا هم رواست و اگر طعام بقدر شصت مسکین پخته کنانیده به یک مسکین دهد گویا یک مسکین
را خورانید کذا فی الدر المختار و اگر غله خام بحساب شصت مسکین یک مسکین را یک روز بدفعة
دهد مختلف فیه است بعضی گفته اند که کافی خواهد شد از یک مسکین و بعضی گفته اند که آن
ذمه خواهد گردید کذا فی البرجندی و صاحب تنویر الابصار قول اول را اصح نوشته و اگر در رمضان
واحد یا دو رمضان چند مرتبه افطار نموده و کفاره از اول نداده الا کفاره واحد کافی خواهد شد و مختار
بعضی آن است که فطر اگر بغیر جماع باشد متداخل خواهد شد و اگر بجماع باشد متداخل نخواهد شد کذا
فی الدر المختار و در عالمگیریه می آرد که اگر در دو رمضان جماع نمود و برای اول کفاره نداد برای او کفاره
برای هر جماع واجب است **مبحث اول** در صورتهائیکه قضا و کفاره هر دو لازم شود ا جماع
کرد با آدمی زنده مشتهی در دبر یا قبل عمداً منزل شود یا نشود کذا فی الدر المختار ب جماع کنانید
در قبل یا در دبر عمداً انزال شود خواه نشود کذا فی الدر المختار ج خورد یا نوشید غذا
یا دوائی عمداً کذا فی الوقایه د حجامت کرد یا فصد گرفت یا لمس کرد بلا انزال و بظن فساد روزه
چیزی خورد عمداً قضا و کفاره هر دو لازم شود و اگر او را مفتی معتمد فتوی بافطار روزه داده بود
کفاره نیست کذا فی الدر المختار ه لعاب دهن محبوب خود بحلق فرو برد کذا فی الدر المختار و
گوشت بدبو دار را عمداً خورد کذا فی العینی ز گوشت غیر مطبوخ یا چربی غیر مطبوخ را عمداً خورد کذا
فی العالمگیریه ح گل ارمنی خواه گل دیگر را که دوا خورده میشود خورد کذا فی العالمگیریه

ط ۹ سحر خورد با ظن طلوع صبح و احتمال عدم طلوع فجر و در واقع فجر طالع بود کذا فی الارکان و در قنیه
منقول از علماء جامعی آن است که کفاره لازم نیست ی ۱۰ افطار کرد بحال شک در غروب آفتاب و
بعد از ان دریافت شد که آفتاب غروب نکرده بود کذا فی الارکان یا ۱۱ افطار کرد بحال ظن عدم غروب
آفتاب خواه ظاهر شود که آفتاب غروب نکرده یا چیزی ظاهر نشود کذا فی العالمگیریة یب ۱۲ بادام
رطب را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریة ناقلا عن محیط السرخسی یج ۱۳ سحر خورد بحالیکه دو مرد گفتند که
فجر طالع است و دو مرد گفتند که فجر طالع نیست و پس از ان معلوم شد که فجر طالع بود کذا فی شرح ابی
المکارم علی المختصر ید ۱۴ نمک خورد علی مذهب المختار کذا فی شرح ابی المکارم و بعضی برین اند که اگر
نمک قلیل خورد کفاره واجب است و اگر کثیر خورد کفاره واجب نیست یه ۱۵ جماع کرد مرد با زن نوم
کذا فی الجندی یو ۱۶ جماع کنانید زن بالغه از صبی یا از مجنون عمداً کذا فی الجندی
یز ۱۷ جو بریان کرده خورد و اگر غیر بریان کرده خورد فقط قضاست کذا فی مجمع البرکات یح ۱۸ از خود
قی آمد و بظن فساد روزه خورد عمداً نزد امام اعظم رح خواه عالم باشد خواه جاهل قضا و کفاره هر دو
لازم شود و نزد امام ابو یوسف رح بر جاهل فقط قضاست کفاره نیست کذا فی مجمع البرکات یط ۱۹ خورد
نان یا روغن یا شیر یا سرکه یا آب خیار یا باران یا برف یا آب باقلا یا نخچه یا کافور یا مشک یا
زعفران یا غالیه یا بلیله یا شوربا یا آب عصفر یا آب زعفران کذا فی العالمگیریة ک ۲۰ آرد را خورد
اما وجوب کفاره درین صورت نزد امام محمد است و نزد ابو یوسف کفاره واجب نیست و قیل الخلاف
علی العکس کذا فی فتاوی قاضی خان کا ۲۱ بعد فجر کاذب سحر خورد و بظن فساد روزه بعد طلوع صبح صادق
باز خورد کذا فی القنیة کب ۲۲ ماه رمضان کسی خاک یا کلوخ برای معصیت روزه افساد کرد
زجراً له کذا فی القنیة کج ۲۳ مرد باکراه زن بروز ماه رمضان جماع کرد کذا فی الواقعات الحسامیة
و در فتاوی عالمگیریه می آرد که درین صورت فقط قضاست کفاره نیست کد ۲۴ زنی که طلوع صبح
صادق را دانسته از زوج مخفی داشت و زوج نادانسته با او صحبت نمود بر زن کفاره واجب است کذا
فی الواقعات الحسامیة که ۲۵ سرمه کشید یا روغن مالید یا غیبت کرد یا احتلام کرد یا بنظر شهوت منی
نازل شد و بظن فساد روزه خورد یا نوشید یا جماع کرد عمداً کذا فی الارکان کو ۲۶ ادخال کرد

مرده یا چارپایه را و منزل نشد یا منزل شد از دیدن سوی زن یا از فکر کردن یا انگشت خشک را
در دبر داخل کرد یا چوبی در دبر داخل کرد و جانب دیگر آن چوب بدست است و نقلن فساد روزه
خود عمداً اگر عالم است قضا و کفاره هر دو لازم ست و اگر جاهل ست قضا لازم ست نه کفاره کذا فی فتاوی
قاضیخان ۲۷ کز مسواک کرد و نقلن فساد روزه خود عمداً کذا فی العالمگیریه ۲۸ کح پوست خربزه را که
تر باشد و طبع انسان از ان متنفر نشود خورد و اگر خشک باشد یا طبع انسان او را مکروه میداند کفاره نیست
کذا فی العالمگیریه ۲۹ کط افطار کرد بعد نیت روزه بروز نوبت حمی بخیال این که حمی خواهد آمد و اتفاقاً
حمی نامد کذا فی فتاوی قاضیخان ۳۰ ل زنی بعد نیت روزه افطار کرد بخیال این که روز حیض است
و دران روز حیض نامد کذا فی فتاوی قاضیخان ۳۱ لا بیهوش شد بسبب زخمی کردن
ذات خود و افطار روزه ساخت کذا فی الدر المختار ۳۲ لب غسل کرد و به گمان فساد روزه
خورد عمداً کذا فی فتاوی قاضیخان ۳۳ لج بادام یا اخروٹ تر یا خشک را خائیده خورد کذا فی العالمگیریه
۳۴ لد شکر را مکید و آب تا بحلق رسید کذا فی العالمگیریه ۳۵ له دانه انگور را خائیده خورد یا به غیر
خائیدن بحلق فرو برد بشرطیکه تفروق با او نباشد و اگر به تفروق بحلق فرو برد عامه علما قضا
و کفاره را صریح یا بند و نزد بعضی کفاره نیست و هو الصحیح کذا فی العالمگیریه ناقلا من الظهیریه ۳۶ لو
کنجدی را از خارج گرفته بحلق فرو برد علی المختار کذا فی شرح ابی المکارم ۳۷ لز دانه گندم را بحلق
فرو برد کذا فی فتاوی قاضی خان ۳۸ لح تخم خربزه خود را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریه ۳۹ لط پسته
خشک را خائیده خورد وقتیکه دران مغز باشد کذا فی العالمگیریه مبحث دوم در وجه جایی که
قضا بدون کفاره ۱ الف یاد روزه مضمضه کرد و آب بحلق فرو رفت کذا فی شرح ابی المکارم
۲ ب باکراه و جبر طعامی خورد کذا فی العالمگیریه ۳ ج حقنه گرفت یعنی دوا از جانب دبر باندرون
برد علی الصحیح و نزد یک بعضی وجوب کفاره هم ست کذا فی فتاوی قاضی خان ۴ د چیزی مثل
دوا یا آب در بینی ریخت کذا فی الدر المختار ۵ ه دوا را قطره قطره انداخت در گوش کذا فی
حاشیة الچلپی علی شرح الوقایة ۶ و سفر کرد بعد نیت باید که افطار آن روزه نکند اگر افطار کند قضا است فقط
کذا فی مجمع البرکات ۷ ز دوائی تر انداخت بزخم سر یا زخم شکم لیکن اندرون دماغ یا شکم رسید کذا فی البدائع و عالمگیریه

که نزد اکثر مشایخ اعتبار رسیدن دوا تا جوف و دماغ است و تری و خشکی را اعتباری نیست و اگر متحقق گردد که دوای خشک
رسیده است صوم فاسد خواهد گشت و اگر متحقق گردد که دوای تر رسیده است مفسد صوم نیست و اگر هیچ
یکی ازین هر دو امر معلوم نشود پس اگر دوای تر باشد نزد امام اعظم رح روزه او فاسد است و نزد صاحبین
فاسد نیست و اگر دوای خشک باشد فساد روزه نیست اتفاقا ح ۸ تکلف قی نمود بحال یاد روزه
به پری دهن کذا فی الدر المختار ط ۹ سحر خورد یا افطار کرد بظن شب و در واقع فجر طالع بود در
صورت اولی یا آفتاب غروب نشده بود در صورت ثانیه کذا فی تنویر الابصار ی ۱۰ خورد یا نوشید
چیزی را یا جماع کرد سهوا و بظن فساد روزه خورد عمدا کذا فی فتاوی قاضیخان یا ۱۱ جماع
کرده شد زنی بحال نوم کذا فی تنویر الابصار یب ۱۲ در تمام رمضان نه نیت روزه کرد و نه نیت
افطار کذا فی الهدایة و عینی در شرح هدایة تحریر می نماید که ظاهر این مسئله اشکالی دارد چه دلالت حال
مسلم کافی ست برای نیت مگر اینکه تاویل کرده شود باین طور که آن شخص مریض باشد یا مسافر
یا عادت فطر در رمضان میدارد تا حال او دلیل بر نیت صوم نگردانیده شود یج ۱۳ صبح شد بحالیکه
نیت روزه نکرده بود پس خورد قصدا کذا فی تنویر الابصار ید ۱۴ قطره باران یا برف در حلق
فرو رفت کذا فی الهدایة یه ۱۵ وطی نمود با زن مرده یا زن صغیره غیر مشتهات یا چارپایه یا در غیر قبل
و دبر چون ران و شکم یا بوسه داد یا لمس نمود یا جلق زد یا مباشرت فاحشه نمود و در همه صورتها
نوبت بانزال رسیده باشد کذا فی الدر المختار یو ۱۶ خون را نوشید علی الظاهر و در بعض روایات
کفاره هم واجب شود کذا فی مجمع البرکات یز ۱۷ اشک چشم یا عرق پیشانی آن قدر
که حلاوت آن در تمام دهن یافته شود به حلق فرو برد کذا فی العالمگیریه یح ۱۸ زر یا نقره
یا مروارید یا دیگر جواهر یا گوشتیکه بمقدار نخود یا زاید از آن بدندان مانده باشد خورد کذا فی
العینی شرح الهدایة یط ۱۹ افطار کرد بحالیکه دو کس بغروب آفتاب و دو کس بعدم غروب
ادای شهادت کردند و در واقع غروب آفتاب نشده بود کذا فی الدر المختار ک ۲۰ مسافر که بشهر
خود قبل زوال درآمد و نیت روزه ساخت پس از آن جماع کرد عمدا یا مجنون که افاقه یافت قبل زوال
و نیت صوم کرد پس از آن جماع کرد عمدا کذا فی العالمگیریه کا ۲۱ سحر خورد بحالیکه

یکی مرد ادای شهادت بطلوع فجر داد و دوکس بر عدم طلوع پس ازان معلوم شد که صبح طالع بود کذا فی
العالمگیریة ۲۲ کب سنگ یا خاک یا سنگریزه یا تخم خرما یا کلوخ یا پنبه یا گیاه یا کاغذ یا اخروٹ تر یا خشک
یا بادام خشک یا بیضه مع پوست یا انار مع پوست یا دانه مونگ یا مسور یا برنج بحلق فرو برد کذا
فی العالمگیریة ۲۳ کج لعاب دهن سوای محبوب خود بحلق فرو برد کذا فی مجمع البرکات ۲۴ کد بحال
خواب آب انوشید کذا فی مجمع البرکات ۲۵ که گوشتی که کم از قدر نخود و بدندان مانده ازان از دهن
خارج نموده باز خورد کذا فی الدر المختار ۲۶ کو دود تنباکو بحلق داخل کرد کذا فی الارکان ۲۷ کز
ابن همه و کذا فی الهدایة ۲۸ کح بفطار کسیکه بحالیکه در غروب آفتاب شک بود سید شب و چیزی خطا نرفت
وزد و فقیه ابو جعفر رح درین صورت کفاره هم واجب است کذا فی العالمگیریة ۲۹ کط افطار کرد بحال
یقین غروب آفتاب یا سحر خورد بحال یقین بقای شب و پس ازان در هر دو صورت خطا ظاهر گردد
کذا فی الارکان ۳۰ ل دو زن باهم عمل بجال کردند و منزل شدند و اگر منزل نشوند فاسد
روزه نیست کذا فی العالمگیریة ۳۱ لا وقت خوردن روزه دار شخصی گفت که تو روزه دار هستی واگفت
که روزه دار نیستم خوردن باز کرد که روزه دار بودم کذا فی شرح المکارم ۳۲ لب در دبر خود
چوبی تمامه داخل نمود و اگر طرفی بیرون مانده باشد فاسد روزه نیست کذا فی شرح ابی المکارم ۳۳ لج
زنی بفرج داخل خود پنبه داخل نمود و چیزی ازان بفرج خارج نماند و اگر طرفی بفرج خارج مانده باشد
فاسد روزه نیست کذا فی شرح ابی المکارم ۳۴ لد مردی باکراه جماع کرد کذا فی العالمگیریة ۳۵ له
زنی که باکراه با او جماع کرده شد خواه بعد ازان راضی شد یا نشد کذا فی العالمگیریة ۳۶ لو کسی را بحکم
از دست خود گرفته خورد کذا فی مجمع البرکات ۳۷ لز علاج کرد و ذکر خود را بدست خود یا علاج کنانید از
دست زن و منزل شد کذا فی مجمع البرکات ۳۸ لح آرد سرشته خورد کذا فی فتاوی قاضیخان ۳۹ لط
زنی قطره قطره در قبل خود آب یا روغن را انداخت کذا فی الدر المختار ۴۰ م بوقت غسل آب بحلق فرو رفت
کذا فی العالمگیریة ۴۱ ما شخصی چیزی بسوی صائم انداخت و آن چیز بحلق صائم فرو رفت کذا فی
العالمگیریة ۴۲ مب مردی بر زوجه خود گفت ببین که فجر طالع است یا نه او دیده گفت که طالع نیست

پس آن مرد با وی جماع کرد و بعد از آن ظاهر شد که صبح طالع بود بر ان مرد کفاره نیست کذا فی العالمگیریه
۴۴ مسئله وقت سحر خوردن جماعتی آمده گفتند که صبح طالع است و آن شخص بخیال فنا روزه
بعدش نیز خورد و پس از آن معلوم شد که خوردن اول قبل طلوع صبح بود و خوردن ثانی بعد
طلوع فجر و اگر یک شخص آمده خبر طلوع فجر داد و بعدش آن شخص بخیال فنا روزه خورد کفاره هم
لازم است کذا فی العالمگیریه ۴۵ مسئله بزه کریا پارچه پیچیده وطی نمود بشرطیکه پارچه مانع وصول حرارت باشد
والا کفاره هم لازم شود کذا فی القنیه ۴۶ مسئله گوشتی را بتسمه بسته بحلق فرو برد و اگر فورا کشید کفاره
مفسد نیست کذا فی العالمگیریه ۴۷ مسئله چوبی را تمامه بحلق فرو برد و اگر طرفی از ان بیرون مانده باشد فساد
روزه نیست کذا فی العالمگیریه ۴۸ مسئله در استنجا مبالغه نمود تا اینکه آب بمقام رسیدن حقنه رسید کذا فی العالمگیریه
۴۹ مسئله لقمه خائیده کسی شخص را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریه ۵۰ مسئله گلی را که از ان سر شویند خورد و اگر عادت
خوردن آن گل باشد کفاره هم لازم است کذا فی العالمگیریه ۵۱ مسئله بعد طلوع فجر بقیه لقمه سحر را از دهن برآورده بحلق فرو برد
یا بعد از یاد آمدن روزه لقمه نان که سهوا بدهن گذاشته می خواهید از دهن برآورده به [illegible]
حلق فرو برد و اگر در هر دو صورت فرو بردن بحلق قبل از برآمدن از دهن باشد کفاره هم لازم است
کذا فی العالمگیریه ۵۲ مسئله از خود قی آمد پری دهن و بقصد خود باز گردانید و اگر کم از پری دهن آمده
و آنرا باز گردانید فساد روزه نیست کذا فی تنویر الابصار ۵۳ مسئله خورد میته کرم افتاده را و اگر
کرم نافتاده باشد قضا و کفاره بر وی لازم شود کذا فی فتاوی قاضیخان ۵۴ مسئله بحلق فرو برد لعابی که
بسبب گفتن ابریشم در دهن زرد یا سبز یا سرخ گردید کذا فی العالمگیریه ۵۵ مسئله پسته خشک را بحلق فرو
برد اگر باشد کشش مانند حکم آخروت است کذا فی العالمگیریه ۵۶ مسئله غازی بخیال خوف ضعف افطار
کرد و اتفاقا قتال نافتاد کذا فی العالمگیریه قاعده کلیه هر چیزیکه دوا و غذا خورده نمی شود
مانند سنگ و خاک از خوردن آن کفاره واجب نمیشود کذا فی مجمع البرکات خاتمه در فوائد فائده
اولی اگر گوید برای خداست بر من روزه لازم میگردد او را یکروزه و اگر گوید روزها لازم میگردد
سه روزه کذا فی الدر المختار و اگر نذر ساند که افضل ایام از سال روزه خواهم داشت منصرف شود
بسوی نه یوم اول ذی الحجه اگر نذر ساند که افضل یوم از سال روزه خواهم داشت منصرف شود

[illegible]

بسوی ذی عرفه واگر گوید که افضل سه روز از ایام هفته روزه خواهم داشت منصرف شود بسوی ذی حجه
کذا فی ما ثبت بالسنه فائده^۲ دوم غازی اگر داند که در رمضان قتال از عدو خواهد کرد و از صوم خوف ضعف
است افطار او را جائز است کذا فی العالمگیریه فائده^۳ سوم صاحب حرفه را احتمال این که اگر روزه
داشته مشتغل بحرفت خود خواهم گشت ضرری که اباحت فطر نماید عارض حالم خواهد گردید افطار کردن قبل
حادث شدن حاجت جائز نیست کذا فی العالمگیریه فائده^۴ چارم اگر بحال صوم مرضی حادث شود و از اتمام صوم ظن
زیادت مرض است افطار کردن او را جائز است کذا فی الارکان فائده پنجم اگر کسی بیند روزه
داری را که روزه را نسیان کرده می خورد اگر او جوان قادر بر اتمام روزه باشد باید که بیننده یاد دهاند
او را و نه یاد دهانیدن مکروه است و اگر ضعیف قادر بر اتمام روزه نیست یاد ندهاند کذا فی
شرح ابی المکارم آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وعلی آله الطیبین
واصحابه المکرمین قد استراح القلم من التصنیف وحصل الفراغ من التالیف بعون الله المنان فی تاسع
عشر من شعبان سنه ۱۲۶۶ من هجرة رسول الثقلین علیه وعلی آله الصلوات رب المشرقین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که رساله مملو از فوائد جلیله و پر از منافع نبیله بجهت بیان واضح سفینه بر خواص و عوام اعنی
خیر الکلام فی مسائل الصیام تصنیف جناب فیضیاب هادی صراط مستقیم مولانا محمد عبد الحلیم
حفظه الله عن الآفات و شین بسطع انوار افادته الی یوم القیمة بحرمة جد الحسن والحسین
علیه و علی ذریته صلوات خالق الثقلین بشهر کانپور در مطبع مسیحائی باهتمام کریم الامتنان
مولوی مسیح الزمان صاحب بتاریخ بست و هشتم صفر سنه ۱۲۶۸
هجری حلیه طبع پوشید

بہمت و توفیق فتاح حضرت رحمٰن الامعاد نسخہ

مفتاح الحساب

از مطبع نامی فضل شاہی مطبع حاجی محمد حسین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد
سید الاولین والاخرین وعلی آله واصحابه ومن تبعهم
اجمعین بدان نیک بخت کند ترا خدای تعالی که دانستن فرض مکلف
فرضست و دانستن واجب واجبست و دانستن سنت سنتست و دانستن مستحب
مستحبست چون مهم ترین همه از فروض فی نمازست دانستن فرض و واجب
و سنت و مستحب او از اهم مهمات است تا آنکه در فتاوی کبری و ظهیری
و شهابی و مسعودی آورده که هرکه فرائض و واجبات نماز نداند یا اکثر و تابع
و شیخ ابوحفص کبیر فرموده که کافر گردد و نعوذ بالله منها این اول

مطابق مضمون حدیث که فرموده رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم انا سید الاولین والاخرین

مضمون عبارت که بدان نیک بخت کند ترا خدای تعالی

پس اول تعریف هر یک از اینها بگوییم بعد بیان آن نماز نماییم فرض
آنست که بدلیل قطعی که دران هیچ وجه شبهه نبود ثابت شده باشد یعنی آنکه حق تعالی
چنان حکم فرموده بنص قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع است پس اگر فرضیت آن
نزد همه مجتهدین باشد منکر او کافر است اگر نزد بعضی است منکر او فاسق باشد به تقدیر
از ناکردن آن چیز که فرضست آن چیز فاسد گردد و جایز نباشد در دنیا و عذاب دوزخ
شود در عقبی قطعاً و یقیناً مگر حق تعالی تجاوز کند بکرم خویش و واجب آنست
که بدلیل ظنی از قرآن غیر منصوص یا حدیث غیر متواتر ثابت شده باشد یعنی آنکه حکم حق تعالی
یا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دائم کرده باشند و انکار بر تارک آن نیز فرموده اند و
حکمش آنست که منکر او فاسق است گمراه نزد مجتهدین که وجوب او ثابت است و
از ناکردنش آن عمل مکروه تحریمی می شود یعنی قریب بحرام میشود در دنیا و ثواب
اصلاً نباشد در اخری اگرچه فرضیت قضا از و برطرف گردد اما وجوب قضا ثابت است و عذاب
نیز باشد بظن غالب اگر اعاده نکند مگر حق تعالی عفو نماید بلطف خویش و سنت آنست که از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد بر وجه تاکید قولاً یا فعلاً یا رضاً و به تقدیر
فعل باید که اکثری باشد تا آنکه گفته اند ترک از دو مرتبه زیاده نباشد ظاهر آنست که مراد
از زیادتی جود از عدم باشد چنانچه مستفاد از بعضی سخن میشود و حکمش آنست که منکر او

[illegible]

بدعتی است و سبب بعضی کار اگر ثبوت سنیت آن بخبر واحد است فاسق اگر بخبر مشهور
ثابت شده و کافر است اگر بخبر متواتر ثابت شده سنیت او و اگر بعذر باشد در وی تأمل است
و استخفاف انکار کند بهر وجه که باشد کافر گردد و آن را ترک کردن آن بعد از
قبول اعتقاد سنیت نقصان ثواب شود و مکروه تنزیهی میگردد و در دنیا و عتاب
یعنی سرزنش باشد در آخرت و بعضی محققان ترک سنت مؤکد را اشد التاکید را
مثل واجب در گناه گویند و اگر در عمل بسنت کردن تهاون ورزد یعنی آسان داند
و بیباکی نماید خوف کفر است و اگر خود در تقصیر اندازد امید عفو است و مستحب آنست
که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم ثواب عمل آن بیان فرموده اند و یا گاهی خود
کرده باشند و از باب عبادات باشند نه عادات و این را سنت غیر مؤکده نیز نامند و
بعضی مستحبات از سلف و خلف نیز آمده بالجمله منکر مستحب کافر است و فاسق
و نیستی مگر انکار آن مستحب که ثبوت استحباب بحدیث آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه معلوم شد از ما سبق و همچنین غیر عامل او را هیچ وجه با خوف نیست بلکه
تارک فضیلت است و از ثواب آن محروم و عامل آن مثاب بثواب عظیم و فیروزمند
و منصور است بصلاحیت مشهور بالفوز و الفلاح بزرگی از علمای ... فرا ...
و جهات و سنن نماز را درین سبب بحروف اشارت کرده اند که اکثر

صاحب بحر الرائق

حاشیه: ... باشد

حاشیه: بحر الرائق ... زیاده واز درجه ...

که اکثر اوقات بفرزندان حضرت یعنی شاه عیسی صاحب تعلیم می فرمودند

وآن اینست ابیات فرائض بدانے شوی در فلق

اخجس تفق رسق

چو واجب بدانی شوی در خطر

فضت تقت لقت جستر

چو سنت بدانی شوی مقتدا

ذوبت تلت کنست دذا

تفصیل این مجمل از کتب معتبره بگوییم و حواله کرده نشود دیگر وقتیکه ضرور باشد

بیان اول بطریق اختصار آنست الف بدانم پاک کردن از نجاست معنوی و صوری که بحدث و خبث عرف فقها تعبیر ازین هر دو واقع میشود حدث بر دو قسمست اصغر که سبب وضو باشد و اکبر که سبب غسل باشد

فصل در بیان وضو بدان که فرض در وضو چهار چیز است فرض اول شستن روی از رستنگاه موی پیشانی در اکثر متعارف تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر اگر موی انبوه بدمیده باشد و اگر موی انبوه برآمده باشد شستن زیر مو ساقط شود و بجای او مسح ربع ریش فرض گردد علی المذهب المشهور

وصحیح آنست که شستن مویها که برروی بر آمدن فرض میشود کذا فی السراج الوهاج
وعلیه الفتوی کذا فی الظهیریة وجز این هر روایت که هست ازو رجوع کرده اند کذا
فی البدائع ودر بحر الرائق میگوید که عجب است از اصحاب متون که روایت صحیح مفتی به
که باو رجوع واقع شده ترک میکنند و روایات دیگر مذکور مینمایند فرض دوم
شستن هر دو دست تا آرنج است فرض سوم شستن هر دو پای تا شتالنگ
است آرنج وشتالنگ داخل در فرض است فرض چهارم مسح چهارم حصه
سر از هر طرف که بیاید و سنت در وضو سیزده چیز است اول
هر دو دست شستن تا بند دست جدا جدا بعض جمع نموده شستن و دوم در ابتدا
التسمیه العظیم الحمد لله علی دین الاسلام گفتن و اگر بسم الله الرحمن الرحیم کفایت کند سنت ادا
میشود سوم سواک کردن وقت مضمضه واگر موجود نباشد انگشت سبابه بر دندانها بگرداند
یا بر پارچه پاک کند ثواب حاصل آید باید که از درخت اراک باشد که سنت است
وگرنه باید که تلخ بود یا چیزی که سبب صفا کردن باشد و بطریق خنصر بود و بمقدار دراز
یک وجب باشد نه بیشتر و سنت در کیفیت گرفتن او آنست که خنصر دست راست را
پایین مسواک نهد وسه انگشت بالا بدارد و ابهام از زیر سر او نهد کذا فی البحر الرائق
وشروع بدندان عالی طرف راست کند بعده بدندان عالی بطرف چپ

بجهت درد دندان بسفلی همین طریق عمل نماید کذا فی شرح منیة المصلی و اقل مرتبه بار
در اعالی سه بار و در اسافل سه بار است با آب در کافه استعمال نماید کذا فی البحر الرائق چهارم
مضمضه است یعنی آب در دهن جنبانیدن و در بعضی روایات مبالغه در و که غرغره
گویند تا بحلق رسانیدن نیز سنت است پنجم آب در بینی کردن و آن سنت است چون
بکشد بدست چپ بکشد و در بعضی روایات مبالغه در ان نیز سنت و آن آنست که
بانگشت آب را کشد کند در بینی تا به پره برسد و در عیون مبالغه نیز و را از سنت مرده است
و سنت آنست که برای مضمضه و استنشاق آب هر مرتبه جدا جدا بگیرد ششم عضو را
سه بار شستن لیکن مرتبه اول از فرض واقع میشود باید که هر مرتبه آب بر عضو
جاری شود کذا فی البحر الرائق هفتم نیت وضو یا رفع حدث کردن بدل و زبان
گفتن مستحب است اگر نیت کند ثواب وضو یابد اگرچه نماز روا باشد و حیل ادای وقت
شستن وضو است کذا فی السراج الوهاج شاید مراد آن باشد تا خیر از وجابت
که فرض اولست ما تقدیم از و جایز است قیاس بنماز بشرطیکه اختلاف میان
نشود و لهذا صاحب عیون [illegible] سنت اول شمرده هشتم خلال
و طریقش آنست که از جانب اسفل ریش انگشتان از طرف اعلی برآرد و در چند
جمع الجوامع وارد است که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم غرفه آب زیر ریش

رسانیده تخلیل میشوند نهم تخلیل اصابع ست از هر دو دست و هر دو پای اما در دست بعضی
انگشتان را آب متقاطر در بعضی آرد چنانکه تشبیک حاصل آید و در پای از پایین
بخنصر دست چپ تخلیل خنصر پای است کند همچنین تا ختم شود بخنصر پای چپ دهم
تمام مسح کردن و کیفیت او آنست که هر دو کف را آب تر کرده بر مقدم سر نهد و
تا قفا بکشد بحیثیتی که تمام سر مستوعب گردد بعده بسبابه و انگشت مسبحه داخل هر دو گوش
مسح کند و بظهر ابهام بالای هر دو گوش مسح کند یازدهم آنکه مسح دو گوش
باآبی که برای مسح سر گرفته است بکند یعنی آب جداگانه تا ضرورتی نباشد نستاند دوازدهم
رعایت ترتیب کند یعنی اول روی بشوید بعده هر دو دست تا آرنج بشوید بعده
مسح سر کند بعده پای تا شتالنگ بشوید چنانچه در نص قرآن واقع است سیزدهم
پی در پی شستن یعنی در میان توقف آنقدر نکند که عضو در هوای معتدل خشک گردد
و قبل از شستن پای اعضا بمندیل خشک نسازد که مانع ولاست کذا فی معراج الدرایة
عن شمس الائمة الحلوائی و سوای این ششین بعضی سنت گفته اند بعضی در مستحبات
شمرده اند و هو الصواب مستحبات وضو پانزده چیز است اول وقت شروع
تعوذ و تسمیه بسم الله العظیم الحمد لله تا آخر گفتن دوم رو بسوی قبله کردن سیوم
از راستها آغاز کردن چهارم کلمه شهادت و درود بر هر عضو فرض گفتن و

گفتن و در حدیث صحیح ثنا وارد است هر که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد

ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک بعد وضو گوید عمل او

نشود و در حدیث مسلم است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

واشهد ان محمدا عبده ورسوله بعد از وضو گوید حق تعالی در هشت بهشت

بگشاید یعنی در آید از هر دری که خواهد و ادعیهٔ ماثوره نیز خواندن مستحب چنانکه در حدیث

جمع الجوامع از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

در وقت دست شستن بسم الله العظیم الحمد لله علی دین الاسلام میگفت و در روایت دیگر

از وی مرویست که وضو کردی در وقت مضمضه اللهم لقنی حجتی و وقت استنشاق

اللهم لا تحرمنی رایحة الجنة و هنگام روی شستن اللهم بیض وجهی یوم

تبیض وجوه وتسود وجوه و وقت دست راست شستن اللهم اعطنی کتابی

بیمینی و وقت دست چپ شستن اللهم لا تجعل الخلد بشمالی ولا تجعلها

مغلولة الی عنقی و هنگام مسح سر اللهم غشنا برحمتک فانا نخشی عذابک

اللهم لا تجمع بین نواصینا واقدامنا و وقت مسح عنق اللهم

نجنا من مقطعات النیران هنگام شستن پای اللهم ثبت قدمی

علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام گفتی انس و چون وضو تمام کرد برخاسته

فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اَللّٰهُمَّ کَمَا طَهَّرْتَنَا بِالْمَاءِ فَطَهِّرْنَا مِنَ الذُّنُوبِ
بعد روایت کرد از سرور صلی الله علیه و آله وسلم هر که این دعیه بخواند هر قطره که از
اندام او وقت وضو بچکد پیدا کند از هر قطره فرشته که استغفار کند بجهت او تا روز قیامت
و گناهان او بخشیده شود انتهی محصله بعد آیة الکرسی و انا انزلنا بخواند که ثواب عظیم دارد
تمام شد محصل حدیث جمیع الجوامع ۱۲
واز دست چنانکه کاتب با دعیه دیگر در فتوح الاوراد آورده پنجم انگشتری جنبانیدن
و همچنین گوشواره ۱۲
اگر فراخ باشد و اگرنه لازم ششم مسح گردن کردن ۵۲ بعضی با من مسح کردن را
در ملت شمرده اند هفتم بر اعضای مغسوله وقت غسل دست ساییدن ۵۳ هشتم تعهد ابرو
اول ۱۲
و روشن اطراف چشم نمودن نهم شروع شستن روی از پیشانی و دست و پای از انگشتان
و مسح سر از مقدم کردن دهم وقت نیت از زبان گفتن نویت ان اتوضأ
دل ۱۲
لرفع الحدث امتثالا لامر الله تعالی یازدهم بذات خود متعهد امر
وضو شدن دوازدهم از بقیه آب استاده آشامیدن سیزدهم شکر وضو
آب وضو ۱۲ — مگر بعذر ۱۲
ادا کردن چهاردهم تازه وضو برای هر نماز کردن پانزدهم رو بسوی
آسمان کردن بعد از وضو شهادت سابقه خواندن و چنین مستحبات بسیار است ۵۴
وقت تمام وضو ۱۲ — و بعد آن اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین ۱۲
چنانکه در کفایة المؤمنین و غیره آورده که پیش از وقت ساختگی وضو کردن و چون
وقت نماز ۱۲
آوند خالی شود باز پر کردن و شانه کردن اگر ریش انبوه باشد و بعد وضو ده بار درود

[illegible]

در رود خواندن لیکن اینقدر اهم مهمات مکروهات در وضو چهارده چیزست
اول دست ناشسته در آوند انداختن یا چه وقتیکه شبهه نجاست نباشد شستن
مستحب است و اگر شبهه باشد شستن سنت و اگر یقین باشد فرض است دوم سخن دنیاوی
در وضو گفتن و در مطلوب المؤمنین میگوید حرام است سوم آب بسیار ریختن باید که
بدو رطل که یک من است وضو کند که مسنونست زیاده از سه رطل اسراف است و رطل نیم من
است یعنی بیست تخمینا اگر ازین زیاده بجهت قرار دل کند بسبب آنکه استیعاب مرتبه نشده
است باک ندارد اما زیاده از سه بار شستن مکروه است چهارم آب بروی سخت زدن
پنجم بآبیکه در آوند مس گرم بآفتاب شده باشد وضو کردن ششم چشم و لب وقت شستن بر هم
سخت بستن هفتم وضو در موضع نجس کردن هشتم بینی بدست راست افشردن نهم
در جای استنجا وضو کردن دهم در جای بول استنجا کردن یازدهم مضمضه
استنشاق بدست چپ کردن دوازدهم آوند برای وضو تخصیص کردن یعنی آنکه دیگری
رخصت ندهد سیزدهم کم از سه بار شستن چهاردهم مسح کردن اعضای
وضو بمندیلی که بآن موضع استنجا مسح کرده باشد اما اگر بجهت دیگر کند باک ندارد و افضل
آنست که در ایام گرما مسح نکند که آب وضو سبب نور است چنانکه در حدیث است و در وقت
حاجت مسح کند و در بعضی کتب آوند مس وضو کردن نیز مکروه گفته است و مکروهات

غیر ازین نیز گفته‌اند چنانکه آغاز از چپ کردن و تکرار مسح تا سه مرتبه کردن و آب وضو

خوری یا آب بینی انداختن یعنی اگرچه جایزست در آب وضو دمیدن اما اینقدر اهم است

آنچه مذکور شد بیان رفع حدث اصغر بود اما رفع حدث اکبر که آن جنابت و حیض و نفاس

حاصل میشود مگر بغسل باید دانست که فرض غسل سه است مضمضه و استنشاق

و غسل جمیع بدن و سنت وی آنست که اول غسل فرج و نجاست که بر بدن باشد

بعد وضو بطریق سابق ادا نماید اگر موضع غسل مجتمع آب باشد پای جدا

بعد از غسل بشوید مسئله و غسل یک صاع که هشت رطل باشد سنت باشد و

از ده و از ده رطل اسراف است فصل شکننده وضو خروج نجس از بدن

مثل بول و غایط و باد و خون و ریم و مانند آن و قی که دهن پر باشد یعنی اگر ادرا

نتواند نگاه داشت مگر بدشواری تمام اگرچه بلغم باشد یا خون یا طعام یا آب

مسئله اگر یک شورش چند مرتبه اندک اندک قی کرد لیکن همه اینقدر است که اگر جمع شود

دهن پر گردد ناقض وضو است مسئله خواب کسی که یکی از جوانب اربعه بدن بزمین

چسپانیده است یعنی دراز کشیده است ناقض است و خواب کسی که بسرین نشسته باشد یا دو زانو

یا بطرف تکیه زده است چنانکه اگر دور کرده شود بیفتد نیز ناقض است مسئله

بیهوشی و دیوانگی ناقض است مسئله مستی ناقض است و خنده در نماز ناقض وضو

وضو آنست که در فعل یعنی در مشی تغیر واقع شود و در حرست آنکه در قول یعنی در سخن گفتن
تغیر ظاهر شود و در حد زدن آنکه در عقل یعنی معرفت تمیز تغیر باشد مسئله قهقهه
مصلی بالغ در نمازیکه رکوع و سجود دارد ناقض است نه در مصلی جنازه و سجده
تلاوت مسئله مباشرت فاحشه یعنی وقتیکه بدن مرد و زن برهنه ملاقی شوند و آلت
استاده باشد ناقض است خلافاً لمحمد مسئله خروج کرم از جراحت ناقض نیست اگر
تری بدر شته باشد اما از دبر ناقض است و از ذکر مختلف فیه است مسئله مس ذکر
و زن ناقض نیست در علمای ما نیست خلافاً للشافعی مسئله غسل خروج منی است که
جهنده با شهوت باشد یعنی انتشار آلت در وقتیکه جدا شده از صلب و غائب شدن سر ذکر
در قبل یا در دبر علی الفاعل والمفعول مسئله حیض که زنان را میشود و اقل آن سه روز است
اکثر ده روز موجب غسل است مسئله نفاس که خون بعد از زائیدن ظاهر میشود که اقل
و اکثر آن چهل روز است هم موجب غسل است مسئله مذی یعنی آبیکه وقت ملاعبه مرد با زن با
انتشار آلت بلا دفق واقع میشود موجب نقض وضوست سبب غسل نیست مسئله ودی
آبیکه بعد از بول ظاهر میشود بر تقدیریکه وضو کرده باشد بعد از آن ظاهر گردد وضو
میشود مسئله احتلام یعنی خوابیکه در وی کیفیت جماع با ملاعبه بیند و بعد از بیدار
تری بیند موجب غسل است اگرچه واقعه یاد نداشته باشد اگر واقعه یاد باشد و تری نبیند غسل

فرض نیست و مسئله غسل جمعه و عیدین مر نماز را و احرام حج و روز عرفه حاجی را سنت است

مسئله غسل واجب است مر میت را یعنی بر مردمان که حاضر آیند لازم است که غسل دهند

مسئله کسیکه مسلمان شد است حالانکه جنب بود غسل واجب است و اگر جنب نباشد

غسل مستحب است مسئله آب وضو و غسل طهور است و آنچه از آن فرو ریزد غسالت مسئله چاه است آنرا

مجملا بگوییم مسئله چاه بهر نجس غلیظ است اگر مقدار درهم افتد پلید شود و وزن آن درهم

پاو له است تقریبا و در بعضی روایات که جامع بر و فتوی داده اند نجس خفیف در چاه یا آب که

حکم غلیظ دارد مسئله بول و غیره و منی و خون و شراب پس انداختن ماکیان و بول و

سرگین چیزیکه گوشت او خورند و بول و سرگین چیزیکه گوشت او را نخورند نجس غلیظ است

بسبب افتادن کورات که مقدار درهم باشد تمام آب چاه کشیده شود و اگر ممکن نباشد دو صد دلو

بکشند و بهتر آنست که قیاس کرده آنچه موجود و بالفعل باشد بکشند و علیه الفتوی الاکثر

مسئله موت مثل موش خورد تا بچه کبوتر بیست تا سی دلو وسط تا آنکه در و یکبیاغ آب

گنجد بکشند و از بچه کبوتر تا بچه گوسفند چهل تا شصت بکشند و از بچه گوسفند تا هر قدر که

یا آنکه حیوانی آماسیده باشد اگرچه خورد بود تمام آب بکشند مسئله چون چاه نجس شود

سه روز و سه شبها آن نماز بگردانند اگر منتفخ یابند و وقت وقوع معلوم نباشد و الا نماز

یکشب و روز بگردانند فرض و واجب بالاتفاق عاده نمایند و سنت فهر و بعض

روایات آن است چنانکه در بحر رائق مذکورست والله اعلم بالصواب مسئله

عرق هر شی حکم سؤر او دارد و سؤر یعنی پس خورده آدمی و اسپ و هرچه گوشت او خورند

پاکست و پس خورده سگ و خنزیر و درندگان بهایم نجس ست و پس خورده گربه و مرغ گردن

و سباع الطیور و ساکن بیوت مثل موش وغیره مکروه ست و سؤر استر و حمار مشکوک

اگر آب پاک موجود نباشد وضو کرده تیمم کند یا بعکس آن مسئله اگر آب نباشد مگر

تر وضو کند این ظاهر الروایه است و صحیح آنست که تیمم کند و وضو نکند قال فی البحر

یتیمم ولا یتوضأ به وقول الامام آخر وقد رجع الیه وهو الصحیح

فصل در تیمم چون بر استعمال آب قادر نباشد از مرآنکه آب دورست یک کروه و آن

شش هزار گزست بگز عامه که بیست و چهار انگشت ست کذا فی البحر الرائق وغیره یا

آنکه غسل و وضو نمیتواند کرد بجهت آنکه مرض زیاده میشود یا بدرازی می کشد یا سردی

بمرتبه است که باستعمال آب می میرد و یا زحمت قطعاً میشود و این اخیر در غسل باتفاق

روایات امام اعظم ست و در وضو صحیح آنست که جائز نیست و در غسل اگر قدرت گرم

کردن داشته باشد یا علاج دیگر تواند کرد هم جائز نیست اگر بهیچ وجه دفع سردی نتواند جائز

ذکره فی البحر الرائق وغیره یا آنکه خوف درنده یا دشمن یا تشنگی باشد برابرست که خوف

مال و یا بر خود و تشنگی او را شود و یا رفیق ورا یا جانور او را یا آنکه لو یا رسن ندارد و

که آب کشند یا آنکه از بهای مثل یاده بهم میرسد در همهٔ این صور تنها تیمم جائزست

بچیزیکه از جنس زمین ست یعنی آنچه بسوختن نرم یا خاکستر نشود و پس مانند آن وجو

جائز نیست و طریقش آنست که دست بر زمین زند و خاک در گرد ده بر تمام روی

چنانکه هیچ جای نماند باز دست بر زمین زده چهار انگشت دست چپ ظاهر دست

راست را از سر انگشتان گرفته تا آرنج رساند و بکف دست چپ باطن دست

راست از طرف آرنج تا بند دست برساند و باطن ابهام انگشت چپ بر ظاهر انگشت راست

کشاند و بدست دیگر نیز همچنین کند کذا ذکره الشارح علی ما فی بحر الرائق وغیره مسئله جنب و

محدث هر دو را تیمم یک طریق ست بسبب عذرهای سابق مسئله بزمین خشک و

وبغبار تنها نیز جائزست اگرچه زمین حاضر باشد نیت در تیمم فرض ست پس کافر اهل

نیست اگر تیمم کرده مسلمان شود باو نماز نتوان گزارد بخلاف وضو لهذا از ذمت

تیمم نمیشود که مسلمان اهل نیت ست مسئله نمیشکند تیمم را مگر ناقض وضو و قدرت

بر آب اندازه حاجت مسئله امیدوار آب را تاخیر نماز تا آخر وقت مستحب کند بروایتی

تا آخر جواز و الاول اصح مسئله جائزست تیمم قبل از وقت برای اکثر از یک فرض

خلافا للشافعی فیهما مسئله تیمم جائزست بجهت خوف فوت نماز جنازه و عید

وقتیکه خود امامت کند چون خفت [illegible] جائز نیست هذا هو المختار فی الهدایه

قال في البحر الرائق اما على ظاهر الرواية فيجوز التيمم للكل عند خوف الفوات
لكراهة الانتظار مراد از فوت سابق تمام تكبير است اگر بعضي تواند رسيد جائز نيست كذا في البدائع
والقنية مسئله جنب و محدث و حائض و نفسا همه مساويند در جواز تيمم جنازه مسئله
بجهت خوف فوت نماز عيد تيمم جائز است اگرچه شروع بوضو كرده باشد و بجهت
خوف فوت وقت جائز نيست خلافا للشافعية مسئله اگر به تيمم نماز كرد و آب
فراموش شده بود در منزل حاجت اعاده نيست مسئله آب طلب كند اگر گمان
باشد تا يك تير انداز و اگر نه خير و از رفيق طلب كند اگر به بهاي مثل دهد بگيرد و اگر زياده خواهد
و اگر ندارد و يا زياده طلبد تيمم كند مسئله شخصي كه اكثر اعضاي غسل يا وضو
مجروح است كه به رسيدن آب آزار مي يابد تيمم كند و اگر اكثر صحيح است غسل و وضو كند
و مسح باقي نمايد و اعتبار كثرت بعضي بعدد اعضا كرده اند و بعضي بمساحت قال
في البحر الرائق الخلاف انما هو في الوضوء واما في الغسل فالمعتبر
المساحة على ما هو الظاهر و اگر هر دو مساوي باشند اختلاف است در فتوى و
روايت از امام نيست و در هيچ صورت جمع تيمم و غسل نيامده مگر وقتيكه سؤر حمار و بغل جا نگه
گذاشته باشد **فصل** مسح خفين صحيح است محدث را مرد باشد يا زن نه جنب را
اگر پوشيده باشد بر طهارت تامه بايد كه طهارت وقت حدث تمام باشد خلافا

لثانی که وقت لبس کارست مسئله یکروز و یک شب مقیم را و سه
شبانروز مسافر را جائزست و حساب از وقت حدث است مسئله ظاهر خفین مسح
انگشت کند یکبار و شروع از انگشتان پای کند تا ساق ساند و این سنت است و فرض مقدار
سه انگشت است مسئله مقدار سه انگشت دیای اگر پاره باشد مسح جائز نیست و جمع کرده شود و آنچه
در یکموزه است بخلاف نجاست و کشف عورت در هر جا که باشد محسوب است مسئله
میشکند مسح را ناقض وضو وکشیدن موزه وگذشتن مدت بشرط آنکه از کشیدن موزه
خوف رفتن پا یا پا نباشد و بعد کشیدن پا یا پا شستن پا باید فقط اگر وضو داشته باشد و
بر آوردن اکثر قدم از ساق موزه در حکم خروج است مسئله اگر مسح کند مقیم بعده
مسافر شود قبل از مدت اقامت سه شبانروز تمام باید و اگر مقیم شود و بعد از یک شبانروز
فرود آرد مسئله مسح صحیح است بر جمیع انواع موزه نه بر عمامه و کلاه و
برقع و دستانه مسئله مسح بر جبیره جراحت و خرقه ریش حکم غسل دارد و نیز وقت
بوقت معین نیست و جمع بوضو و غسل تواند شد مسئله جائزست مسح بر جبیره اگر
بسته باشد بی وضو مسئله بر تمام عصابه مسح جائزست اگر کشودن ضرر کند یا
او جراحت باشد یا نه و اگر ضرر نشود باید که آنقدر بکشاید و اگر بر جراحت ضرر
نباشد مسح جائز نیست مسئله اگر ساقط شود جبیره از بهی باطل شود مسح مسئله

مسئله حاجت نیت نیست در مسح خف و مسح سر و تیمم اول جامه پاک گرد[ن]
از پلیدی‌ها در وقت نماز فرض است و بیانش آنست هر چه که پوشیدن نماز را واکند باید که
مقدار درم سنگ نجاست یا وزین باشد و آن معتبر بوزن است در نجاست
غلیظه و معتبر بمساحت است در رقیقه اگر کم از درم است دور کردن آن سنت است
و اگر مقدار درم است دور کردن آن واجب و اگر زیاده از درم است فرض است مسئله
نجاست اگر بر کناره پیرهن است که نمازگزارنده پوشیده است لیکن آنرا اندازه
است باید دید اگر بحرکت مصلی متحرک میشود نجاست او مانع است والا فلا مسئله
[اگ]ر سر مسجد نجس یا سقف نجس نماز جایز نباشد مسئله اگر شیشه بول همراه مصلی
[نما]ز روا نباشد زیرا که حامل نجاست است و اگر سگ بچه همراه او باشد که دهن بسته
[با]شند نماز جایز است زیرا که نجاست در مقام خود منع نمی کند چنانکه در باطن
مصلی است فصل وضو و غسل کردن و پیرهن و بدن شستن بلکه از جنب نجاست پاک
[ش]ستن بمطلق آب حاصل میگردد و آن آب باران و چشمه و دریاست اگرچه متغیر شده
[با]شد بسبب چیزیکه طاهر است یکی از اوصاف ثلثه او که بوی و رنگ و لذت است
[ی]عنی مزه اند که بعد از خلط بطاهر تا سیلان باقیست وضو و غسل جایز است چنانچه
[آ]ب حوض وقتیکه اوراق بسیار افتد ذکره فی النهایة مسئله چون بسبب

تغیر ورا و صاف ثلثه شود وضو و غسل جائز نیست کما فی الذخیره ذکره فی البرجندی و آبیکه متغیر بطبخ

شده یا غالب گشته بر وی غیر او از روی اجزا و یا شیره کشیده شده از درخت یا میوه آن

آب مطلق نیست بلکه مقید است وضو و غسل جائز نیست اما بر جزء بدن می توان

اگر مستکر باشد و آب ده در ده حکم جاری دارد و در روایت صحیحه نزد بعضی دیگر او آنست که

هفت قبضه یک قائمه باشد و فتوی درین باب مختلف اکثر برین هستند که شش قبضه

بی اصبع قائمه باشد و بعضی بهفت قبضه بی قائمه هستند و فتوی قاضی خان و غیره

بر آنست که هفت قبضه با هفت قائمه باید و نیز فتوای بعضی برگزیده زمانست پس احتیاط

در قول قاضی خان است و وسعت در قول اکثر است مسئله جاری آنرا گویند که کاه را

تواند برد ما دام که اثر نجاست ظاهر نشود پاک است و مردن چیزیکه خون ندارد چنانکه

پشه و مگس آبرا پلید نمیسازد مسئله آبیکه در قربت یا رفع حدث استعمال کنند طاهر

غیر مطهر است مطلقا و بعضی در غسل فتوی نجاست داده اند مسئله جنب که بجهت

کشیدن دلو داخل چاه شود مسئله مثلث است که بحط تعبیر یاد کنند و فتوی بر قول

محمد است که آب طاهر غیر مطهر است و جنب نیز طاهر شد و قول ابی حنیفه آنست که

هر دو نجس اند و قول ابو یوسف آنکه هر دو بحال خود ند جیم در بحط عبارت از قول ابی

حنیفه است و ح عبارت از قول ابو یوسف و ط از قول محمد است کره فی البحر الرائق

اشاره بنجس ۱۲ اشاره بحال ۱۲ اشاره بطاهر ۱۲

مسئله پوست که دباغت داده شود آنرا دباغ دارد و آن پاک شود مطلقاً
و اگر دباغت بآفتاب یا بخاک باشد بعد رسیدن آب عائد به پلیدی شود
مسئله پوست خوک مطلقاً پاک نمیشود که نجس العین است و بروایتی سگ
نیز نجس عین است آنهم پاک نمیشود مسئله پوست آدمی حکم بپاکی آن میکنند
از جهت بزرگی تا کسی استعمال نکند مسئله موی آدمی هر مرده و استخوان هر دو پاکست
مسئله موی خوک پاک نیست لیکن جماعت که حاجت بسیار بآن می افتد
آنها را استعمال برای ضرورت جائز است مسئله موزه پاک میشود از پلیدی
مالیدن از غیر شستن و منی بعد از خشک شدن منی آن مالید اگر غلیظ باشد و
آئینه و شمشیر مانند آن که صیقل باشد مسح به هر چه کافیست چون زمین
[illegible] میشود بجهت نماز نه تیمم بخشک شدن چون اثر نجاست نماند و بعد از تری باز
پلید نجاست میشود علی اختیاره الزیلعی و نمیشود مطلقاً علی الاصح قاضیخان و
هندی مسئله قدر درهم یعنی مثقال عرض داخل کف مطلقاً علی الاصح
هدایه و الکافی و قیل المعتبر الوزن مطلقاً والمفتی به عند اکثر المشایخ ان
[illegible] فی الرقیق و الثانی فی الغلیظ و اینقدر از نجاست غلیظه یعنی خون
[illegible] و پس انداخته ناکیان و بول هر چه گوشت او حرام است و پس انداخته [illegible]

که گوشت او حلال است معافست یعنی نماز با آن جائز است با کراهت و در فتح القدیر
کم از درهم هم مکروه گفته است و تحقیق آنست که قدر درهم مکروه تحریمیست و مادون آن
مکروه تنزیهی است و زیاده از آن لا یجوز است کما ذکره فی الینابیع وغیره مسئله قدر ربع
ثوب مطلقا علی الاصح فی المبسوط و ادنی ما یجوز به الصلوة علی الاصح القدوری فی البغدادی
او ما اصابه من الذیل والدخریص علی الاصح الاکثر و یشبر فی شبر علی ما قدره ابو یوسف
و نقله فی غرر الافکار عن الامام الاعظم از نجاست مخففه چنانچه بول ما یوکل لحمه و فرس
و پس انداخته پرندی که گوشت او حرام است خون ماهی لعاب خر و استر و در شاشیدن
بول مثل سر سوزن معافست بتفصیل سابق مسئله پاک میشود پارچه وغیره از نجاست
مرئیه بزوال ذات آن اگر چه اثر او بماند مگر آنکه مشقت تمام شود و از غیر مرئیه بشستن سه بار و هر بار فقط
تمام باید و پلیدی معتبر قوت شستن است اگر رعایت پارچه کرد و پلیدی بماند و اگر
پلیده نشود و سه بار شسته خشک کند یعنی تا قطرات از چکیدن باز ماند و میوا
مسئله محل استنجا پاک کردن قبل از شستن به آب سنت است بسنگ پاک کنند و
سنون آن بر وجه تاکید عددی نیست لیکن مستحب است و اگر پاک نشود
طاق هر چه باشد اختیار کند و سنگ را قبل استعمال از زمین سه بار زند تا از
بار ماند ذکره فی العیون و شستن بعد از و مستحب اگر قدر درهم باشد و واجب اگر

و دو درمختار است و گرد او ای سگان و غبار
نشستن انجس است ۱۲
و هم معافست
بجامه و بدن رسد و لکیها
بجامه نشسته فاسد نکند
خواه رنگ داشته باشد
جرم ندارد خواه رنگ
لعاب دهن سگ
چون رنگ و بو و مضایقه ندارد ۱۲
روان گرد پاک
چون سر گربه و کلاب وغیره
منسول بر غلبه گمان
بیان کرده گویند
بسیار ران جاری
چنانکه تغیر
اعداد از دست آب
پلیدی

اگر بقدر متجاوز از مخرج باشد و علیه الفتوی و قال محمد یعتبر قدر الدرهم مع المخرج و هو الاولی

مسئله استنجا باستخوان و سرگین انداخته چهارپایان و طعام و نمک و خشت پخته و سفال

پاره و خاکستر و انگشت و علف چهارپایان و کاغذ مکروه ست مسئله و ایضا بحوض غیر

مکروه ست اگرچه از دیوار جدا شده باشد مگر آنکه بیقین داند که بکار نخواهد آمد مسئله

بدست راست استنجا مکروه ست و بحضور خلق حرام است اگر ممکن الاحتراز باشد وگرنه

مکروه ست تا فرض نباشد نکند بعد از آنکه بانها اعلام کند که چشم طرف دیگر کنند مسئله

مقابل و مدابر قبله بول و غایط مکروه ست اگرچه در عمارت باشد و اگر بفراموشی نشست

ممکن باشد بگردد و اختلاف ست در استنجا بعضی بکراهت قائلند و تمرتاشی عدم کراهت

اختیار نموده مسئله مقابل آفتاب و ماهتاب نیز مکروه ست و ایستاده بول

کردن کراهت دارد مگر بعذر و ضرری و در مقامیکه بول کند غسل و وضو نباید کرد

که مکروه ست و در زمین سخت تا نرم نکند بول کردن مکروه ست و در وقت وزیدن

باد بمقابل آن مکروه ست و در سوراخ جانور نیز مکروه ست بدانکه در مسائل وضو

تیمم و مسح خفین و آب وضو وغیره از مقدمات نماز اختصار واقع شد هر که خواهد تفصیل

مع دلائل و مسائل کما یحق و ینبغی همه را مطالعه نماید فعلیه بملاحظة فتح المذاهب الاربعة

للکاتب فانه کاف فی المسائل التفصیلیة و واف للمطالب العلیة ان شاء الله تعالی

چهم دوم جای پاک کردن فرض ست اما طهارت موضع قدم باتفاق جمیع
روایات فرض ست و طهارت موضع سجود بر روایت اصح از امام اعظم ست و همین قول
ابو یوسف و محمد ست و طهارت موضع یدین و رکبتین و انچه محاذی بغل و سینه در جبهه است
در ظاهر الروایة شرط نیست و مختار فقیه ابو اللیث آنست که شرط است آنکه
اگر مقابل سینه یا بغل نجاست باشد نماز فاسد ست و هو الصحیح ما فی العیون کذا فی شرح
ابن همام ابن نجیم مسئله مصلی بر موضع نجس جامه انداخته نماز میکند اگر نجاستی ست در
سطبری که ستر عورت تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز روا باشد و الا لا و اگر
پای افزار پوشیده نماز بر محل نجس کند نماز جائز نیست و اگر فرود آورده و بر
بایستد جائز است زیرا که در صورت اول بر نجس قائم ست بخلاف الثانی تبیین
ستر عورت کردن فرض ست و آن از زیر ناف تا زیر زانو مرد را و زن حره را
تمام بدن ستر کردن در نماز فرض ست مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم
علی فی ظاهر الروایة و در بعضی روایات قدم هم نیز عورت ست و ابن همام صحیح
و اسبیجابی و مرغینانی ست شارح منیة المصلی این را ترجیح داده ست و در حکم ست شکم
پشت و شکم که آن نیز عورت ست و سینه تابع شکم ست ذکره فی القنیه مسئله در نماز اگر
خود را برهنه بیند جائز ست نماز در اصح روایات و در بعضی روایات نماز فاسد شود

شود ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله کشف ربع عضو مانع نماز ست مسئله ادون

ربع عضو و اگر پرچه یابد که ربع او طاهرست برهنه گزارد جائز نیست و اگر کم از ربع پاک باشد

مخیرست مسئله اگر پاک نیابد نشسته بگزارد باشارت و این افضل ست از استاده

برکوع و سجود مسئله مستحب آنست که نماز در پیراهن و ازار و دستار کند و نماز در تنها لنگ

یا پاجامه تنها مکروهست اگر دیگر داشته باشد ذکره فی المحیط وغیره نون

نیت کردن یعنی از فروض نماز نیت ست بلا فاصله کردن که نماز میگذارم

مراد از فاصله آنست عملی که لائق نماز نیست درمیان واقع نشود چنانکه اکل و شرب

نحو آن اما رفتار بسوی مسجد و وضو باکی ندارد لیکن مستحب آنست که متصل تکبیر باشد

نیت مستحضر باشد نماز را وقت تکبیر اما تاخیر از وی بروایت کرخی جائز ست و در ظاهر روایت

نیز نه حتی آنکه گفته اند اگر بعد از الله قبل از اکبر نیت کند جائز نباشد مسئله تقدیم نیت

فیست مسئله در سنن و نوافل اما بجهت فرض تعیین آن فرض مثل عصر ظهر ضرور ست

این تعیین نیت در دل بس ست باجماع جمیع علما و ظهر الیوم و ظهر الوقت یا

مسئله اگر بالیقین میداند که وقت موجودست و گرنه بگوید ظهری که بر منست

بلکه غیر ازین ظهر بود نباشد و اگر دیگر نیز باشد تعیین الظهر کند و نیت تعیین کعبه

استقبال قبله شرط ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله بزبان آهسته گفتن مستحب ست و اکثر علما

ونزد بعضی بدعت است و بعضی بکراهت قائلند اما جهر گفتن غیر مشروع است

چنانکه در فیض الباری میگوید اختلفوا فی التلفظ بها بعد الاتفاق

علی ان الجهر غیر مشروع مطلقا فقیل مستحب وقیل بدعة

وقیل مکروه لانه لم یثبت عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

من طریق صحیح ولا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح

اصلی کذا ولا عن احد من الصحابة والتابعین وفی شرح المنیة

ولم ینقل عن الائمة الاربعة ایضا وقال فی البحر الرائق عن المنیة

انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی وفی الهدایة والکافی

والتبیین انه حسن لاجتماع العزیمة واختار الشیخ ابن همام

انه بدعة ثم قال فظهر من هذا انه بدعة حسنة عند

قصد جمع العزیمة ولفظ وی بر تقدیر وقوع باید که این باشد اصلی

فرض الوقت لله بهر آنکه زود باو دل حاضر شود تا آنکه نیت آن اصلی اگرچه در عوام مشهور

تا موافق آن در حد نیت است شود در فقه چنانکه در بحر رائق تصریح بآن کرده والله الموفق

مسئله اگر مقتدی باشد نیت متابعت امام نیز بروی لازم است مسئله نیت امامت

و نیت استقبال قبله هیچ یکی را شرط نیست اگر اقتدیت بهذا الامام یا شرعت فی صلوة الامام

هذا الامام وخلفت فی صلوة هذا الامام بگوید نزد بعضی صحیح نیست تا تعیین فرض نکند
والاصح الجواز کله فی البحر الرائق در جمعه نیت اسقاط فرض ظهر بنماز جمعه کند الا فرض واکثر شود
نزد جمیع علما بلا خلاف فاذا فرو در فوائت تعیین اول ظهر علیه او آخر ظهر تعیین کند الا اداء شود
چنانکه از بحر رائق ظاهر است لیکن در مسائل شتی کنز وغیره مطلقا ظهر فائته کفایت فرموده اند
و در وتر بعضی گویند که مطلق وتر گوید لفظ واجب نگوید که اختلاف در وجوب او است و
صحیح آنست که وتر واجب گوید که مذهب امام اعظم رح وجوب است و در نیت جنازه
الصلوة لله والدعاء للمیت بگوید و نیت اقتدا در کار نیست کل ذلک
من البحر الرائق فی مواضع شتی واو وقت نماز شناختن فرض است وقت نماز فجر
از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب ادای او تاخیر است یعنی در نصف ثانی
از تمام وقت نماز بگزارد تمام وقت او از صبح صادق است تا طلوع آفتاب مقدار
حصه هفتم از شب کما فی خزانة الروایة عن حج اهل القادی نقلا عن الامام او بردو
فی باب الصوم و آن چهار گهری و بالا تقریبا میشود در ایام معتدله بیین فیما
در ایام شبها طویله زیاده میشود و در قصیره کم میشود و نصف آخر تا بر آمدن آفتاب
دو گهری باشد لیکن هر چند اسفار بود مستحب است پس تاخیر کند تا وقتیکه اگر فساد
ظاهر شود اعاده تواند کرد و از بحر رائق مستفاد میشود که صبح دق انتشار سپید

ظاهر امراد در افق باشد نه در جو و الا آنچه بتجربه معلوم میشود آنست که بعد از انتشار در جو با طلوع
از سه گهری یا ده نباشد و بعد از گجر متعارف یک گهری یا بالا هست پس بنا بر علی ختم الاوقات
نماز بعد از گجر متعارف در غایت استحباب باشد والله اعلم وقت ظهر از زوال آفتاب
تا رسیدن سایه هر چیزی دو برابر آن را سوای سایه اصلی مذهب امام اعظم است و اکثر علما
برین فتوی داده اند و تا رسیدن سایه هر چیزی برابر وی سوای سایه اصلی قول ابو یوسف
و محمد است بعضی علما برین فتوی داده اند صاحب بحر رائق صحت قول اول از بدایع و
محیط و تصحیح قدوری و نسفی و صدر الشریعه و شرح مجمع و غیاثیه و غیره نقل نموده و تحقیق سایه اصلی
بر ماهها و اطراف و این حقیر در رساله جداگانه بیان نموده است چنانکه حاصل آن این ابیات
آورده است ابیات فی از حمل دو نیم پا سوی شمال است دانا وز ثور گردد
یک قدم جوزا بود در استوا از نصف سرطان یکقدم سوی جنوبی میشود تا آخر
آن محو شد گشت از اسد آن سایها وز سنبله گردد دو قدم و نیم از میزان شود
از عقرب آن سه نیم شد وز قوس پنج و نیم پا و نصف جدی آن هفت شد
طرف شمالی پیش از دلو آن شش قدم تا نیمه اش بین پنج را در پانزده یکتا
در حوت چار است یا رین تا آخرش نقصان ان ای جان من یک نیم پا باز از حمل
دو نیم است گر عاقلی عامل بشو بهر خدا گفتم تو ای عیسوی این نظم را مدبر ماهها

و صاحب در مختار [illegible] و برهان و [illegible] روایت [illegible] نقل کرده ۱۲

بلکه جدول جداگانه [illegible] تحقیق [illegible] حال بتفصیل موصول است [illegible] ازان معلوم می شود [illegible] ۱۲

جدول متعلق صفحه ۲۸

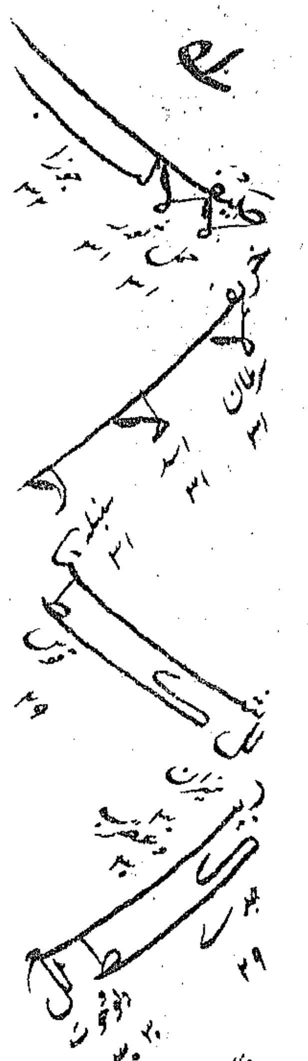
جدول قدر سایهٔ اصلی با خلاف شهور دوازده گانهٔ جلالی و انگریزی و هندی بلاد مشهور هندوستان بحساب اقدام و دقائق با طول و عرض بلاد و تعیین بلد از اقالیم سبعه سایهٔ اصلی عبارتست از سایهٔ هر چیز هنگام رسیدن کرهٔ آفتاب بخط نصف النهار که وقت ظهر است هنگام زوال و تجاوز از آن و مراد از قدم درینجا هفتم حصهٔ چیزی و مراد از دقیقه درینجا شصتم حصهٔ قدم و بر آن [illegible] حساب کسور ثوانی و ثوالث و غیرها را درینجا حذف کرده شد باید دانست که این حساب مختص است بجدول اظلال اقدام [illegible] درجای دیگر [illegible] که [illegible] اظلال با قدم آنست که در جای عرض بلد مطلوب ظل را [illegible] ضرب نمایند حاصل ضرب را بر [illegible] نمایند پس خارج قسمت ظل اقدام باشد

تحویل آفتاب در بروج اثنا عشر	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	عرض بلاد	طول بلاد	اقالیم
مطابق تحویل با اول ماه جلالی	فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندار			
مطابق تحویل با اول شهور هندی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	چیت			
مطابق تحویل با اول شهور انگریزی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
اقدام و دقائق	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	
احمدنگر	۲ ۲۵	۰ ۵۵	۰ ۱۰	۰ ۳۲	۰ ۱۰	۰ ۵۵	۱ ۲۵	۴ ۸	۵ ۴۶	۶ ۴۲	۵ ۴۶	۴ ۸	۱۹ ۰	۱۰۴ ۱۵	اول
دولتاباد و اورنگاباد	۲ ۳۶	۱ ۷	۰ ۰	۰ ۲۱	۰ ۰	۱ ۷	۲ ۳۷	۴ ۲۳	۶ ۲	۶ ۴۵	۶ ۲	۴ ۲۳	۲۰ ۳۴	۱۱۱ ۰	دوم
سورت	۲ ۴۵	۱ ۱۳	۰ ۸	۰ ۱۷	۰ ۸	۱ ۱۳	۲ ۴۵	۴ ۳۳	۶ ۱۴	۷ ۰	۶ ۱۴	۴ ۳۳	۲۱ ۳۰	۱۱۰ ۰	دوم
کلکته	۲ ۵۰	۱ ۱۸	۰ ۱۳	۰ ۱۱	۰ ۱۳	۱ ۱۵	۲ ۵۰	۴ ۳۹	۶ ۲۱	۷ ۸	۶ ۲۱	۴ ۳۹	۲۲ ۰	۱۲۲ ۰	دوم
احمدآباد گجرات	۳ ۱	۱ ۲۷	۰ ۲۲	۰ ۱	۰ ۲۲	۱ ۲۷	۳ ۱	۴ ۵۱	۶ ۳۹	۷ ۲۷	۶ ۳۹	۴ ۵۱	۲۳ ۱۵	۱۰۸ ۴۰	دوم
کالپی و مرشدآباد	۳ ۱۵	۱ ۴۱	۰ ۳۴	۰ ۱۲	۰ ۳۴	۱ ۴۱	۳ ۱۵	۵ ۱۱	۷ ۴	۷ ۵۶	۷ ۴	۵ ۱۱	۲۵ ۰	۱۱۶ ۰	دوم
الهآباد و بهار	۳ ۲۵	۱ ۴۹	۰ ۴۲	۰ ۱۹	۰ ۴۲	۱ ۴۹	۳ ۲۵	۵ ۲۳	۷ ۱۹	۸ ۱۲	۷ ۱۹	۵ ۲۳	۲۶ ۰	۱۱۹ ۴۰	دوم
بنارس و عظیمآباد	۳ ۲۷	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۲۶	۷ ۲۳	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶	۲۶ ۱۵	۱۱۶ ۴۰	دوم
مونگیر	۳ ۲۷	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۲۶	۷ ۲۲	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶	۲۶ ۱۶	۱۱۶ ۰	دوم
جونپور	۳ ۲۸	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۸	۵ ۲۶	۷ ۲۳	۸ ۱۶	۷ ۴۴	۸ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول مقدار سایه اصلی

بلاد	قدم دقیقه	قدم دقیقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عرض درجه دقیقه	طول درجه دقیقه	اقلیم
گوالیار	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۶	+ ۲۲	+ ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۲۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۲۹	۱۱۵ +	دوم
لکهنو	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۶	+ ۲۳	+ ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۲۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۳۰	۱۱۶ +	دوم
اکبرآباد	۳ ۳۲	۱ ۵۵	+ ۴۸	+ ۲۴	+ ۴۸	۱ ۵۵	۳ ۳۲	۵ ۳۱	۷ ۲۹	۸ ۲۴	۷ ۲۹	۵ ۳۱	۲۶ ۴۳	۱۱۵ +	دوم
اوده فیض آباد	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۳	۷ ۳۳	۸ ۳۰	۷ ۳۳	۵ ۳۳	۲۶ ۵۵	۱۱۶ ۵۰	دوم
بهرائچ وڈهاکه	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۴	۷ ۳۴	۸ ۳۱	۷ ۳۴	۵ ۳۴	۲۷ +	۱۱۶ ۱۵	دوم
بدایون	۳ ۳۸	۲ +	+ ۱۳	+ ۲۹	+ ۱۳	۲ +	۳ ۳۸	۵ ۴۰	۷ ۴۲	۸ ۴۰	۷ ۴۲	۵ ۴۰	۲۷ ۳۲	۱۱۴ ۵۹	سوم
سنبهل	۳ ۴۸	۲ ۸	+ ۵۹	+ ۳۷	+ ۵۹	۲ ۸	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۷ ۵۹	۸ ۵۴	۷ ۵۹	۵ ۵۲	۲۸ ۳۲	۱۱۴ ۴۰	سوم
شاهجهان آباد	۳ ۴۹	۲ ۱۰	۱ ۱	+ ۳۵	۱ ۱	۲ ۱۰	۲ ۵۹	۵ ۵۴	۸ ۲	۸ ۵۸	۸ ۲	۵ ۵۴	۲۸ ۳۹	۱۱۳ ۳۵	سوم
پانی پت	۳ ۵۲	۲ ۱۱	۱ ۴	+ ۴۰	۱ ۴	۲ ۱۱	۳ ۵۴	۵ ۵۸	۸ ۶	۹ ۲	۸ ۶	۵ ۵۸	۲۸ ۵۲	۱۱۳ ۲۰	سوم
پٹنه	۳ ۵۵	۲ ۱۴	۱ ۸	+ ۴۳	۱ ۸	۲ ۱۴	۳ ۵۵	۶ ۲	۸ ۱۲	۹ ۹	۸ ۱۲	۶ ۲	۲۹ ۱۵	۱۱۲ ۲۵	سوم
هردوار	۴ ۵	۲ ۲۳	۱ ۱۴	+ ۵۰	۱ ۱۴	۲ ۲۳	۴ ۵	۶ ۱۵	۸ ۳۱	۹ ۱۵	۸ ۳۱	۶ ۱۵	۳۰ ۱۵	۱۱۳ +	سوم
سهرند	۴ ۸	۲ ۲۵	۱ ۱۵	+ ۵۱	۱ ۱۵	۲ ۲۵	۴ ۸	۶ ۱۸	۸ ۳۵	۹ ۴۱	۸ ۳۵	۶ ۱۸	۳۰ ۳۰	۱۱۱ ۱۳	سوم
لاهور	۴ ۲۲	۲ ۳۶	۱ ۲۶	۱ ۱	۱ ۲۶	۲ ۳۶	۴ ۲۲	۶ ۴۶	۹ +	۱۰ ۱۰	۹ +	۶ ۳۶	۳۱ ۵۰	۱۰۹ ۲۰	سوم
کشمیر	۴ ۵۴	۳ ۳	۱ ۵۱	۱ ۲۶	۱ ۵۱	۳ ۳	۴ ۵۴	۷ ۲۳	۱۰ ۱۰	۱۱ ۱۸	۱۰ ۱۰	۷ ۲۳	۳۵ +	۱۰۳ ۲۰	چهارم
کابل	۴ ۴۹	۳ +	۱ ۴۷	۱ ۲۰	۱ ۴۷	۳ +	۴ ۴۹	۷ ۱۵	۹ ۵۵	۱۱ ۱۴	۹ ۵۵	۷ ۱۵	۳۴ ۳۰	۱۰۴ ۴۰	چهارم
تبت	[illegible]	۳ ۴۸	۲ ۳۱	۲ ۳	۲ ۳۱	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۸ ۴۸	۱۲ ۱۴	۱۴ ۴	۲ ۱۴	۸ ۴۸	۴۰ +	۱۱۰ +	پنجم

برماههای شمسی که درین بیت ست بیت لا ولالب لا و لالاشش سه
لل کط و کط لل مشهور گو ست باید که نزول آفتاب در برج حمل که عبارت
از فروردیست تحقیق کند بعد حساب تمام سال آسان میشود قطعه فروردی
چو بگذشت مه اردی بهشت آید بود خرداد و تیر انگه امرداد هم شاید
پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی دان که بهمن جز اسفندار مذ نامی نخوانند
والله الموفق و مستحب ادای ظهر در ایام صیف تاخیرست حد وانست که گرما
قبل از رسیدن بمثل کذا فی البحر الرائق یعنی چون وقت بلا کراهت نزد محققین
تا مثل ست و بعد از مثل الی المثلین مکروه تنزیهی میشود بنا بر اختلاف صاحبین
که نزد ایشان بعد از مثل وقت ظهر نیست بلکه وقت عصرست و مشائخ ظهر را
در آن وقت لا ینبغی و ترک الاحتیاط گفته اند چنانکه در ابن همام و بحر رائق مذکور ست
پس قبل از نهایت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر بنصف آخر
وقت ست چنانکه حد تعجیل بنصف اول وقت ست ذکره فی البحر الرائق و غیره
و در ایام شتا تعجیل ظهر مستحب ست و حد آن مذکور شد و تحقیق صیف و شتا آنست
در ایامیکه سرما هر روز زیاده تر گردد شتاست و در ایامیکه گرمی هر روز زیاده تر گردد
صیف و آن ایامیکه سرما کمی شروع کند ربیعست و آن ایامیکه گرمی کمی کند خریفست



این علامت بجهت دیانت ست ازو
از اهل ... میشود چنانکه مشهور ست

وحال این هر دو مذکور نشد صاحب بحر الرائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست
که ربیع ملحق بشتاست درین حکم وخریف ملحق بصیف ست ۵۱ و وقت عصر
بعد از وقت ظهرست علی اختلاف المذهبین یعنی بعد از مثلین بقول امام اعظم رحمه
وبعد از مثل واحد بقول صاحبین وبیک روایت امام اعظم بعد از مثل واحد وقت ظهر
می برآید و وقت عصر بعد از مثلین میشود پس آن مثل ثانی واسطه بین الظهر والعصر باشد و بر جمله اقوال
آخر او تا غروبست الا بروایت حسن بن زیاد که بقول او بعد از صفرار قرص آفتاب ۹۲
وقت عصر نیست و بقول جمهور مکروه ست تحریما ۹۳ ومستحب ست نماز عصر را تاخیر ۹۴
تا آنکه قرص متغیر نشود ۹۵ ۹۶ در همه ایام یعنی در صیف وشتا وربیع وخریف
تا کمراهت رسیده است مستحب ست مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و وقت مغرب
بعد از غروب تا غیبوبت شفق ست و آن بیاضی ست در افق که بعد از سرخی ظاهر
میشود ومذهب امام اعظم وهمین ست قول ابو بکر صدیق وعمر فاروق ومعاذ بن جبل و عائشه صدیقه
رضی الله عنهم ومذهب صاحبین عبارت از سرخی ست واین قول ابن عمر وابن عباس ست
واکثر محققین فتوی بر قول اول داده اند وهمین ست مختار متاخرین وبعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن همام میگوید لا تساعده روایة ولا درایة ومستحب ست در ادای مغرب
تعجیل ست وحد او در سرما رسیدن ستاره ها ۹۸ تقدیم از ضعف آنچه گفته است تا شیخ ابن همام

نماز عصر را کرده بود و... ۵۳ ... ۵۴ ... ۵۵ ... ۵۶ ... ۵۷ ... ۵۸ ... ۱۲

ابن همام میگوید حد تعجیل درین آنست که بعد ازان یعنی غروب محقق بمقدار رکعتین اگر
تاخیر کند مکروه شود و حسن بحراق تا طلوع ستاره گفته است ظاهر مراد غیر مشهور مانند آن
باشد که اینها بمجرد غروب پیدا میگردند اما بعد از اشتباک نجوم بالاتفاق مکروه تحریمی
چنانکه در اکثر کتب فقه است لیکن این مخالف امر است بعذر سفر و طعام تاخیر
مباح ذکره فی منیة المصلی **و وقت عشاء و وتر** از غروب شفق علی اختلاف
تا صبح صادق که بالا معلوم شد الا آنکه تقدیم وتر بر عشاء جائز نیست بسبب
ترتیب فروض خمس مع الوتر الواجب عند ابی حنیفه و مستحب تاخیر عشاء تا ثلث
و افضل آنست که بعد از شش گهری شب یا نه گهری ادا نموده شود چنانچه در رساله فی الزوال
بتفصیل مؤلف مع الدلیل مذکور کرده و اسد الموفق مسئله در ایام ابر در عصر و عشاء تعجیل باید
اما عصر مبادا که در وقت کراهت تحریمی واقع گردد و عشاء بسبب آنکه حرج مصلیان را
لیکن نماز باقی تاخیر باید نمود اما ظهر مبادا که تعجیل وقت زوال ادا شود و مغرب مبادا که
وقت غروب باشد و صبح مبادا که قبل از وقت واقع گردد چون اوقات منهیه و
معلوم شد اوقاتیکه درو نماز جائز نیست یا مکروه است باید دانست نباشد که دران بگزارد مسئله
ممنوع است مطلق نماز و سجده تلاوت و نماز جنازه در وقت طلوع و استوا
و غروب و شمس یعنی درین اوقات اگر فرض یا واجب ادا یا قضا کند غیر صحیح است

مگر عصر همان روز که صحیح است بکراهت تحریمی زیرا که افضل از قضا است و اگر نماز نفل است
مکروه تحریمیست و واجبست قضای او اگر قطع کند و اگر تمام کند از جهت آنچه لازم شروع
شده بر آید و نمازیکه بنذر واجب شده هم مکروه تحریمیست و نماز جنازه بعضی مطلق
گفته اند و بعضی گفته اند اگر در همان وقت حاضر شود مکروه نیست لیکن افضل تاخیر
و همچنین در سجده تلاوت نیز گفته اند کذلک فی البحر الرائق و غیره و کراهت در طلوع
مرتفع میگردد بعد از برآمدن قدر نیزه اگر دو نیزه باشد بهتر است حاصل آنکه مادام
که نظر می توان کرد در قرص شمس نماز مکروه است در طلوع و غروب مسئله مکروهست نفل و
آنچه بنذر واجب شده بعد از نماز فجر و عصر قضای فائته و سجده تلاوت و صلوة
جنازه که اینها بلا کراهت جائز است پس اگر شروع کند نفل در وقتی از این دو فاسد کند
باز در یکی ازین دو وقت ادا نماید ساقط نمیشود از ذمه او کذا فی المحیط بنا بعلیه اگر
سنت فجر شروع کرده فاسد کند آن واجب میشود پس بعد از نماز فجر قبل از طلوع
اگر ادا کند جائز نباشد بر مذهب اصح کذا فی البحر الرائق و بعضی گفته اند که جائز است
چنانکه در ظهیریه حیله سنت فجر گفته است شروع کرده بعده تکبیر فرض بلا نیت التنفل
بگوید بعده قبل از سلام ادا نماید لیکن در شرح مجمع رد کرده گفته است که در وقت مذکور
قضای نفلیکه شروع کرده است مکروه است با آنکه شروع کرده است قطع

قبیحست شرعا ذکره فی البحر الرائق هرگاه که مندوب حقیقی مکروه تحریمی باشد
چنانکه گذشت سنده و حکمی مکروه تحریمی بطریق اولی خواهد بود چنانکه در بحر رائق
در محل دیگر گفته است مسئله بعد از طلوع فجر اکثر از سنت فجر نگزارد و قبل از مغرب
و وقت خطبه نفل نگزارد مسئله در وقت باید که اذان بدهد مستقبل قبله و تحت بگوید
و در وقت اقامت نیز چنین است و در اذان وقت صلوۃ و فلاح رو گرداند و در هر یکی
یا هر دو انگشت در گوش کند و صلوۃ صلوۃ یا قامت قامت در میان اذان و تکبیر مستحب
مسئله اذان اگر قبل از وقت داده باشند اعاده کنند مسئله برای ادای هر فرض
سنت مؤکده است اذان و اقامت و بجهت فائته برای اول کفایت میکند و مکروه است
اذان جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و نشسته و مست نه اذان غلام
و ولد الزنا و نابینا و اعرابی مکروه است که اذان و اقامت هر دو ترک کند مسافر
نه آنکه در خانه و در شهر میگزارد و در جائیکه آواز رسد مستحب هر دو مر مرد را نه زنان را
بیک روایت زنان آهسته بگویند والله اعلم مسئله اذان نحو جمیع در تنهائی است
و بعد از فلاح در اذان فجر دو بار اَلصَّلٰوةُ خَیْرٌ مِّنَ النَّوْمِ بگوید مسئله اقامت
مثل اذان است بعد از فلاح او قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ دو بار گوید مسئله در اذان
در میان کلمات سکته کند قَالَ فِی الْیَنَابِیْعِ یَعْنِیْ یَقُوْلُ اللّٰہُ اَکْبَرُ اللّٰہُ

وَيَقِفُ ثُمَّ يَقُولُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَنَحْوُهُ فِي كَنْزِ الْعِبَادِ وَالْفَتَاوٰى
الصُّوفِيَّةِ و از ظاهر عبارت بحر رائق توقف در جمیع کلمات مفهوم میشود ولیکن مراد از
الله اکبر این جا همین ابد بود والله اعلم **قاف اول** قبله شناختن رو بسوی قبله آوردن
در تمام نماز فرضست آن رو بسوی تمام مسجد حرام است و صحیح آنست که کعبه است لیکن فرض
در حق کسی که حاضر بود آنست که مقابل عین آن کعبه شود و در حق کسی که غائب است
مقابل جهت کعبه کفایت میکند و آن بین المغربین است اهل مشرق را و بین المشرقین
اهل مغرب را و قوی دلیل بر شناختن قبله قطب شمالی است کسیکه در جانب مشرق
بر گوش چپ او ست و کسیکه در مغرب است بر کتف چپ او ست و کسیکه طرف یمین
کعبه است مقابل روی او ست و کسیکه در شمال کعبه است پس پشت او ست و نیت
استقبال قبله در بعض روایات فرض گفته اند لیکن صحیح مفتی به آنست که فرض نیست
بلکه در بدائع و غیره گفته است که افضل آنست که نیت استقبال کعبه نکند از بهر آنکه اگر محاذات
واقع نشود نماز جائز نباشد انتهى مسئله هوای کعبه زمین کعبه تا آسمان قبله است قال
فِي عُمْدَةِ الْفَتَاوٰى اَلْكَعْبَةُ اِذَا رُفِعَتْ عَنْ مَكَانِهَا لِزِيَارَةِ اَصْحَابِ الْكَرَامَةِ
فَفِي تِلْكَ الْحَالِ جَازَتْ صَلٰوةُ الْمُتَوَجِّهِيْنَ اِلٰى اَرْضِهَا كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ
مسئله اگر متعمدا بغیر جهت کعبه نماز گزارد صاحب گناه کبیره است که مخالفت فرض میکند

قاف اول

کعبه را ... کند کافر میشود ۱۲

فرض میکند اما کافر نیست زیرا که بعذری ترک جهت کعبه جائز نیست بخلاف کسیکه
بی وضو نماز گزارد کافر میشود زیرا که بهیچ حال نماز بی طهارت نیست یا حقیقی یا
حکمی فرض است کذا فی البحر الرائق لیکن مستفاد از قواعد اصول آنست که تا اعتقاد
جواز نکند کافر نیست اما چون دلالت بر بی ادبی میکند ظاهرا بنا بر حیله حکم کفر کرده باشند
والله اعلم مسئله هر که خوف دارد از دشمن یا از شیر یا نحو آنها جائز است او را که ترک
استقبال قبله کند بهر طرف که قادر باشد نماز ادا نماید مسئله بر هر که مشتبه شود قبله
فکر تمام کند بآن جهت که دل قرار گیرد نماز ادا کند اگر بعد از نماز خطا ظاهر شود
اعاده نکند و اگر در عین نماز معلوم شود بگردد و اگر جماعتی تحری کردند و حال امام
معلوم نیست نماز کسیکه پیش امام نیست جائز باشد این هفت فرض که مذکور شدند باسم
معروفست زیرا که داخل نماز نیستند و هفت دیگر که پیشتر آید باسم ارکان مشهورست
از ان در تکبیر اختلافست و صحیح و مختار در بحر رائق آنست که شرطست و بعضی محققین
رکن گفته اند و شش دیگر که مذکور شود بلا خلاف رکن است نزد کسی که تصریح
آنها قائل شده اند و فائده خلاف در تحریمه ظاهر می شود در بنای نفل بر تکبیر فرض
که آن جائز نیست نزد کسی که شرط میگوید و جائز نیست نزد کسیکه رکن میگوید یعنی آنکه
بعد از تشهد قبل از سلام فرض نفل بر و بنا کند مختلف فیه است و صحیح جواز نیست

مسئله تکبیر اولی گفتن فرض ست و بعضی این را شرط گفته اند و بعضی رکن و صحیح و
مفتی به اول ست و ثمرهٔ اختلاف ظاهر میشود در بنا نماز نفل بر تحریمه فرض پس بر قول اول بنا
جائزست و بنا بر رکنیت جائز نه چنانکه گذشت مسئله شخصی اگر حامل نجاست یا منحرف از قبله
یا مکشوف العورة در وقت تکبیر باشد متصل فارغ از تکبیر نجاست ور کرد یا بسوی قبله
یا بعمل اندک ستر حاصل نمود جائزست و شرط ست که وقت تکبیر ایستاده باشد کذا فی البحر الرائق
مسئله اگر در جماعت رسید و بسوی رکوع مائل گشته تکبیر گفت نماز جائز نباشد اگر بسوی رکوع
نزدیک تر باشد و اگر بسوی قیام نزدیکتر باشد جائزست و همین یک تکبیر کفایت میکند در
ذکره فی فتح القدیر و بروایتی باید دو تکبیر بگوید نماز صحیح نیست ذکره فی جواهر الفتاوی
مسئله اگر قبل از امام تکبیر گفت نماز جائز نیست اگرچه لفظ الله فقط گفته باشد
و اگر بعد از و باشد لیکن قبل از و تمام کرد جائزست بر قول مفتی به خلافا لابی یوسف
کذا فی البحر الرائق مسئله اگر در شروع نماز بجای تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا سبحان الله
یا الحمد لله یا لا اله الا الله گوید جائزست و اگر یا اللهم اغفر لی باشد ازین قسم دعا شروع کند
جائز نیست و وجهش آنست که تعظیم حق سبحانه و تعالی مطلوب بهر لفظ که باشد
و در دعا مطلوب خود ست مسئله اگر خبر بکند دلالت بر تعظیم میکند بعبارت فارسی گوید
نیز جائزست چنانکه قرارت بفارسی وقت عجز جائزست لیکن جز در نص قرآن و

۳۷

وربک فکبر و قصت بنا بر آن غیر لفظ الله اکبر مکروه ست تحریماً یا تنزیهاً

و مختار تحریم ست که عمل آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم دائمی الله اکبر بود لا غیر ذکره

فی البحر الرائق مسئله اگر به بسم الله الرحمن الرحیم شروع کند جائز ست نزد بعضی چراکه

دلالت بر تعظیم میکند و جائز نیست نزد جماعت چراکه در معنی اللهم یا رب کی لی فی

میشود و امام زیلعی ترجیح اخیر کرده و شارح منیه گفته است که این اشبه ست و

در بحرالرائق ترجیح جواز نموده بدلیل تسمیه مسئله ۵۲ و ترجیح و الله اعلم مسئله در وقت تکبیر گفتن دست

از آستین بر آرد که مستحب ست مسئله اگر مد الف الله کند شروع در نماز صحیح نیست

و خوف کفر ست اگر عمدا باشد و همچنین اگر مد الف اکبر یا بای اکبر مکند و اگر مد های الله کند

خطاست از روی لغت و همچنین مد راخطاست و مد لام الله صواب ست

کذا فی فتح القدیر لیکن این نیز دراز نکشد ذکره الحلبی فی حاشیة شرح الوقایه مسئله

شرط دریافتن ثواب تکبیر اولی که در حدیث خیر من الدنیا و ما فیها

واقعست آنست که مقارن امام باشد و بروایتی تا در ثنا ست و بروایتی تا

در فاتحه است و هو المختار فی الخلاصه و بروایتی تا در رکعت اولی ست قال

فی الذخیره هذا اوسع بالناس قاف و هم قیام ست و آن فرضست باتفاق

هر کسی را که قادرست بر آن و حد آن آنست که چون دست دراز کند بزانو رسد

و اگر اینجا بجای الله اکبر ... فارسی گفت ... عالمگیری ... طحطاوی ...

در عالمگیری ... بعضی ... ماخوذ ... صاحبین ...

در قول امام ... و عند صاحبین ... متعوذ ... فی الدر ...

علی الاصح ... فرض ...

کذا فی البحر الرائق و هر دو قدم تمام بر زمین نهادن مستحب است کذا فی البرجندی و میباید که

بار بر هر دو پای برابر باشد کذا فی الکیلانی و فی الغیاثیة انه یکره التراوح بین القدمین

و نحوه فی الروضة و یجوز اذا طال القیام بل هو افضل کذا فی خزانة الروایة مسئله

مریضی که قادر باشد بر قیام نه بر رکوع و سجود مخیر است و قعود او را با ایمای رکوع و

سجود افضلیت کذا فی شرح الوقایه مسئله شخصی ضعیف است اگر روزه فرض بدارد

نماز ایستاده میگزارد و اگر دارد نشسته میتواند که در روزه دارد و نشسته نماز گزارد

و همچنین اگر ایستاده میشود و سیلان جراحت ظاهر میشود نشسته بگزارد و قیام

جایز نیست کذا فی المنیة المصلی میباید که وقت قیام فرق در میان دو قدم چهار

انگشت باشد و کعبین نخیباید که منهی است ذکره فی کنز العباد **قاف سوم**

قرأت است و آن نیز فرض است بالاجماع و حد او آنست که تصحیح حروف بکند

بحیثیتی که خود بشنود و نه همه صحیح و مقدار آن یک آیت است دراز یا کوتاه

بشرط آنکه دو کلمه یا زیاده باشد نحو قوله تعالی ثم نظر ثم عبس و بسر

و اگر یک کلمه باشد مثل مدهامتان یا یک حرف باشد نحو ص و ق

و صحت نماز اختلاف کرده اند و صحیح عدم است نزد اکثر و صاحب کنز

عدم صحت قبول دارد در مثل ص و ن و در مثل مدهامتان سند لا بقول

بقول الاستنبجا وغیره مسئله اگر یک آیت دراز مثل آیة الکرسی در دو رکعت بخوانند نماز جائز ست نزد بعضی و صحیح آنست که جائز نیست کذا فی البرجندی عن الظهیریة وعن الکافی الاصح انه یجوز وعلیه عامة المشائخ کذا فی البحر الرائق مسئله قرأت فرض ست در دو رکعت از فرض ثنائی باشد یا غیره اولیین یا آخرین یا احد الاولیین و احد الاخریین و در وتر و نفل در هر رکعت فرض ست مسئله اکتفا بر فرض قراءت کردن بغیر عذر مکروه تحریمیست و اگر عذر فوت وقت باشد جائز ست و این مخصوص بفجر ست نزد امام بزدوی و عام ست در همه نمازها نزد امام مرغینانی این مذهب امام اعظم ست اما نزد صاحبین یک آیت دراز یا سه آیت کوتاه در مطلق نماز فرض ست و این قول را احج گفته است در کتاب از بجهت احتیاط کذا فی البحر الرائق مسئله فرضیت قراءت در حق غیر اخرس ست و همچنین بنسبت غیر مقتدی ست که او را در نماز که امام جهر میخواند مکروه ست اما در غیر جهر اختلاف مشائخ ست کذا فی البرجندی و امام محمد قراءت فاتحه مستحسن میداند بلکه روایتی کرده فی الهدایة مسئله رکوع در نماز فرض ست حد رکوع نزد اکثر کج شدن ست مطلقا و نزد بعضی کج کردن پشت ست و در شرح منیه این روایت را احسن گفته و بعضی گفته اند اگر بسوی قیام اقرب ست رکوع ادا نشود

واگر رکوع علیه بروجه سنت بسیط نکرد اکند اقربست ادا می شود ذکره فی الخلاصه
وغیره بالجمله میباید که دست بزانو برسد والا داخل قیامست چنانکه
بالا در حد قیام از بحر رائق مذکور شد واین در وقتیست که نماز استاده کند
اگر نشسته ادا نماید باید که جبهه مقابل رکبه شود تا حاصل آید رکوع کذا فی البرجندی
مسئله کوز پشت که قامت او بحد رکوع رسیده کفایت میکند او را سر باید بزند
ذکره فی البحر الرائق والبرجندی مسئله وقتیکه رکوع نکرد واز قیام بسجده رفت
باید دید که توجه سنت انتقال کرد نماز فاسد شود واگر نشد در میان مثل شتر نماز
باقی ماند کذا فی الخلاصه وبسبب همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع را است
بنشیند والا دو رکوع لازم می آید که موجب نقصان است از هم آنکه باعث
زیادتی در نماز است سیوم سجود یعنی هر دو سجده نماز فرضست وآن نهادن
بعض جبهه است بر زمین جبهه باشد یا بینی واینقدر بجهت فرض کفایت میکند در
ظاهر الروایه لیکن مکروهست تحریما اکتفا بر یکی از ینها بسبب وجوب نهادن هر دو
کما فی فتح القدیر والبحر الرائق مسئله اکتفا بجبهه در ادای فرض کفایت میکند
بالاتفاق من الثلثه واما اکتفا بر بینی فقط پس نزد امام اعظم جائز است نزد
صاحبین فتوی بر قول ایشانست وبعضی برانند که نزد صاحبین نهادن هر دو

هر دو شرطست واکتفا بر جبهه جائزنه صاحب بحر رائق میگوید که این خلاف مشهورست
یعنے پیشانی کے رکھنے ۱۲
از صاحبینه مشهور جواز اکتفاست مسئله وقتیکه در سجده پای از زمین بالا
دارد یا بالا سازد نماز صحیح نیست یعنی اگر مقدار تسبیح از زمین مرفوع دارد و
اقل ازین معافست چنانکه در کشف عورت و نجاست مقررست که مقدار
تسبیح موجب فسادست و کفایت میکند نهادن یک انگشت در ادای فرض
لیکن با بطن آن ۱۲ ط
ذَكَرَهُ فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَقَالَ فَلَوْ لَمْ يَضَعِ الْأَصَابِعَ وَوَضَعَ ظَهْرَ الْقَدَمِ
فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ فَإِنَّ وَضْعَ الْقَدَمِ بِوَضْعِ الْأَصَابِعِ مسئله وقتیکه
یکقدم نهد فقط نماز جائز باشد با کراهت اگر عذر نداشته باشد ذکره
قَاضِي خَان وَهُوَ كَرَاهَةُ تَحْرِيمِيَّةٍ عَلَى التَّحْقِيقِ مِنَ الْمَذْهَبِ وَ
تَنْزِيهِيَّةٌ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ شَيْخُ الْإِسْلَامِ و امام قدوری و جماعه دیگر
برین رفته اند که وضع هر دو قدم فرض است پس نماز برداشتن یکقدم بمقدار مذکور
فاسد شود و از فتاوی غیاثی معلوم میشود اگر مطلقا یعنی در تمام سجده نهد
فاسد گردد و اما نهادن هر دو دست و هر دو زانو پس فرض نیست بنا بر
ظاهر الروایه و علیه فتوی مشائخنا و اختار الفقیه ابو اللیث الافتراض و صححه
فی العیون کذا فی البحر الرائق شیخ ابن همام میفرماید که فقیه ابو اللیث افتراض رد کرده و مشائخ

[illegible]

میکنند و میگوید از امام اعظم ثابت نیست صاحب بحر رائق میگوید که نص قرآن
فرضیت سجود میفرماید و حقیقت آن وضع یدین و رکبتین نیست و اعدل الاقوال
که شیخ بن همام اختیار نموده که وضع هر دو واجب تا نماز بدون وضع یکی از اینها
مکروه تحریمی میشود و اگر چه منقول از اکثر مشایخ آنست که سنت ست ترک آن
مکروه تنزیهی می شود مسئله سجده بر دور عمامه مکروه تنزیهیست وقتیکه دور
بر جبهه باشد اما وقتیکه بر سر باشند و جبهه بر زمین نرسد نماز صحیح نیست بر تقدیریکه
جبهه و بینی هر دو نرسد باتفاق روایات و اگر بینی رسد مکروه و اصح صحیح ست
چنانکه گذشت لیکن مکروه تحریمیست مسئله نماز جایز نیست بر زمین آنچه در حکم او
نیست یعنی جبهه قرار نتواند گرفت کذا فی البحر الرائق وان سجد علی
التبن والقطن ان استقر الجبهة یجوز کما فی الذخیرة وفتح القدیر
والضابطة فیه انه ان بالغ لا یتسفل الرأس ابلغ منه یجوز
کذا فی کنز العباد والحمادیة من البرهانیة فلو سجد علی الذرة
ونحوها لا یجوز کما فی الظهیریة وفی البنایة انه یجوز علی الحنطة
والشعیر دون الارزن والباقلی والرمل مسئله واجب که در
سجده هفت اعضا بر زمین رسد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

وآله وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء علی الجبهة
واشار بیده الی انفه والیدین والرکبتین واطراف القدمین
رواه البخاری ومسلم و در اشارت بسوی دلالت بر آنست که جبهه
مع الانف یک عضو است لیکن چون حدیث متواتر نیست حکم بوجوب هر دو
کرده شد هذا مخفی نماند که قواعد اصول تقاضای آن می کند
که نهادن اعضای سبعه فرض باشد زیرا که بیان مجمل سجود است و بیان
اجمال بحدیث ظنی افادهٔ فرضیت میکند چنانکه در حدیث مسح ربع راس و
قعود اخیره گفته اند و لهذا شاید که فقیه ابو اللیث حکم بفرضیت همه کرده باشد
والله اعلم مسئله اگر محل سجود بمقدار یک خشت یا دو خشت ایستاده بلند باشد
جائز است ذکره فی الذخیرة وفتح القدیر و در منیة المصلی میگوید بمقدار خشت ربع
ذراع است مسئله اگر در رکوع و سجود پیش از امام سر بردارد و آنهم گردد کما ورد فی
الاحادیث الصحیحة فقد ذکره فی الکافی ایضا و واجبست که عود کند ذکره فی الغیاثیه
و غیرها اگر در موضع سجده خار باشد سر بر دارد و بر جای دیگر نهد آن یک سجده است
ذکره فی المفید عن مفاتیح المسائل قاف چهارم قعده اخیره فرض است
و فرضیت نشستن در آخر صلوة بمقدار تشهد باجماع ائمه اربع ثابت است

بزدوی گفته که قعدهٔ اخیره واجبست لیکن این واجب در قوت فرضست بحسب
عمل تا نماز بترک این فاسد میشود مسئله مردی چهار رکعت شروع کرد در چهارم نشست
بازش بخاطرش رسید که سومست برخاست بعد از قیام تحقیق شد که چهارم بود
باز نشست بعضی از تشهد خوانده بود که سخن کرد اگر در هر دو نشستن مقدار تشهد یافته شد
نمازش صحیحست و اگرنه فاسد کذا فی الفتاوی الولوالجیه صاحب بحر الرائق بعد
از نقل این میگوید که معلوم شد ازینجا که مقدار تشهد که فرضست در وی شرط
موالات نیست یعنی قیام میانه مانع و فاصل نمیشود انتهی باید دانست
که فرض خارجی و داخلی که متفق علیه عند ائمتنا الثلثه بود بیان شد یک فرض دیگر نزد
امام اعظم بحسب روایات مشهوره است و نزد صاحبین نیست و آن خروج از نماز [ابوحنیفه و صاحبین ۱۲]
بفعل مصلی است و بیانش آنست که فرضست در روایت امام ابو سعید بردعی
از امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه آمدن از نماز بفعل اختیاری مصلی
که منافی نماز باشد مانند سلام یا کلام یا خوردن یا آشامیدن یا برخاستن
یا رفتن بلکه اگر حدث اختیاری کند همه نمازش تام شود لیکن سوای سلام نماز
مکروه تحریمی میگردد بنابرآنکه لفظ سلام واجبست آنرا ترک نمود اما کرخی میگوید
خلاف نیست در میان ائمه ثلثه یعنی خروج بفعل اختیاری مصلی فرض نیست

فرض نیست و ابوسعید از امام اعظم روایت نکرده است بلکه استنباط از مسائل
نموده است و آن غلط است لیکن مختار[۵۱] صدر الشریعه مفتی الثقلین و جماعهٔ
محققین از متقدمین و متاخرین قول ابوسعید بردعی ست و الله اعلم و فائدهٔ خلاف
ظاهر میشود در محلیکه حدث بی اختیاری بعد از تشهد شود نماز او تمام ست بنزد
صاحبین و بر مذهب ابوحنیفه باعتقاد امام کرخی نا تمام ست[۵۲] زیرا که یک فرض باقیست نزد امام ابوسعید
که خروج بفعل مصلی ست و همین ست مذهب متاخرین تا آنکه خلاف در مسائل اثنا عشریه
یعنی اول دیدن متیمم آب را دوم تمام شدن مدت مسح سوم نزع کردن
موزه بعمل قلیل چهارم آموختن امی سوره یا آیت پنجم یافتن برهنه مقدار ستر عورت
ششم قادر شدن مومی بر رکوع و سجود هفتم یاد آمدن نماز فائته
هشتم خلیفه گرفتن امی امام را نهم طالع[۵۴] شدن آفتاب در نماز صبح دهم
داخل شدن وقت عصر در نماز جمعه[۵۵] یازدهم افتادن پرچه جبیره بعد از
به شدن[۵۶] دوازدهم زوال عذر معذور مبنی بر همین ست سبب بطلان
نماز نزد امام اعظم وقتیکه بعد از مقدار تشهد باشد ساخته اند و نزد صاحبین
نماز درینصورت تمام گفته اند بنا بر آنکه یک فرض از نماز که خروج بفعل اختیاری
مصلی ست هنوز مانده بود که این امور عارض گشت پس در عین نماز سبب فساد

بهم رسید بخلاف مذهب صاحبین و روایت کرخی که نماز تقعود قدر تشهد تمام
شد بود و ظرایان امور مذکوره بعداز نماز مفسد نیست مسئله ادای جمیع فرایض
مذکوره از تحریمه تا آخر در بیداری شرطست اگر در یکی از اینها بخواب باشد محسوب
بلکه فرضست اعاده آن بمذهب صحیح مختار و اگر در شروع و انتها بیدار باشد کفایت
میکند اگر در وابات صحیح فرضها مگر در قعده اخیره و نزد بعضی نمیکند و اگر تمام رکعت در
خواب ادا نمود نماز فاسد گردد کل ذلک من البحر الرائق باید دانست که امام زفر
که یکی از شاگردان امام اعظم ست ترتیب ادای اینها چنانکه اول قیام قرات بعده
بعده رکوع بعده سجود نیز فرض گفته با فروض سابقه پس بنا بر قول او یازده ۱۵
فرض میشود و بر قول امام اعظم رح بروایت مختار چهار ده میشود و بقول
سیزده ست چون در سیزده خلاف هیچ یکی از ائمه ثلثه نباشد و بنا بر علیه در
شاید آن عزیز مؤلف الابیات آورده باشد والله اعلم چون فرایض گفته شد
تمام انجامید شروع در واجبات کرده میشود بیت و هم چو واجب
شوی در خطر ضمت ثقت لقت جمع في فاتحه خواند
در نماز واجبست باتفاق علمای ثلثه مذهب حنفیه خلافا لمذهب الائمة الثلثة
که فرضست نماز بترک آن فاسد میشود عنده هم و نزد ما اگر عمداً ترک کند نماز را

ناقص و مکروه تحریمی و جب الاعاده گردد و اگر سهوا ترک کرد[۵۱] موجب
سجده[۵۲] سهوست و همین حکم هر واجب مسله در فرض قرارت فاتحه در دو رکعت
اولی واجبست و در نفل مطلق و وتر در هر رکعت واجبست و بروایت حسین
بن زیاد در جمیع رکعات فرض نیز واجبست مسله فرض قرارت واجب آن
بفاتحه وقتی اداشود که بنیت قرآن قرارت کند و اگر بنیت دعا بخواند ذکره
فی المحیط وفی الفتاوی الصغیر تنوب عن القراءة کذا فی البرجندی مسله اگر خوف
فوت وقت باشد فاتحه ترک کند و بیک آیت کفایت کند کذا فی القنیة لیکن
اگر بعد از وقت بسبب ترک واجبات اعاده کند بهتر باشد والله اعلم بالصواب
ضاد ضم سوره[۵۳] یعنی مقدار سه آیت بعد از فاتحه واجبست نزد علمای ما
و سنت است نزد ائمه ثلثه و این ضم در فرض در دو رکعت اول ست فقط و در
سنن و نوافل[۵۴] و وتر در هر رکعت واجبست و در دو رکعت اخیره فرض فاتحه سنت
و سکوت و تسبیح نیز جائز و ضم سوره نیز جائز ست در مذهب اصح و بروایتی مکروه تنزیهیست[۵۵]
فی البحر الرائق فلو ضم فی الاخریین من الفرض لا یکون مکروها کما نقله فی غایة البیان
مسله اگر فاتحه خواند و دو آیت ضم کرده رکوع کرد اعاده کند بر وجه وجوب
و آیت سوم نخواند و سجده سهو لازم آید ذکره فی البرجندی مسله فاتحه و ضم سوره

هریک جدا جدا واجبست و قائم مقام فرض میشود از همه آنکه انچه از قرآن در نماز خوانده شود
واقع از فرض میگردد چنانچه در فتح القدیر و بحر رائق و برجندی و غیره مذکورست
قوله تعیین قرارت در دو رکعت اول فرض واجبست تا آنکه در اخرین یا
در احد الاولیین و احد الاخرین خواند فرض ادا میشود ولیکن نماز مکروه تحریمی گردد
اگر عمداً باشد و سجده سهو لازم آید اگر سهوا بود واین مذهب صحیح ست ذکره فی البحر الرائق وغیره
مسئله تقدیم فاتحه بر سوره و مانند آن حکمها هم واجبست تا آنکه گفته اند اگر یک کلمه از سوره
قبل از فاتحه خواند سجده سهو لازم آید و در لفظ ضم افاده این معنی هست کذا فی
البحر الرائق ظاهر مراد مقدار تسبیح باشد چنانکه از موضع دیگر معلوم میشود **مسئله** فاتحه
در اولیین یکبار بخواند اگر دو بار واقع شد باید دید که فصل بسوره کرده یا نه در صورت
ثانیه سجده سهو لازم آید ذکره قاضیخان و اختاره فی المحیط والظهیریه والخلاصة
چون سخن در قرارت واقع شد لابدست که بعضی مسائل زلة القاری آورده شود **مسئله**
خطائیکه از قاری شود یا در اعرابست یا در حروف یا در کلمات یا در آیات و انچه در حروف
یا بوضع حرفی بمقام دیگری یا بتقدیم یا بتاخیر یا بزیادت یا بنقصانست و همچنین در کلمات
و آیات حال هریکی جدا بیان کرده میشود اما اعراب مفسد نیست اگرچه تغییر معنی شود
مگر آنکه موجب کفر شود مثل البارئ المصور بفتح الواو و رفع جلاله و نصب علما در انما

وَإِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا بخوانند کذا فی فتح القدیر لیکن در مثال اخیر سخن هست
زیراکه در قرارت شاذ آمده است چنانکه در بیضاوی با توجیه مذکور است و در مثل
همین قسمت الْعَجَبُ بضم تا وَإِنَّا كُنَّا مُنْذَرِيْنَ بفتح ذال در صورت
فاسد میشود نزد متقدمین لیکن متاخرین اختلاف در فساد بجهت عموم بلوی
نموده اند قال الشیخ ابن همام قول المتقدمین احوط والمتاخرین
اوسع و تشدید و ترک آن اهل همین ضابطه است مثل خلق السموات بتشدید لام
و اما در حروف پس خالی از ان نیست که خطا میکند وضع حرفی بمقام دیگر یا عجز میکند
اگر از روی خطاست تغیر معنی میشود یا نه اگر تغیر بود فاسد میشود نزد امام
و محمد خلافا لابی یوسف که نزد او اگر مثل آن لفظ در قرآن نباشد فاسد میشود
الا ایں اصحاب السعیر را اگر اصحاب الشعیر خواند بالاتفاق فاسد گردد و اگر
اصحاب البعیر خواند فاسد گردد عندهما خلافا لابی یوسف و اگر تغیر معنی بسبب
تبدیل حروف نشد پس اگر مثل او در قرآن باشد بخواند المسلون بمکان المسلمین
بخواند فاسد نمیشود اتفاقا و اگر مثل او در قرآن نیست فاسد میشود نزد ابی یوسف
خلافا للامام الاعظم و محمد فمدار ابی یوسف علی وجود المثل
فی القران سواء غیر المعنی اولا و مدار الامامین علی تغیر المعنی

سواء وجد المثل او لا و بعضی قرب مخرج اعتبار کرده اند در فساد و عدم
آن و حاصلش آنکه اگر بلا مشقت آن حرف جدا میشود کالطاء مع الصاد فیفسد
و اگر بمشقت جدا میشود کالضاد مع الظاء فعند البعض یفسد
والاکثر علی انه لا یفسد قال الشیخ ابن همام والاولی مذهب
المتقدمین یعنی ان حصل التغیر الموجب للکفر فیفسد
والا فلا و اگر بسبب عجز از ادای آن تبدیل واقع شود چنانکه ها بجای حا در الحمد بگوید
پس اگر قدرت دارد که بمشقت ادا تواند شود و سعی نمیکند نماز فاسد شود والا معذور است
و همچنین حال همه معذوران فاتحه مثل الثغ و فافا و تمتام لیکن در سوره آیاتی اختیار کند
که ادا تواند کرد و اگر نه ساکت باشد و اقتدا از ایشان باید یا خطا در حرف بتقدیم و تاخیر
پس اگر معنی متغیر شود چنانکه قوسرة بجای قسورة بخواند فاسد گردد و اگر نه فاسد نیست
نزد ابو یوسف خلافا لمحمد و اگر حرفی زیاده کند چنانکه بجای وانه عن المنکر
وانها عن المنکر بخواند یا فک ادغام بکند چنانکه رادِدوه بجای رادّوه
بخواند اگر تغیر معنی شود فاسد است اتفاقا و اگر نه فاسد نیست نزد اکثر مشایخ و از ابو یوسف
دو روایت است و در نقصان فاسد است اگر معنی متغیر شود چنانکه ما خلق
الذکر والانثی بترک ما بخواند و اگر نه فاسد نیست نحو جاءهم مکان جاءتهم

چارم نقصان که در نفس کلمه شود اگر در حروف اصلی ست و معنی متغیر شود نماز
فاسد ست بقول امام اعظم و محمد رحمهما الله مر قیاس قول ابی یوسف فاسد نیست
و اگر ناقص از ثلاثی ست فاسد نشود و معنی متغیر گردد یا نه از جهت آنکه دو حرفی
لغو ست مگر آنکه ترخیم بشرائط یافته شود و اما آنکه کلمه مقام کلمه دیگر بخواند اگر متقارب المعنی
باشد و مثل او در قرآن موجود باشد فاسد نشود اتفاقا و اگر موجود نباشد چنانکه
مقام اثیم فاسد نیست عندهما و عن ابی یوسف روایتان و اگر متقارب المعنی نباشد
و مثل او هم در قرآن نباشد فاسد ست اتفاقا اگر ذکر نیست یعنی از باب خبر مگر در نماز
میتوان خواند نیست و اگر ذکر ست نیز اختلاف و اگر مثل او در قرآن هست لیکن آن کلمه
در آنجا موجب کفر ست چنانکه غافلین مکان اِنَّا کُنَّا فَاعِلِیْنَ
پس فاسد ست اتفاقا و از ابی یوسف خلاف نقل میکنند لیکن صحیح خلاف
اوست و در فتاوی قاضی خان گفته اگر یک کلمه شروع کرد قبل از تمامیت آن
رجوع کرده صحیح خواند یا رکوع نمود اگر آن کلمه تمام میکرد فاسد میشد نماز فاسد نشود
و الا هو الصحیح انتهی و ازینجا صریح شد که اگر کلمه موجب فساد خواند اعاده کند
قطعا نماز باطل کرد و در تقدیم و تاخیر کلمات و جمل همین قسمت اگر تغییر معنی نشود
نماز فاسد نیست و الا فاسد ست و اما اگر کلمه زیاده کند مثل احسانا و برا فاسد نشود

اگر در قرآن باشد و معنی متغیر نگردد و اگر معنی تغیر یابد فاسدست اگرچه در قرآن

باشد نحو من عمل صالحاً وکفر فله اجرهم اگر معنی متغیر نگردد ولیکن در

قرآن مثل او نیست فاسد نمیشود عند هما خلافاً لابی یوسف و اگر جمع ظاهر موضع

گذرد یا عکس آن درین اختلاف شناخت و از قسم زیاده است الحانی که در

اشباع حرکات بسبب رعایت نغمات نموده شود و اما نقصان کلمه در

فتح القدیر مذکور نیست شاید بر قیاس ما تقدم باشد یعنی آنکه اگر تغیر معنی

مفسد است و الا لا اما چون آیت تمام آیت دیگر بخواند اگر تغیر معنی نیست

فاسد نمیشود اتفاقاً و اگر تغیر معنیست در میان اگر وقفه تمام واقع شد فاسد نیست

والا فاسد است چنانکه اگر خواند ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات

و وقف کرد بعد گفت اولئک هم شر البریة فاسد نمیشود و اگر

متصل گفت فاسد است عند عامة المشائخ وهو الصحیح و همچنین اگر شهادت

به بهشت بدهد مر کسی که مشهود به دوزخ است یا بالعکس آن اگر در میان وقف

تمام شد نماز فاسد نیست والا فاسد است کل ذلک من فتح القدیر

للشیخ الامام ابن همام والخلاصة و حد وقف تام مذکور نکرده اند شاید

مقدار ادای رکن یعنی قدر سه تسبیح باشد و احتمال دارد که وقف متعارف باشد

باشد چنانکه ظاهر عبارت بران دلالت میکند والله اعلم لیکن در صورتیکه قدر تسبیح توقف
شود سجدهٔ سهو لازم می آید کما قرر فی موضعه تتمه تعدیل ارکان واجبست
وآن عبارتست از تسکین جوارح مقدار یک تسبیح است در رکوع وسجود واین مرتبه
ادنی است امام طحاوی میگوید اینقدر فرضست نزد امام اعظم وصاحبین واکثر علما
مذهب باشد که فرضست نزد ابی یوسف وواجبست نزد امامین ومختار محققین از متقدمین
ومتاخرین حنفیست وجرجانی سنتست از امام اعظم نقل کرده در بحر رائق آنرا ضعیف
گفته واز امام محمد منقولست که گفت هرکه ترک کند میترسم که نماز او جائز نباشد
اکثر مشایخ بلزوم اعاده حکم فرموده اند شیخ ابن همام میگوید که در وجوب اعاده هیچ
اشکال نیست از جهت آنکه همین حکم است در هر نمازیکه مکروه تحریمی میشود در ترک
واجب نماز مکروه تحریمی شد پس اعاده واجب آید انتهی محصله امام سرخسی لزوم
اعاده را قائل نیست ظاهر مراد عدم فرضیت بود یا مذهب جرجانی
اختیار نموده باشد والله اعلم اما طمانینت در قومه وجلسه ظاهر مذهب سنیت است
مختار محققین آنست که واجبست ولازمست اعادهٔ نماز بترک آن چنانکه در
بحر رائق از صدر القضاة نقل مینماید که طمانینت در قومه وجلسه نیز واجبست
مقداریکه هر عضوی در مقام خود مستقر شود واگر ترک کند دیگر از سر ادا نماید

سهواً پس سجدهٔ سهو لازم آید و اگر عمداً باشد نماز شکر الکراهه شود و اعاده لازم بود و از محیط برهان مثل این نقل نموده میگوید که القول بوجوب الکل هو مختار المحقق ابن همام و تلمیذه ابن امیر الحاج حتی قال انه الصواب و انه الموفق للاخبار عن الخلفا الی الصواب **فائدهٔ اول** قعدهٔ اولی واجبست بمقدار تشهد این ظاهر مذهب است که جمهور مشائخ بر و رفته اند و همینست صحیح از مذهب ذکره فی البحر الرائق وغیره و کرخی سنت میگویند لیکن جواب آن در بدائع گفته که یعنی از سنت وجوب آن ثابت است با آنکه سنت موکده و در معنی واجبست اطلاق یکی بر دیگری مجازاً میتوان کرد مراد از قعدهٔ اولی غیر اخیره است که این فرض است از هر آنکه مسبوق به رکعت قعده میکند اول و ثانی واجبست و ثالث فرض ذکره فی البحر الرائق **فائدهٔ سوم** تشهد که آن واجبست در هر دو قعده در ظاهر الروایة و هو الاصح کما فی المحیط و الذخیرة و الهندیة فی سجود السهو این مختار محققین متقدمین و متاخرین است و جماعهٔ در اولی سنت گویند و در ثانی واجب از هر آنکه قعدهٔ اولی واجبست و ثانی فرض پس باید که در ذکر این نیز فرق باشد و این ظاهر مذهب نیست کما فی البحر الرائق وغیره **لام** یعنی لفظ السلام علیکم گفتن واجبست چنانکه از اکثر کتب فقه و احادیث صحیحه مستفاد میشود و صاحب بحر رائق استنباط از اقتصار مفتی الثقلین بر لفظ السلام میکند که لفظ علیکم واجب نیست و با تکلم

وبالجمله این اتفاق ست که خروج از نماز مجرد لفظ السلام میشود حاجت علیکم
نیست و نزد ائمه ثلثه لفظ السلام علیکم فرضست تا آنکه اگر السلام علیک گوید
یا سلام علیکم گوید نماز صحیح نیست و کره الامام النووی مسئله السلام علیکم و رحمة الله بهر دو
طرف گفتن و ثانی از اول آهسته گفتن سنت ست و کره فی المحیط وغیره و خصته
فی بیته المنفصلی بالامام مسئله اگر اکتفا بر السلام علیکم یا بر السلام کند یا سلام
علیکم یا علیکم السلام گوید نماز تمام شود و تارک سنت باشد و بکراهت اخیر صراحت
و لفظ برکاته نگوید که بدعت ست و بر روایتی مباحست مسئله التفات یمینا و شمالا
سنت ست و نیست پس اگر لفظ السلام مقابل وجه گوید هم از نماز می آید اگر
سهوا نباشد مسئله نیت در سلام بر روایتی سنت ست و بر روایتی مستحب اگر منفرد
باشد حفظه را یا حاضرین مسجد را یا جمیع مومنین را بحسب اختلاف روایات
نیت کند و اگر امام باشد مقتدیان را و بر روایتی جمیع مومنان را کند و اگر مقتدی
باشد قوم و حفظه و امام هر جا نیکه هستند بکند و اگر محاذی امام ست بهر دو جانب
قاف فی وهم دعا قنوت در وتر خواندن واجبست نزد امام اعظم اما نزد صاحبین
سنت چنانکه اصل وتر نیز سنت ست و آن دعا معروفست و اگر نیاید ربنا آتنا
الآیه بخواند یا اللهم اغفر لی یا لفظ یا رب سه بار تکرار کند یا دعای دیگر که خواهد بخواند

ثنایت میکنند و بعضی گفته اند مطلقا اینها جایز است و دعای مشهور قنوت اللهم انا
نستعینك ونستغفرك ونؤمن بك ونتوكل علیك
ونثنی علیك الخیر كله نشكرك ولا نكفرك ونخلع ونترك
من یفجرك اللهم ایاك نعبد ولك نصلی ونسجد والیك نسعی
ونحفد ونرجو رحمتك ونخشی عذابك ان عذابك
بالكفار ملحق اختلاف علما در واوات این دعا است در معدن شرح کنز از
امام حجة الدین بلخی نقل میکنند که ایشان سه موضع واو را نوشته اند نشکرك
نخلع ونرجو اما صحیح آنست که در نخلع هست چنانکه در روایت طحاوی و بیهقی
ثابت شده ذکره فی البحر الرائق وصاحب معدن از شیخ الاسلام میبینند که
در هر کلمه واو بگوید که موجب تعدد ثنا است بنا بر تحقیق حجة الدین بلخی واو
یازده آید و بنا بر تحقیق بحر رائق دوازده میشود و بر تحقیق معدن غیره چهارده میگردد
و در بحر رائق میگوید که اولی آنست که بعد از وی آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حسن
بن علی رضی الله عنه را بجهت قنوت تعلیم فرموده بود بخواند و آن اینست اللهم
اهدنی فیمن هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت
وبارك لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت انك تقضی

تقضي ولا يقضى عليك انه لا يذل من واليت ولا يعز من
عاديت تباركت ربنا وتعاليت نستغفرك ونتوب اليك
رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة وغيرهم و
صلى الله على محمد النبي رواه النسائي فقط مسلم درود در آخر قنوت
مختلف فيه است صاحب خلاصه وغيره منع كرده است ومختار فقيه ابو الليث
استحباب وصاحب بحر الرائق اين را وهو الحق گفته است لكن اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد اختيار نموده است مسلم خواندن اين دعا خفيه مختار صاحب
محيط است وعليه مشايخ ماوراء النهر ومختار صاحب غيره جهر است در حق امام
بردم تعليم يابند يعني تفصيل داده اند اگر قوم عالم نباشد جهر افضل است تا تعليم يابند
واگرنه اخفا افضل است حاصل مسأله آنست كه در بعضي اوقات جهر خواندن اولى
افضل است ليكن بحر الرائق از منية المصلي نقل ميكند كه جهر آهسته باشد از جهر قراءت
باشد يعني تا فرق در قرآن و دعا ظاهر شود والله اعلم ولفظ تكبير جا امام ابن همام
تحقيق نموده است جوهري نص بر فتح كرده گفته است هو الصواب عبارت
دعاى قنوت آنچه در حصن حصين امام جزري از مصنف ابي بكر بن شيبه وعمل اليوم
والليلة وابن سني نقل كرده اينست بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

اِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُثْنِي عَلَيْكَ الْخَيْرَ وَلَا نَكْفُرُكَ
وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَلَكَ نُصَلِّي وَنَسْجُدُ وَاِلَيْكَ نَسْعٰى وَنَحْفِدُ وَنَخْشٰى عَذَابَكَ الْجِدَّ
وَنَرْجُو رَحْمَتَكَ اِنَّ عَذَابَكَ الْجِدَّ بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ بر تقدیر قرائت او
و در بعضی روایات بر نسجد زیادت میشود و لفظ نشکرک
در روایات حدیث نیست چنانکه مطرزی تصریح کرده است و گفته که در کتب
فقه وارد است والله اعلم و در صحیح نسائی و ابو داود و غیرهما واقعست که بعد از سلام
وتر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سه بار میفرمودند
مرتبه ثالثه باواز بلند می گفتند و دارقطنی رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ زیاده
کرده است و اکثر محدثین بعد از وتر اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ
وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ
اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ نیز نقل از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند
اگر توفیق یابد عمل نماید وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِينُ فی چهارم تکبیرات عیدین
واجبست و آن شش تکبیرست سه سه در هر رکعت و طریقش آنست که بعد از
تکبیر افتتاح که فرض است چنانکه گذشت ثنا بخواند بعده تکبیر گوید

تکبیر گوید وارسال نماید باز تکبیر گوید وارسال نماید و توقف مقدار سه تسبیح بجهت [٥١]

زوال اشتباه در تکبیرین سنت [٥٢] قال فی البحر الرائق ویسکت بین

کل تکبیرین قدر ثلث تسبیحات لزوال الاشتباه وفی

المبسوط ویختلف بکثرة الازدحام وقلّته انتهی یعنی اگر ازدحام

بسیار باشد ازینقدر زیاده توقف کند واگر مردم کم باشند کمتر کند بعد تکبیر آخر

دست بندد و قرارت فاتحه وضم سوره کند و مستحب آنست که سبح اسم [٥٣]

[بعد ثنا و تسمیه]

یاق باشد باز در رکعت دوم اول فاتحه خواند و سوره ضم کند و مستحب آنست

که هل اتاك حدیث الغاشیه یا اقتربت الساعة باشد

چون از قرارت سوره فارغ شود سه مرتبه الله اکبر گوید وارسال نماید در هر یک

توقف مقدار مذکور افضل است بعده تکبیر رکوع گوید واین تکبیر رکوع در عید

سنت ست مگر در رکعت ثانی در هر دو عید واجب [٥٤] کما ذکره الزیلعی وغیره تا آنکه

اگر سهوا ترک نماید سجده سهو لازم آید واگر عمدا باشد مکروه تحریمی گردد وازینجا

واجب تکبیر قنوت ست کما ذکره فی البحر الرائق وغیره جهر واجب [٥٥] در صلوة جهریه

برامام فقط وافضل ست منفرد را یعنی در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب و

[اگرچه در تراویح باشد]

عشاء و نماز جمعه و عیدین و تراویح و وتر ماه رمضان امام جهر قرارت واجب [٥٦]

و منفرد مخیّر است لیکن افضل او را جهر است مسئله جهر خواندن قرآن در ظهر و عصر و رکعت سوم مغرب و اخرین عشا و نماز کسوف و استسقا و اجب است بر امام تا الا و بر منفرد نیز بر روایت اصح کذا فی البحر الرائق یعنی نماز کسوف قرآت خفیه بر امام و اجب است و اما استسقا این مذهب امام اعظم چون جماعت نیست رکعتین فرادی بخفیه ادا نمایند و بر مذهب صاحبین بقرائت جهر که صلوة العیدین بخوانند کما علیه العمل فی الامصار مسئله جهر در مقام جهر در قضا نیز واجب است امام او منفرد مخیر است در جهریه اداً و قضاءً مثل نفل شبانه و در مقام سر امام و منفرد را نیز واجب است چنانکه در نفل روزانه اگر امام فوق الحاجه جهر کند مسیء است ذکره فی السراج الوهاج مسئله متنفل بروز خفیه بخواند وجوباً اما متنفل بشب اگر منفرد باشد مخیر است و اگر امام است جهر واجب است مسئله چون مقتدی بقضای ما فات در جمعه برخیزد مخیر است در جهر و مخافت ذکره فی السراج الوهاج و این دلالت میکند که جمیع صلوة جهریه همین حکم باشد مسئله منفرد در صلوة جهریه بمخافت میخواند دیگری اقتدا کرد بعد از تمام فاتحه یا بعض آن اعاده فاتحه جهراً نماید کذا فی الخلاصه و فی الخزانة الروایه انه یلزم جهراً انتهی مسئله چون الا قتدا مسئله و رای قرائت قرآن مثل ادعیه تسبیحات و تشهد جهر نکند ذکره فی البحر الرائق مسئله حد جهر نزدیک اکثر مشایخ آنست که غیری بشنود

بشنود و حد مخافت آنست که خود بشنود و بعضی اند که مخافت تصحیح حروفست و
جهر استماع نفس خود ست والصحیح الاول علی ما فی الهدایة وغیرها وکذا
کل ما یتعلق بالنطق کالتسمیة علی الذبیحة ووجوب السجدة بالتلاوة
والعتاق والطلاق والاستثناء حتی لو طلق ولم یسمع نفسه لا یقع
وان صحح الحروف کذا فی البحر الرائق و در خلاصه میگوید اگر امام در صلوة مخافت
بحیثیتی خواند که یک کس یا دو کس بشنوند جهر نباشد بلکه جهر وقتی ست که همه بشنوند یا
بشنوند و در بحر رائق میگوید عادت آنست چون خود بشنود هر که متصل اوست بشنود انتهی
لیکن این صورت کال اتصال متصورست و الا ممکن نیست که مجاور نشنود چنانکه متعادفست
مگر آنکه حروف بشدت تکلم کند والله اعلم رعی ترتیب فعلی که در هر رکعت مکرر شود
واجبست پس اگر سجدهٔ ثانیه از رکعتی ترک داد و در رکعت دیگری سه سجده کرد نماز فاسد نشود
لیکن سجدهٔ سهو لازم آید اما ترتیب قیام برکوع و ترتیب رکوع بر سجود در رکعت واحد فرضست و
معنی این کلام چنانکه در بحر رائق تحقیق کرده است آنست که فرضست اعادهٔ آن رکن مثلا
اگر رکوع کرد قبل از قیام یا سجود نمود قبل از رکوع فرضست که اعادهٔ قیام نموده رکوع کند اعادهٔ رکوع
نموده سجود کند تا آن نماز صحیح باشد و سجدهٔ سهو لازم آید و صدر الشریعه در باب ادراک تکبیر اقتتاح
قعدهٔ اخیره ترتیب واجب گفته است صاحب بحر رائق قبول نکرده است تحقیق مسئله او رسالهٔ

و این مختصر گنجایش تفصیل ندارد مسئله اگر زیادتی نماز بسبب ترک ترتیب کم از رکعت شد
اعاده بطریق مسنون نماید و اگر مقدار رکعت شد نماز فاسد گردد از جهت آنکه یک رکعت تام
قابل طرف ساختن نیست کذا فی البحر الرائق مسئله مردی شروع کرد نماز را و بعد ثنا قرائت نمود
قرآن اندر رکوع کرد لیکن سجده نیاورد و باز قیام نمود و قرآن خواند و در رکوع رفت و سجدها
آورد یک رکعت تام شد زیرا که زیادتی قیام و هم قرائت و هم معتبر نشد این دو سجده ملحق
برکوع اول گشت و همچنین اگر بعد افتتاح رکوع کرد و قیام و قرائت ترک داد بعد از آن ایستاد و
قیام و قرائت و رکوع کرده هر دو سجده ادا کرد یک رکعت شد چرا که قیام و قرائت الاول که بعد
ملحق بتکبیر افتتاح شد و همچنین اگر بعد از افتتاح و سجده کرد و بعد از آن قائم گشته قرائت کرد
و رکوع نمود اما سجده نکرد باز قائم گشته قرائت نمود هر دو سجده آورد و در رکوع نکرد
صورة سه رکعت کرد اما حقیقة یک رکعت شد تکبیر اول معتبر شد و قیام و قرائت ثانیه
معتبر شد و سجده از ثالث معتبر گشت و همچنین اگر بعد از افتتاح اول بعد از قیام و قرائت
رکوع کرد و سجده نمود و در ثانیه همچنین کرد و در ثالث سجده آورد و در رکوع نمود یک رکعت ادا شد
ذکره کذا فی فتح القدیر مسئله در رکنی که یاد آید قبل از آن در رکنی که ادا کرده هم کرده
افضل و اما بعد از رکنی که انتقال نموده اعاده کردن آن رکن ... بقول صاحب هدایه
... بقول قاضیخان ... غیره ... البحر الرائق و اگر بعد ... سنت کنی الله

یاد آمد حاجت اعاده نیست مثلا در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر کرده در سجده یاد آمد

یاد آمد برخاسته قضا کند و رکوع هر دو سجده که بسبب ترک رکوع فاسد شده بود و بعده

بقول صاحب هدایه اعاده این سجده نیست و هر دو رکعت درست شود و بقول قاضی خان

آن رکوع سابق و سجده کرده این سجده که از ان برخاسته بود وجوبا اعاده نماید کذا استفید

من البحر الرائق چون واجبات نماز معلوم شد احکام سجده سهو که بترک آن سجده سهو لازم

می آید بر طریق اجمال بیان نمودن ضرورست بدانکه هر یک از واجبات مذکوره چند

متعلق ست اول قرات فاتحه پس اگر ترک کند در یکی از دو رکعت اولیین کلها

او اکثرها قصدا در اخیرین نکند سجده سهو لازم آید اگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو

کما فی المحیط و لازمست کما فی المجتبی و اگر ترک کند در اخیرین فرض سجده سهو لازم نیست

بخلاف التطوع و النفل که از ترک در هر رکعت که باشد سهو لازم آید دوم ضم سوره پس اگر

سوره ترک داد یا یک آیت خواند سهو لازمست اگر دو خواند لازم می آید کما فی الظهیریه و نمی آید

چنانچه در بحر الرائق از زیلعی مستفاد کرده است مسئله سوره بعد از فاتحه واجبست

پس اگر سهوا قبل از وشروع کرد سجده سهو لازم آید اگر چه یک حرف باشد ذکره فی المجتبی تا آنکه

مقدار تسبیح قرائت نموده باشد ذکره فی الفتح القدیر مسئله اگر فاتحه مکرر خواند

اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نباید الا لازمست ذکره قاضی خان و صححه الزاهدی

مسئله اگر سوره در اولیین فراموش کرد و در اخریین جمع اند و سجده سهو کند کذا فی البحر وغیرها
مسئله اگر ضم سوره سهوا در اخریین کند سجده سهو لازم نمی آید و صحیح روایات و اگر عمدا کند
هم مشروع است کما فی البحر الرائق سوم تعیین قراءت در اولیین پس اگر مطلقا
قراءت در اولیین نکرد و در اخریین کرد سجده سهو لازم است و اگر در یک رکعت از اولیین کرد
و در یک رکعت از اخریین هم سجده سهو لازم آید و اختلاف درین که خواند در اخریین ادا
قضا گویند یا ادا والظاهر الاول چهارم تعدیل ارکان است روایت مختار
آنکه تعدیل ارکان واجب است سجده سهو لازم آید اگر ترک کند قال فی البحر الرائق
المذهب الوجوب فلزوم السجود بترکه ساهیا صحح البدائع این قول الامام است و بر قول ابویوسف
نماز فاسد است زیرا که طمانینت در رکوع و سجود نزد او فرض است و از بالا اندر بجا
محققین معلوم شد که طمانینت در قومه و جلسه نیز واجب است و بترک آن نیز سجده سهو
لازم است پس بترک یکی ازین اربع سهوا نزد محققین سجده سهو لازم میشود و عمدا گنهگار
اثم است که جبر نمیشود مگر باعاده نماز قال فی البحر الرائق الواجب اذا ترك
عمدا لا ینجبر الا باعادة الصلوة وان لم یعد صار الصلوة مکروهة
تحریما انتهی برین تقدیر در نماز گناه مکروه تحریمی از تارک ربعه مگر بسیار میشود
والله الموفق والمعین پنجم قعود اولی بر قاعده که غیر اخیره است از ترک آن سجده

در عالمگیری است که اگر در رکعتی دو سوره ... ۱۲

در سوره خواند باز رکوع بود ... سجده سهو کند ۱۲

سوره رکعت اول است سهوا ... اگر در رکعت قبل از ...

درینصورت سجده سهو لازم

نباید و همچنین اگر قصد خواندن سوره دیگر داشت و سوره دیگر بر زبانش رفت ۱۲ و اگر فاتحه در رکعت اول یا ثانی فراموش کرد و در خواندن سوره یاد رسید فاتحه شروع کند و سوره باز گرداند فقط ابوالبرکات گفته سجده سهو لازم است اگرچه یک حرف از سوره خوانده باشد و همچنین اگر بعد فراغ از سوره یا در رکوع یا در قومه یاد کرد که فاتحه نخوانده باید که آنرا خوانده اعاده سوره کند و سجده سهو بجا آرد ۲۱۳

او سطی مراد از قعده که اوسطی غیر اخیره است باشد چنانکه اول در سه گانی و چهارگانی یا ثانیه بود و مثل آن ثانی در ... ۱۲

آن سجدهٔ سهو لازم ست در فرض و نفل آما اخیره فرض ست که نماز بترک آن
فاسد شود سواء کان فی الفرض او النفل ششم تشهد ست اگرچه یک کلمه ازو ترک شود
سهو لازم آید قال فی البحر الرائق یجب للسهو بترکه ولو قلیلا مسئله اگر بعد از
سلام یاد آید که بعض تشهد خوانده بود نماز او فاسد ست نزد ابو یوسف خلافا لمحمد
فانه یصح عنده فیقرأ التشهد ویسلم بعده علیه الفتوی کذا فی الفتح القدیر هفتم سلام ست
پس اگر نشست در قعده و سلام فراموش کرد تا آنکه قصد خروج از نماز نمود و باز یاد آمد
سجدهٔ سهو لازم آید بنا بر تاخیر واجب یا تاخیر خروج که فرض ست نزد بعضی
کذا فی التجنیس صاحب بحر الرائق گوید که اینجا لزوم سجدهٔ سهو بنا بر تاخیر واجب است
نه ترک واجب ایضاً گفته که تاخیر واجب مطلقاً موجب سهو ست چنانکه
کسی بعد از فاتحه مثلا تشهد خواند یا فاتحه مکرر بخواند باید دانست که اینجا
ضابطه صدر الشریعه که سجدهٔ سهو لازم نیست مگر به ترک واجب منتقض میشود
الا ان یقال کان الواجب عدم التاخیر وضم السورة وقد ترک والله اعلم
مسئله اگر اول سلام طرف چپ داد سهو لازم نیست زیرا که ترک سنت کرد مسئله
اگر یک سلام داد و دیگر فراموش کرد بیک روایت تا در مسجد است سلام دیگر بگوید و بیک روایت تا پشت بقبله نکرده او
هشتم قنوت ست اگر ترک داد و در رکوع کرد بیک روایت باز گردد و سجدهٔ سهو بجا آرد و صحیح آنست که باز نگردد

وسجدهٔ سهو واجب نباید ذکره فی المجتبی وغیره مسئله اگر در رکعت سوم قنوت
خواند لیکن فاتحه یا سوره فراموش کرد چون بعد از رکوع یاد آمد باز گردد و قرائت نموده
قنوت را اعاده نماید و ثانیا رکوع نموده سجده سهو کند ذکره فی فتح القدیر مسئله
تکبیر قنوت نیز واجب است پس ترک آن سجدهٔ سهو لازم آید ذکره الزیلعی قیل لا
قال فی البحر الرائق وینبغی ترجیح عدم الوجوب لانه لا دلیل علی المواظبة علیهم تکبیرات
عیدین مسئله اگر ترک کند یا غیر محل بجا آرد یا زیاده یا نقصان نماید سهو لازم آید
اگر امام در رکعت ثانیه قبل از تکبیرات رکوع کرد باز گردد و اگر مقتدی در رکوع رسید آن را ادا
کند ذکره فی کشف الاسرار مسئله اگر تکبیر رکوع ثانی در عید فراموش کند سجده سهو
ذکره فی المجتبی وغیره و اگر تکبیرات تشریق فراموش کرد سجدهٔ سهو لازم نیست
ذکره فی البدائع و هم جهر در صلوة جهریه نیست اگر امام به مقدار ما یجوز به الصلوة
آهسته گذشت و در خفیه جهر کند سهو لازم آید و آن یک آیت است مطلقا نزد امام اعظم
آیت قصیر یا یک آیت طویله نزد صاحبین و هذا ای وجوب سهو بقدر ما یجوز به الصلوة
عند کلیهما هو الاصح علی ما فی الهدایة و قاضی خان میگوید که در ظاهر روایت
سهو لازم است قلیل باشد یا کثیر کذا فی الظهیریة و الذخیرة وزاد فی الخلاصة وعلیه
اعتماد شمس الائمة الحلوانی و هو الراجح عند صاحب البحر الرائق ظاهرا

از قلیل یک کلمه باشد زیرا که آیت قصیر را کثیر گفته اند و آن دو کلمه است چنانکه معلوم شد

مسئله اگر سهوًا دعا یا تشهد جهر نمود سجدهٔ سهو نیست لیکن در بحر رائق بعضی در تشهد محل تامل گفته است یعنی باید که سجده سهو لازم آید که دوام خفیه او ثابت است یازدهم

مسئله و در همین اختلاف در و نیز بیست اصح آنست نزد صاحب هدایه که بقدر ما یجوز به الصلوة اگر جهر بخواند سهو لازم آید و مختار علمای سابق آنست که سهو لازم است قلیل باشد یا کثیر دوازدهم رعایت ترتیب است پس اگر سجده فراموش کند هر وقت که یاد آید ادا کند و سهو لازم آید فقط و اعاده چیزی لازم نیست

مگر وقتیکه از رکن انتقال کند در آن هنگام لازم است بر خلاف سابق

مسئله اگر تاخیر سجدهٔ تلاوت در نماز از سر آیت کرد درین دو روایت است ذکره فی المجتبی و جزم فی القنیۀ بعدم الوجوب لیکن صاحب تاخیر سجده که قضا ندارد و مگر آن که در همان رکعت اعاده نماید اگر در رکعت دیگر اعاده کند دیگر لازم شود و کما ذکره فی السوج التلاوة این دو و آنزده و واجب را اکثر کتب مذکور است ترک آن سبب سجدهٔ سهو نیست صاحب بحر رائق چند محل دیگر نقل میکند که سجدهٔ سهو لازم می آید بعضی که ضرور است مذکور نموده میشود مسئله اگر دو رکعت گزارده سجده نمود یا محل قیام قعده آورد یا بعکس آن کرد و مقدار تسبیح توقف نمود لازم آید

مسئله اگر مقدار یک آیت قصیر در رکوع یا در سجود و یا قومه یا جلسه خواند سهو لازم آید
همچنین اگر پیش از تشهد خواند نه بعد از و ذکره فی المحیط مسئله اگر در قیام بعد از فاتحه
تشهد یا دعای دیگر بخواند سهو لازم میشود و اگر قبل از فاتحه باشد نه مسئله اگر تکرار تشهد
در قعده اولی کند سهو لازم است وهو الاصح وفی شرح الطحاوی لا یلزم و اگر در
مقدار اللهم صل علی محمد خواند لازم است و هو الصحیح مسئله اگر شک در نماز شد
و توقف بجهت تفکر در مقدار تسبیح سهو لازم است ذکره فی البدائع و در ذخیره قید کرده است
که لزوم وقتیست که تفکر مانع از تسبیح قرائت باشد مسئله اگر حدث شد بعض اثنای وضو
ساعتی توقف کرده فکر نمود که چند رکعت کرده است سهو لازم است مسئله وقتیکه
قدر تشهد نشست بعده فکر کرد که سه رکعت کرده ام یا دو و مقدار تسبیح توقف شد لازم سهو
مسئله اگر تسمیه قبل از فاتحه ترک کرد سهو لازم است ذکره الزیلعی و قیل لا یجب و این بنا است
که صاحب قنیه میگوید صحیح آنست که تسمیه قبل از فاتحه واجب است در بحر الرائق میگوید
این خلاف مذهب است مسئله اگر جمیع واجبات ترک آرد یک سجده سهو کفایت میکند
اگر سهو کرد امام و لا باز خلیفه گرفت بجهت حدث او سهو کرد تا یک سجده سهو بس
میشود ذکره فی الظهیریة مسئله اگر مسبوق داخل شد بعد از سهو امام لازم است که همراه امام
سجده سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو داخل شد و همون یک را ادا نماید و ساقط است دیگر

دیگر نیست واگر اقتدا کرد بعد از آنکه امام هر دو سجدهٔ سهو کرده بود حاجت نیست مطلقا
ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله لاحق متابعت امام در سجدهٔ سهو نکند بلکه مشغول
بقضای ما فات شود در آخر نماز سجدهٔ سهو ادا نماید واگر متابعت کرد نماز فاسد نشود
لیکن در آخر باز اعاده لازمست مسئله مسبوق متابعت در سجدهٔ سهو کند لیکن سلام
سهو نده اگر عمدا یا خطاً داد بسبب جهل مسئله نماز فاسد گردد واگر سهواً داد بمعنی
آنکه در خیال او نماز تمام شده است اگر قبل از امام است یا همراه اوست هیچ باک نیست
واگر بعد از امام شد سجده بر و لازم آید کذا فی البحر الرائق وغیره مسئله اگر مسبوق
سهو کرد همراه امام بعد تحقیق شد که بر امام سجدهٔ سهو نبود نماز مسبوق فاسد گردد و
نماز دیگران تمامست ذکره فی البدائع مسئله اگر مسبوق برخاست قبل از سجدهٔ سهو امام
تا مقید نکرده است رکعت خود را بسجده عود کند و سجده بجا آرد واگر نه در آخر نماز ادا
کند و برخاستن او مکروه تحریمیست قبل از سلام امام مگر آنکه مدت مسح بانقضا نزدیک
رسیده باشد یا در جمعه و عیدین و فجر و معذور چون از خروج وقت ملاحظه باشد یا
خوف حدث باشد یا آنکه مردم از دحام خواهند کرد و پیش نماز خواهند گذشت در
ماورای محال مذکور ترک متابعت نکند واگر بکراهت تحریمی اختیار کرده برخاست
بعده متابعت امام سلام کرد نماز او فاسد شود و بیک روایت فاسد نیست وعلیه الفتوی

کل فی ذلک من فتح القدیر مسئله مسبوق که در رکعت آخر رسید از رباعی و رکعت

با قرارت فاتحه و ضم سوره ادا نماید و در میان قعده کند باز رکعت اخیره بدون

ضم سوره ادا نماید مختار متاخرین همین است و در بحر زخار میگوید که در میان قعده

نکند بلکه بعد از دو بنشیند و بعضی جمع اشتی شرح وقایه این مختار امام اعظم میگوید مسئله اگر

سهواً اسلام نماز بدهد امام یا منفرد نماز فاسد نیست اگرچه بنیت قطع باشد لیکن

سجده سهو لازم است و اگر مقتدی باشد سهو هم لازم نیست و اگر لاحق باشد حکم در

مقتدی است و مسئله مسبوق مذکور شد مسئله اگر در قرارت توقف شد بجهت

طلب یا بعد مقدار ادای کنی یعنی قدر تسبیحه سجده سهو لازم آید علی ما فی البدایع و اگر

در عین قرارت تفکر بکند لازم نمی آید علی ما من الذخیره مسئله چون آیتی را مکرر

ظاهر است که لازم نباید لیکن اگر تکرار همان لفظ بکند قیاس آنست که لازم آید

مسئله چون سهو از قعده اولی شد اگر قریب قیامست قائم شود و سجده سهو

بجا آرد و اگر قریب قعود است عاید گردد و حاجت سهو نیست در اصح روایات

و علیه اکثر المشایخ و قیل یسجد له و در قریب روایات مختلف است بیک روایت تا زانو

قریب قعود است چون زانو برداشت قریب قیام شد و بروایتی تا نصف پایین

هر دو برابر شده است یعنی تا رکوع نرسیده است قریب قعود است و الا

وهو الاصح علی ما فی الکافی و جماعتی برانند تا تمام قیام نکرده است عود کند و هو الاصح
علی ما فی التبیین و در مبسوط این ظاهر الروایة گفته است فی فتح القدیر انه ظاهر المذهب
پس بنا برین تحقیق تا تمام نیاورده است عود لازمست و تحقیق سابق قریب
در حکم آن کرده است و این مروی از ابی یوسف است لیکن اصحاب متون اکثر مشایخ
همین اختیار کرده اند مسئله و در صورتیکه عدم عود واجبست اگر عود کند نماز فاسد شود
علی الاختلاف السابق و نزد کسی که فاسد نمیشود سجده سهو لازمست اما در صورتیکه
قائم شده تمام بعده عود کرد جمهور برانند که نماز فاسد شود و هو الاصح علی ما فی
الزیلعی و غیره لیکن شیخ ابن همام در فساد سخن دارد و راجح عدم فساد میگوید و در
بحر رائق میگوید که اگر عود کند بعد از قیام تمام از روی خطا از بعضی تشهد بخواند
و صحیح آنست که نخواند و برخیزد و حق آنست که فاسد نمیشود انتهی مسئله و در نفل و
سنتها چون قعده اولی فراموش کرد تا رکعت ثالثه سجده مقید نکرده است باز گردد
در حکم فرض است ذکره فی البحر الرائق مسئله و قتیکه قعده اخیره فراموش شد یا در
رکعت خامسه رباعی و رابعه در ثلاثی و ثالثه در ثنائی ضم نکرده است عود کند
سجده سهو بجا آرد و اگر سجده کرد فرض باطل گردد و بعد از آن ششم ضم کند نزد امام محمد
قال المجتهد علیه الفتوی بمجرد سر نهادن نزد ابو یوسف ثمره خلاف در صورتی

در سجده اگر وضو شکست و رفته وضو کرد و بعده یاد آمد که قعده اخیره نکرده بود نزد محمد قعده
بکند نماز تمام شود و نزد ابو یوسف نماز شکست قابل اصلاح نیست مسئله اگر بعد از قعده
اخیره بسهو برخاست تا سجده نکرده است بنشیند و سلام گوید و اگر بسجده مقید کرده است
دو رکعت تمام کند و بر هر دو تقدیر سجده سهو کند که تاخیر سلام موجب سهو است
کما هو المختار فی البحر الرائق وغیره مسئله هر که اشک شد که چقدر رکعات کرده است
پس اگر مرتبه اول است استیناف کند یعنی از سر گیرد و اگر نه فکر کند بر هر چه
دل قرار دهد بدان عمل آرد و اگر نیابد بر کمتر مقرر کند و بر وی بنا نماید و مراد از اول آن
در تمام عمر است بعد از بلوغ کما علیه اکثر المشائخ ذکره فی الخلاصة والخانیة والظهیریة
وعلیه الزیلعی و امام سرخسی گوید که سهو عادت او نیست و فخر الاسلام میگوید
که اول مرتبه در هر نماز است و این مختار ابن الفضل است کما فی الظهیریة وغایة البیان
چون از مسائل ضروریه و واجبات فارغ شدیم سخن نماز بیان کنیم بابد التوفیق

بیان صفت نماز

چو سنت ادای شوی مقتدا دوش تکبت تسمت دد ۱۳ رمی
وقت تکبیر افتتاح سنت باید که ابهامین برابر دو گوش رسند و رفع یدین اگر ترک کند
اثم شود بعضی گویند که اثم و قیل است که عادت کند این مختار شیخ ابن همام است
میگوید الا لازم آید که واجب باشد صاحب بحر رائق میگوید که صحیح آنست که ترک

ترک سنت مولکن نیز گنهگارست لیکن کم از گناه ترک واجب شود مسئله میباید
وقت تکبیر انگشتان دستها بر حال خود باشند نه کشاده کند و نه مضموم سازد و
تمام کف دست با انگشتان مستقبل قبله باشند ذکره فی البحر الرائق وغیره مانند
بیل کشتی وقت بستن فرود آرد ذکره فی الخزانة الروایة وارسال نکند بلکه زیر ناف
چنانکه باید وسر وقت تکبیر فرود نکند که بدعت است ذکره فی المبسوط مسئله پیوسته
به تکبیر رفع یدین نماید این مختار طحاوی و شیخ الاسلام و قاضی خان و خلاصه و تحفه و
بدائع و محیط است امام بقالی گوید قول ائمه اصحاب ما همین است و تفسیر این قاضی خان
گروهیست که بدایت تکبیر ببدایت رفع یدین مقارن باشد و ختم او بختم آن که و
متصل بود و جماعت بر آنند که رفع باید که سابق تر تکبیر باشد و در مجمع این قول امام
و محمد میگوید و در غایة البیان این منسوب باکثر علمای ما است کند و در مبسوط میگوید
این مذهب اکثر مشایخ است و در هدایه این هو الصحیح میگوید قال الفقیه
ابو جعفر یستقبل بطون کفیه القبلة فاذا استقر
فی موضع محاذات الابهامین شحمة الاذنین کبر قال الامام
السرخسی علی هذا عامة المشایخ وناخذ به کذا فی الغیاثیة
و بقول بعضی بعد از تکبیر رفع کند مختار محققین متاخرین اول است و بعضی محققان ثانی را

ترجیح داده اند و در احادیث صحیح از ترمذی و غیره کان یقوم بلا تکبیر
تا سید این قول ظاهر است و اگر رفع فراموش کند بعد از تکبیر بقولین سابقین مرفوع
نماید که محل فوت نشده و اگر در اثنای تکبیر یاد آمد مرفوع سازد و اگر تا تحریمه ابهام
تا بالی نرسید معتد درست است زیرا که اینجا باید که دو دست بر دارد و در روایتی تا سینه
بر دارد و بر امام سنت است که تکبیر با آواز بلند گوید بمقداری که مردم سماع کنند تا مقتدی
و منفرد در حق ایشان اخفا است جهر مسنون نیست مسئله وقت تکبیر سر فرو بردن
ممنوع است ذکره فی الخلاصة و البحر الرائق در وقت قیام بحالی باشد که نظر بر محل سجده
ماند و از سر فرو نمودن منع است ذکره فی الشرعیة لیکن از حدیث علی و التسلیم
مستفاد میشود که افضل نظر انداختن بمحل سجده است بلکه بهتر است بعد تأمل
صحیح مشهور مذهب اول است والله اعلم و او وضع یدین زیر ناف سنت است
و کیفیت او آنست که بگیرد و نهد دست چپ بخنصر و ابهام دست راست و نهد
سه انگشت بر بالای بند دست که پر او باطن دست کف است باید که بظاهر کف چپ
باشد ذکره فی الظهیریة والخلاصة و قال استحسنه کثیر من
المشایخ و هو المختار کما فی البحر الرائق و غیره اما زن باید که
در میان سینه نهد مسئله وضع میباید که بعد از رفع متصل باشد و میان تکبیر

ارسال نکند چنانکه در صلوٰة مسعود میگویند دستها چون پاهای بطریوار دو چند
بیل گشته فرو برده وضع کنند و بعضی روایات ارسال آمده لیکن مختار
در اکثر کتب اوست که ثنا خواندن یعنی سبحانك
اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك
بر همه سنت امام باشد یا مقتدی یا منفرد لیکن وقتیکه امام قرأت بجهر
شروع کرده مقتدی نگوید که محل استماع واجب است ذکره فی الذخیره وقال هو
الصحیح و مسبوق و مرتبه در غیر انوقت بگوید یعنی درهنگامیکه داخل نماز امام
شود و باز چون بجهت قضای مافات برخیزد هم بگوید کذا فی البحر الرائق اما
توجیه یعنی وجهت وجهی للذی فطر السموات الخ تا مشرکین پس نزد امام
اعظم سنت نیست خلافا لابی یوسف والصحیح عنده انه یقول ذلك
بعد الثناء و ظاهر احادیث صحیحه آنست که آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم
وجهت الی آخره میخواندند در فرض و نفل و ثنا اکثر در تهجد وارد است و عمل فاروق
رضی الله عنه در فرض بوده و بعضی روایات حدیث جمع در ثنا و توجیه در مکتوبه
نیز واقع است و توجیه تکلف نیست مسئله چون مقتدی بر کوع امام رسد ثنا خواند بر تقدیریکه
رکوع فوت نشود واگر نه از وی ساقط گردد و متابعت امام واجب شود

كذا فى نصاب الفقه قوله ول تعوذ يعنى اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم گفتن بعد از ثنا سنت است و این عبارت مختار اکثر مشائخ است و بعضی
استعیذ باید گفته اند لیکن متاخرین قبول نه کرده اند و بعضی بر وفق آیه السمیع العلیم میکنند لیکن
در بحر رائق لاینبغی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام اعظم و امام محمد پس
مسبوق وقت قرارت خود بگوید نه مقتدی که بر وی قرارت نیست خواه مؤتم
باشد خواه مسبوق خلافا لابی یوسف فانه عنده تبع للثناء
وللقراءة ایضا فیاتی به المسبوق علی قوله مرتین کما فی
البحر الرائق قوله بسم الله الرحمن الرحیم بر فاتحه در هر رکعت سنت است نزد
اکثر مشائخ مذهب وهو المختار من الروایة فی جمیع کتب الدرایة
وفی الکافی وهو قول ابی یوسف ومحمد وروایة عن الامام
وهو اقرب الی الاحتیاط وفی الکفایة انه حسن اتفاقا و
من زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطا
فاحشا وصحح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب فی
رکعة وتبعه ابن وهبان وقال الوجوب قول الاکثر لیکن متاخرین
قبول نه کرده اند اما بر سوره خواندن سنت نیست نزد امام اعظم و ابو یوسف

وابو یوسف خلافاً لمحمد قال فی البحر الرائق والخلاف فی الاستنان
اما عدم الکراهة فمتفق علیه ولهذا صرح فی المجتبی
والذخیرة بانه ان سمی بین الفاتحة والسورة کان حسناً عند
ابی حنیفة سواء کانت السورة مقروءة سراً او جهراً قال فی
المضمرات وعلیه الفتوی وهو المختار وبهذا ظهر ضعف
ما فی العیون وغیره انه مکروه ورجحه المحقق الشیخ ابن الهمام
وتلمیذه الحلبی لشبهة الخلاف فی کونها آیة من کل سورة
انتهی و در جندی از غیاثیه نقل میکند و تسمیه بینهما عند محمد
وهو المختار و از محیط نقل میکند که نزد امام اعظم مستحسن است و در قنیه از عین الائمه
نقل میکند که واجب است تا آنکه سجدهٔ سهو بترک آن لازم می آید لیکن صاحب بحر رائق
این را بعید شمرده است و امام در صلوة جهریه تعوذ و تسمیه خفیه بخواند که سنت
نزد امام اعظم همین است دوم تکبیرات انتقالات سنت الا آنکه امام
جهر گفتن نیز سنت است و در بحر رائق میگوید که مقتضای دلیل یعنی عدم ترک
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم آنست که واجب باشد و این مکروه است
از امام اعظم است و آن در دو رکعت ده تکبیر میشود سوم تسبیحات رکوع و سجود

سنت یعنی سه مرتبه گفتن سُبحانَ رَبِّیَ العَظیم در رکوع و سُبحانَ
رَبِّیَ الاَعلی در سجود سنت و ابو مطیع بلخی میگوید که این قدر فرض ست هر که از سه بار
کم گوید نمازش جایز نیست لیکن متاخرین این سخن را رد زده بعضی می گویند که سه مرتبه واجب ست
تا آنکه اگر ترک کند عمداً نماز مکروه تحریمی میشود و اگر سهواً کند سجدهٔ سهو بجا آرد و
جمهور برا اینند که توقف مقدار تسبیح یک واجب ست اگر عمدا ترک کند مکروه تحریمیست و اگر
سهواً ترک آرد سجدهٔ سهو لازم ست و اما ترک تسبیحات کلاً و بعضاً مکروه تنزیهیست
ذکره فی البحر الرائق وغیره و این ادنی مرتبه سنت ست و افضل و مستحب آنست که زیاده از ثلث گوید
لیکن ختم به وتر یعنی پنج یا هفت یا نه کند بعضی از ده زیاده منع کرده اند لیکن خلاف
ظاهرست این در حق منفرد ست اما امام نهایت تا پنج بگوید تا مقتدیان ملول نشوند
و اگر امام زیادتی رکوع وغیره کند بجهت کسی می آید اگر رعایت شناسا ممنوعست تا آنکه
خوف کفر گفته اند و اگر جهت بعید باشد جایز ست بلکه ثواب ست لیکن باید که از پنج زیاده بار
نکند که سبب ملال مقتدیانست این مسئله در بحر رائق مفصل ست آنچه مذکور شد تطبیق او.
در روایات میتوان و اسمعین سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه گفتن وقت سر برداشتن
از رکوع سنت و ربنا لک الحمد گفتن افضل ست در اکثر روایات و در فتاوی صوفیه استماع ما
اختیار نموده و ترجیح داده فی الحلیه ترک او در بعضی روایات مفسد نماز ست فی کره فی خزانة الروایة

فی خزانة الروایة عن کنز العباد و حاشیة السراجیة و ترغیب الصلوة و بین وجهه
فی الشرح الالهدادی فی بحث العائد الی الموصول و امام برهمین کفایت کند چنانکه
مفتی الثقلین صدر الشریعة اختیار کرده اند و بروایتی از امام ابوحنیفه که تشریح ابن ملک
از شرح اقطع نقل مینماید امام جمع کند در تسمیع و تحمید یعنی اللهم ربنا و لک الحمد
نیز بگوید و این مذهب امام ابو یوسف و محمد است لیکن آهسته در وقت قیام گوید و در قیام
ظهیر میگوید که امام ابوبکر محمد بن فضل بقول صاحبین عامل بود و امام طحاوی نیز همین
اختیار نموده و در برجندی بعد از ثقلین مذکورین میگوید و هکذا نقل عن جماعة من المتأخرین
انهم اختاروا قولهما انتهی و ظاهر از احادیث صحیحه مسلم و غیره آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز فرض جمع میفرمودند و آنچه در توجیه آن بعضی علما گفته اند که در حالت انفراد
بود ظاهر الفساد است از جهت آنکه ادای آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مر فرض را تنها
در هیچ حدیث معلوم نیست و لهذا شیخ ابن همام بعد از توجیه مذکور میگوید الظاهر من الصحیح
ان ذلک ای الجمع بینهما فی عموم صلوته انتهی و در کتب مذکور است کان صلی الله علیه و آله و سلم
یواظب علی الجماعة کما فی غایة البیان و غیره لهذا راجح در مذهب وجوب جماعت است
کما صرح به فی البحر الرائق و نقله فی البدائع عن عامة المشایخ لانه ثبت المواظبة
من غیر ترک مع الانکار علی تارکه و مقتدی را بیاید اکتفا بر تحمید نماید بلا خلاف

بین اصحابنا علی ما فی الذخیرة و منقول در تحمید چهار لفظ است افضل آنها اللهم ربنا ولک الحمد
بعد از آن اللهم ربنا لک الحمد بعد از وی ربنا ولک الحمد است بعد از همه آنچه متعارف است یعنی
ربنا لک الحمد کذا فی البحر الرائق و فی البرجندی عن شرح الطحاوی ربنا لک الحمد هو
الاظهر و عن شرح البخاری ربنا ولک الحمد احسن و عن المحیط اللهم ربنا لک الحمد هو الافضل
و عن الکافی اللهم ربنا ولک الحمد هو الاحسن مخفی نماند که در احادیث صحیحه روایات اربعه
مذکوره بحسب اختلاف اوقات وارد است و هر چه در زیادتی ست چون دلالت بر
زیادتی معنی میکند بلا شبهه افضل است اما در حق منفرد روایات فقهی متعدد است یکی آنکه
کفایت بر تسمیع کند چنانکه ابو یوسف از امام اعظم رح روایت کرده لیکن در بحر الرائق میگوید
برین اعتماد نباید کرد که معلوم نیست تصحیح این دوم آنکه بر تحمید کفایت نماید این را
مفتی الثقلین تصحیح نموده و صدر الشریعه اختیار کرده و فی المبسوط هو الاصح و علیه
اکثر المشائخ و اختاره شمس الائمة الحلوانی و الامام الطحاوی و صححه فی البرجندی
سوم آنکه جمع کند در هر دو و صححه صاحب الهدایة قال صدر الشهید و علیه الاعتماد و اختاره
صاحب المجمع و غایة البیان قال فی البحر الرائق المرجح من جهة المذهب الاکتفاء
بالتحمید فانه ظاهر الروایة علی ما صرح به قاضی خان و المرجح بحسب الدلیل الجمع بینهما کما صححه
فی الهدایة و غیره و در قنیه میگوید وقت سر برداشتن منفرد تسمیع گوید در حالت قیام

...د در حالت قیام تحمید بگوید در ظاهر الروایة و هو الصحیح انتهی و برین تقدیر جمع بهتر باشد
بحسب ظاهر الروایة نیز مسئله اگر منفرد در حالت سر بر داشتن تسمیع نگفت در
حالت قیام نگوید ذکره فی جامع التمرتاشی و فی البرجندی التسمیع یأتی به حالة الرفع
بالاتفاق و اما التحمید فقیل حالة الاستقرار و قیل حالة الرفع و قیل حالة الانحطاط و الله اعلم

لی چهارم توقف در حالت رفع از رکوع و سجود سنت است
تها بقومه و جلسه تعبیر میکنند و در حدیث صحیح مسلم وارد است که پیغمبر صلی الله علیه
اله و سلم در حالت قیام از رکوع و جلسه بین السجدتین اینقدر توقف میکردند که صحابه
ان می بردند که فراموش کردند یعنی نماز را از غایت حضور در حدیث صحیح
اردست که رکوع و سجود آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بقومه و جلسه او برابر
دیگر و در حلبی میگوید که آنچه نسبت بامام ابو حنیفه میکنند که محض سر بر داشتن
...ت میکند عجب است و او از آن بریست که اصحاب او نص کرده اند هر که قومه و
...ترک کند گناهگار است و در بحر الرائق از شرح زاهدی و غیره نقل میکنند که وا...
...ه و جلسه و اطمینان و چنانکه هر عضو بمقام خود آید چنانکه گذشت و عبارت
...ر التنویر و تنویر قاطعیة نص وجوبست حیث قال و یجب الاطمینان فی
...کوع و السجود و قدر بمقدار التسبیحة و کذا الاطمینان ...

الرکوع والسجود وبین السجدتین انتهی وظاهر این دلالت میکند که تسبیح
در قومه وجلسه نیز یک تسبیح باشد لیکن در بحر الرائق مقدار بقدر سابق کرده این موا
حمل توان کرد اما دلالت احادیث سابقه بر قریب مساوات است فاضل و ...
میگوید که علما اختلاف کرده اند در مقدار رفع از سجود واصح آنست که تا وقتی
قریب نماز جائز نیست از هر آنکه در حکم سجدهٔ اولست و اگر بقعود اقرب
جائزست زیرا که متحقق میشود بآن سجدهٔ ثانیه انتهی از حضرت صاحب سلامت
آنچه در حواشی شرح وقایه نقل از بعضی میکنند که رفع بمقدار گذشتن باد کفایت
میکند از امام مروی نیست بلکه از جماعت مردانست یعنی تابعان ایشان و در ...
این اعتقاد وعمل هستند بالجمله اهتمام بسیار در قومه وجلسه هستند تا اگر ...
بتاکید تمام منع میفرمودند والله الموفق مقدار توقف زیاده از ...
در مذهب باقیه نمیشود وانقدر هست که اگر توقف نکند مکروه تنزیهی است و نزد امام
احمد حنبل تحمید در قومه وسوال مغفرت در جلسه فرضست پس ظاهر آنست که
اللهم اغفرلی در مذهب ما مستحب باشد خروجا من الخلاف فانه مستحب وفاقا کما فی البحر الرائق
وغیره وحضرت صاحب مکرر بقدر تشهد میفرمودند ظاهر او نظر مبارک حضرت
ایشان آمده باشد والله اعلم دال اول در وجود خواندن قعده اخیره

بعد از تشهد سنت است نزد جمیع علما الا امام شافعی که نزد ایشان فرض است
و کیفیت آن بطریقی که امام محمد ضبط کرده و از مذهب امام اعظم است اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و این موافق است به
صحاح سته یعنی بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابو داود و ابن ماجه و اهل مذهب ما
دیگر نقل میکنند لیکن اعتماد برین باید کرد والله اعلم تتمه درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم در تمام عمر یکبار فرض است داخل نماز یا خارج آن درین هیچکس از علمای ما
خلاف نیست نزد علمای حنفیه در وجوب آن هرگاه که بشنود از خود یا از غیر
تنبیه یعنی که از ترک آن فاسق گردد خلاف است بقول کرخی یکمرتبه درود
بعد از سماع اسم مبارک واجب نیست چون مکرر بشنود مستحب است و بقول طحاوی هر مرتبه
واجب است و محیط این را اصح گفته و درین قول اختلاف کرده اند اگر در مجلس واحد مکرر بشنود
تداخل در وجوب میشود یا نه در کافی اول را اصح گفته و در مجتبی ثانی را اصح گفته
و فرق کرده است میان تکرار اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس واحد
و میان تکرار اسم الله تعالی در مجلس واحد ازین حیثیت که کفایت میکند از شنونده

ثنای واحد بر اسم جل جلاله و اگر ترک میکند ثنا را باقی نمی ماند بر ذمه مشغول نشده و تعیین

بخلاف درود و که آن بر ذمه باقی ماند زیرا که هر وقت وقت ادای ثنا نیست و هر

چراکه از حقوق العباد است ۱۲

وقت قضا چنانچه قرات سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس الائمه

سرخسی قول کرخی اختیار نموده راجح کرده است و میگوید که اجماع بر استحباب در حال تکرار

است و قول طحاوی مخالف اجماعست صاحب بحر الرائق میگوید اگر نقل اجماع

تمام شود این ارجح است و الا قول طحاوی اختیار اولی است شاید امام سرخسی از

وجوب فرض کمال که در ده تار و نموده است مراد او وجوب مطلق است انتهی مصلحه

دال دهم دعا خواندن بعد از درود سنت است اما باید که بالفاظ قرآن یا

حدیث باشد مثل رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

بارخدایا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و احسن احادیث صحیحه چنانکه مجموع اصحاب صحاح

و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ ۱۲

غیر از بخاری روایت کرده اند آنست اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ

وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَفِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ

بگوید که بعضی بعین این واجب گفته اند تا آنکه نماز بسبب این اعاده فرموده اند و پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر صدیق رضی را بالتماس او این دعا آموخته اند اَللّٰهُمَّ

اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيْرًا وَّلَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ فَاغْفِرْ لِي

فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم
رواه البخاری والمسلم والترمذی والنسائی ونعتها حدیث ...
... صلوة ولم یدع فیها للمؤمنین والمؤمنات فهی خداج بالر ...
اللهم اغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات خواندن سنت فرموده اند کاتب حروف در
... الا و راد ادعیه دیگر ایراد نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن
... حالت امامت بر قدری کفایت کند که ملال نشود والف در آخر عبارت
... آمین است که گفتن آن خفیه بعد از تمامیت فاتحه در همه نمازها بر هر مصلی
... اتفاق سنت است مگر بر مقتدی وقتیکه قرائت امام نشنود و در لفظا ولغات
... مد ... است اشهر و افصل مد و تخفیف است و اگر مد و تشدید بگوید نماز فاسد
... ... فی البحر الرائق هویدا باشد که آنچه در ابیات ثلثه از فرائض
... واجبات و سنن بود و مذکور شد الا آنکه در سنن مذکوره مولف ابیات اسم کفا
... کرده است از مر آنکه سنن دیگر هست در کتب متداوله و مستحبات نیز ورای ا
... مذکور است در کفایة المؤمنین و عیون و غیرها مسطور نمایم و از ذکر آن بعضی
... اختصار باسبق و قائمی کلی حاصل آید فصل در عیون المسائل که مصنف

دعوی ایراد مسائل منفی به کرده است میگوید که سنت در تکبیر اول پنج چیز است
اول برداشتن هر دو دست دوم رو آوردن هر دو دست جانب قبله سوم
گشاده داشتن انگشتان هر دو دست بر عادت چهارم بلند گفتن امام تکبیر را پنجم متصل
گفتن مقتدی تکبیر با امام و آن نزدیک امام اعظم چون امام بهای الله رسد
مقتدی شروع کند و نزدیک صاحبین چون برای اکبر رسد شروع کند انتهی
و در کفایة المؤمنین و ستها بسوی قبله داشتن مستحب گفته است و مستحب در این
هشت است اول شروع کردن امام چون قد قامت مؤذن مرتبه اول بگوید
دوم برداشتن هر دو دست برابر نرمهای گوش چنانکه هر دو سر انگشت با نرمها مساس
کند مردان او زنان تا بر کتف سوم برآوردن هر دو دستها از آستین مردان را
چهارم اول دستها برداشته بعده تکبیر گفتن نزد بعضی متصل تکبیر چنانکه گذشت
وجه قول اول آنست که در برداشتن هر دو دست دنیا و آخرت از دل برد
و در تکبیر عظمت الهی در دل آرد چنانکه در کلمه توحید وجه قول دوم آنست که در کلمه
چون دو قول سنت جمع نمیتواند کرد و اینجا بزبان تکبیر میتوان گفت با آنکه
از دل ما سوی الله برآورده شود و هر دو دست هم توان برداشت چرا که یکی قول
و یکی فعل است لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا لیکن اول آسانست و مختار

صاحب عیون و هدایه و بحر الرائق است اگرچه بقول دوم بسیار رفته‌اند بعضی
ترجیح نیز داده‌اند بهر چه موافق کرد عمل آید قدم منفصل پنجم و ایضاً سنت است
آنکه تکبیر تعظیم کند چنانکه در الف الله بجهت عظمت در لام الوهیت در ها هیبت الهی
ملحوظ باشد ششم لام الله را مفخم گوید یعنی پر هفتم رای اکبر بسکون گوید هشتم
دستها متصل تکبیر بند و در روایتی فرو گذارد والاول اصح کما مر و مکروه در تکبیر
ده است اول مد کردن بود و آن چهار محل است در الف الله در الف اکبر و با اکبر و رای
اکبر اگر سهواً باشد نماز مکروه تحریمی میشود و در روایتی شرح صحیح نیست و اگر عمداً باشد
کافر گردد و مد لام الله اکبر بسیار کند مکروه تنزیهیست و اندکی صحیحست چنانکه گذشت
دوم سخت کشاده کردن انگشتان وقت برداشتن دست سوم بسیار پیوسته کردن
آنها چهارم سست بستن وقت برداشتن دست بعد از آن پنجم پشت دست بجانب قبله کردن
ششم کفها مقابل روی خود کردن هفتم رو سوی آسمان نمودن هشتم
در آمدن نماز باکسی که مع او غائط است نهم تکرار کردن تکبیر دهم زیاده کردن
تکبیر بلفظی دیگر کذا فی العیون و فی البحر الرائق کل لفظ سوی لفظ
التکبیر مکروه تحریماً کما سبق و در کفایة المؤمنین گفته که استحباب تکبیر
گفته که در آنوقت است اندکی سر نگون کردن لیکن در خلاصه و غیره گفته و لا یطاطئ

را سه وقیل هو بدعة کما مرّ و در کفایة المؤمنین مکروهات گفته و
درون آستین نشستن و بالاتر از کوشتن دن یا برابر کتف برداشتن فصل مسنون
در قیام سه چیزست اول کف دست است بر پشت کف دست چپ گذاشتن
و با بهام و خنصر حلقه کردن چنانکه گذشت دوم سبحانک اللهم تا آخر خواندن در
اول فرض و نفل سوم و چهار کانی نفل در رکعت سوم نیز خواندن مستحب در این چهار است
اول استاده شدن وقت گفتن حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف در قیام
مرد را و زنان را بر سینه سوم نظر داشتن در حالت قیام بر جای سجده گاه چهارم جدا کردن
میان دو پای مقدار چهار انگشت کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین دست بر ناف
بستن و سجده گاه دیدن سنت گفته است و مکروه در قیام یازده است اول تکیه
داشتن دست چیزی که منع سنت اعتماد کند والا مباح دوم تکیه کردن بر چیزی
بی عذر در فرائض و واجبات و سنن موکد و در نفل جائز است سوم در وقت ثنا زیاده
بر سبحانک اللهم در فرض ادعیه یا سوره خواندن و نزد یک امام اعظم و نزد یک ابو یوسف
چنانکه گذشت چهارم بلند خواندن ثنا پنجم وجهت وجهی تا مشرکین میان ثنا و تکبیره
خواندن پیش از نیت ششم دست بر تهی گاه نهادن هفتم رجهت کرفتن
از یکپا بپای دیگر هشتم سه کام بیابان دن بی عذری و این گروه تحریمیست و نزد یک

و نزد یک بعضی نماز فاسد میشود دهم بر پا ایستادن و چپ و راست بگوشه چشم نگریستن [illegible]
یازدهم تنها ایستادن امام در محراب یا جای بلندی بسبب کذا فی العیون و در
غایة المبین هم مستحب گفته است شاید مراد قبل از نیت باشد و در کتاب فرجه با
زیاده از چهار انگشت داشتن و ضم کردن هر دو پای و دست بالا از ناف بستن و
دست چپ بالا داشتن و لقمان گذاشتن و چپ و راست جنبیدن و باز بر پاشنه پای ایستادن و
بر یکپای ایستادن و قدم بر قدم نهادن و بر سر انگشتان ایستادن را مکروه داشته اند

فصل مسنون قرائت پنج چیز است اول تعوذ بعد از ثنا گفتن دوم تسمیه خواندن سوم
آهسته خواندن هر سه چیز امام و منفرد را در اول فرض و نفل چهارم آمین بعد از فاتحه آهسته
گفتن امام و منفرد و مقتدی را در جهریه فقط پنجم دراز کردن رکعت اول نماز فجر
و مستحب هفت چیز است اول از سه آیه زیاده خواندن دوم با ترتیل یعنی با اظهار مخارج
بوفق قاعده عرب قرائت خواندن سوم رعایت وقوف چهارم تدبر کردن [illegible]
خشوع دل است بمعانی قرآن و اگر نه بالفاظ آن ششم در حضر طوال مفصل در فجر و ظهر
و اوساط مفصل در عشا و عصر قصار مفصل در مغرب خواندن هفتم در سفر هرچه میسر آید
کذا فی العیون و در کنز قرائت مذکوره مسنون گفته است و در تعیین مفصلات اختلاف است
قال فی البحر الرائق والذی علیه اصحابنا من الحجرات الی والسماء

ذاتِ البروج طوالٌ ومنها الى لم يكن اوساطٌ ومنها الى آخر القرآن قصار وفي المنية عن القدوري انّ الظهر كالعصر يعني في قراءة الاوساط
وامّا عدد الآيات ففي الجامع الصغير انّه يقرأ في الفجر سوى الفاتحة اربعين او خمسين او ستّين وفي رواية الى اربعين فقط وفي رواية الحسن الى مائة وفي الظهر مثله على ما في الجامع الصغير وفي الكافي دون ستّين الى اربعين وجه الكل انّ المائة غاية الزيادة والاربعين نهاية النقصان وما بينهما بينهما وامّا في العصر والعشاء فعشرون في الاوليين كما في المحيط او خمسة عشر كما في الخلاصة وهو ظاهر الرواية على ما في قاضيخان وامّا في المغرب فخمس آيات واختار في البدائع عدم التعيين بل هو مختلف باختلاف الوقت والامام والقوم وبالجملة ينبغي ان يقرأ ما يخفّ على القوم اكثرهم ولا يثقل عليهم بعد ان يكون على التمام انتهى مختصراً والمراد بالتمام ما هو السنّة كما صرّح به الشيخ ابن همام في فتح القدير

دو غير فجر مساوات قرائت درميان هر دو ركعت مستحب نزد امام اعظم وابويوسف

خلافاً لمحمد فانه قال يستحب التطويل في الاولى بل يسنّ قال بعضهم الفتوى

على قول محمد والمستفاد من البحر الرائق ان الفتوى على قولهما واما در تجرير
اتفاق بر آنست که تطویل اولی مستحب بلکه مسنون ست بقدر ثلث و تکبیر یا بقدر
ضعف اما تطویل رکعت ثانیه بر اولی مکروه ست بالاتفاق اگر تا سه آیت
باشد و یا دون آن و معافست مکروه جائیکه تطویل در عمل آن سرور صلی الله علیه و آله
آمده مثل سبح اسم و هل اتی در عیدین و جمعه که آن سنت ست کما فی البحر الرائق
و فی المحیط لو اطال الاولى لكي يدرك القوم لا بأس به
اذا كان لا يثقل على القوم قال في البحر الرائق فالتطويل لكي يدرك
يقصد الخير ليس بمكروه چهارم مستحب ست خواندن سوره فاتحه در دو رکعت
اخیر فرض پنجم سر فاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن کذا فی العیون و اکثر کتب
تسمیه قبل از فاتحه مسنون فرموده اند چنانکه گذشت ششم دفع کردن سرفه چندانکه
تواند هفتم پوشیدن دهن وقت فازه کذا فی العیون و غیره و در کفایة المؤمنین
دفع فازه نیز مستحب ست که لب زیرین بدندان بگیرد یا به پشت دست چپ دهان
بپوشد و در بحر الرائق از خلاصه مذکور ست که با امکان دفع بدندان اگر دهن
بدست یا به پارچه بپوشد نماز مکروه گردد و دیگر معلوم باشد که دفع سرفه و فازه
در تمام نماز مستحب ست بی خصوصیت رکوع و سجود و قرارت فقط در عیون ظاهرا

تقریبی باشد که اگر در قرارت ظاهر بشنود والله اعلم و در کفایة المومنین از مستحبات
قرارت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات
در قرارت بست و هفت ست اول بلند خواندن چیزی که آهسته فرموده اند
دوم شمردن آیتها با انگشتان چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تنحنح کردن
بیعذر اگرچه حرف ظاهر نشود چهارم پوشیدن دهن وقت قرارت پنجم داشتن
چیزی در دهن وقت قرارت که مانع ترتیل باشد ششم تمام کردن در رکوع هفتم
خواندن قرآن در غیر قیام هشتم شتابی کردن در قرارت چنانکه طریقه سنت مرعی
نباشد اگرچه برعایت قوم باشد نهم تعیین کردن سوره در نماز چنانکه غیر آن نخواند
دهم جمع کردن دو سوره در رکعت و جهیکه یکسوره درمیان باشد در یک رکعت و
نزد بعضی در دو رکعت نیز مکروه است مطلقا و در بعضی روایات اگر سوره طویل
درمیان باشد مکروه نیست که در حکم دو سوره قصیره است ذکره فی البحر الرائق
یازدهم انتقال کردن از یک آیت به آیت دیگر اگرچه درمیان سوره باشد یعنی اگر
معنی فاسد نشود و اگر نه لایجوز است کما مر دوازدهم تقدیم سوره متاخره
بر متقدمه اگرچه در دو رکعت باشد کذا فی العیون و اگر سهوا باشد مکروه نیست
ذکره فی خزانة الروایة و در بحر الرائق میگوید اگر سهوا در اولی قل اعوذ برب الناس

قل اعوذ برب الناس خواند و در ثانی نیز همین بخواند و امثال این در فرض مکروه
اما در نوافل باک ندارد سیزدهم دراز کردن رکعت دوم بر رکعت اول بمقدار
سه آیت باعتبار کلمات در فرائض چهاردهم توقف کردن بر آیه رحمت یا عذاب
امام را و مقتدی را مطلقا و منفرد را در فرائض پانزدهم دراز کردن امام نماز را
اگر بر قوم گران آید وقتی که مخالف سنت باشد شانزدهم تخفیف کردن امام
بخلاف سنت برعایت قوم هفدهم محتاج ساختن قوم را بجواب یعنی
بعد از مقدار واجب امام را رکوع نکردن هجدهم خواندن مقتدی قرائت
پس امام نوزدهم خواندن امام آیت سجده در نماز سریه مگر آنکه در آخر باشد
مگر خواندن آیتی از جوفی از اندوه در فرائض بیست و یکم خواندن آخر سوره
در رکعتی و آخر سوره دیگر در دیگری نزد اکثر علما و صحیح نزد قاضی خان
عدم کراهت است اگرچه ترک افضل است کذا فی البحر الرائق بیست و دوم خواندن
سوره قصیره در دو رکعت بتقسیم یعنی از قصار مفصل لا بهر اراد فرائض باشد
بیست و سوم اقتصار کردن بر فاتحه و یک آیه قصیره یا دو بیست و چهارم تکرار سوره
در یک رکعت از فرائض در دو رکعت نیز کسی اکه می آید بیست و پنجم گفتن مقتدی
صدق الله وبلغت رسله نزدیک آیت بیست و ششم خواندن

با لحان و سرود یا بغیر لهجهٔ عرب نشستن و هفتم خواندن از مصحف در نماز کذا
فی العیون و در کفایة المؤمنین بسیار آهسته خواندن چنانکه یکان یکان حرف جدا شود
و تغنیه خواندن و شکسته خواندن مکروه گفته و تکرار کردن آیه مطلقا مکروه شمرده است

فصل مسنون در رکوع ده چیز است اول تکبیر پایان رکوع کردن دوم بلند
گفتن امام تکبیر را سوم گرفتن زانوها وقت رکوع چهارم سخت کشادن انگشتان
در ان زمان پنجم سه بار تمام ساختن تسبیح در ان ششم هر که طا را ادا کردن نتواند سبحان
ربی الکریم گوید هفتم تسبیح آهسته گفتن هشتم قومه کردن بعد از رکوع نهم
در وقت سر برداشتن امام سمع الله گفتن و مقتدی را ربنا و لک الحمد گفتن و منفرد را
جمع نمودن نهم بلند گفتن امام تسمیع را دهم در قومه قرار گرفتن هر عضوی در محل
خویش کذا فی العیون و قد عرفت ان نفس الاعتدال واجب و التوقف مسنون و در
مجتبی که تصنیف امام زاهد است از مسنونات رکوع الصاق کعبین با استقبال
انگشتان بسوی قبله مسنون گفته است لیکن در حدیث صحیح و در کتب ظاهر الروایة
ظاهر نمیشود و ظاهر مراد از الصاق کعبین سوی کعب دیگر باشد چنانکه صاحب قاموس
در معنی لصوق گفته است پس اگر الصاق در وقت رکوع کند حرکت
لازم می آید با آنکه استقبال انگشتان بقبله نمی ماند و سنت قیام میرود که فرق

لذ و جه چهار انگشت مسنون ست و مؤید ماله قول نحویین سنا البناء للالصاق
یعنی القرب و در حدیث نیز الصاق الکعاب بمعنی القرب و المقابله و اقعست
پس مقابله کعب بکعب نیز اراده می توان نمود چنانکه تحقیق این مسئله در حواشی
بحر رائق کاتب بتفصیل مذکور نموده والله اعلم و مستحب در پنج چیز ست اول برابر
کردن سر با سرین و پشت دوم نظر کردن بسوی پشت پای سوم زیاده
از سه بار تسبیح گفتن منفرد را چهارم ورد داشتن بازو از شکم مرد را پنجم
فرو هشتن در قومه و مکروه در رکوع نوزده چیز ست اول واشتن هر دو دست
وقت رفتن برکوع دوم همچنین برداشتن هر دو دست وقتیکه سر از رکوع
برمیدارد سوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از تسمیع و سر برداشتن تکبیر گوید باز وقت
فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات آمده چهارم زیاده کردن در وقت تسبیح
یعنی در فرض بعضی ادعیه ماثوره خواندن پنجم تسبیح رکوع بلند گفتن
ششم نقصان کردن تسبیح از سه مرتبه هفتم ترک تسبیحات در دو هشتم ترک کردن
قومه نهم ترک کردن طمانینت در رکوع و در قومه دهم بلند کردن سر از پشت و
سرین یازدهم فرو کردن سر از و دوازدهم کف هر دو دست میان دو زانو
طلبق کردن یعنی جمع نمودن چنانکه در بعضی آثار آمده سیزدهم آوردن تسمیع

مستحب ۵

مکروه ۱۹

باتحمید در وقت رفتن بسوی سجده یعنی باید که در قومه تمام کند و اگر در وقت رفتن
تمام کند مکروه است چهاردهم منتظر بودن امام مرکسی آ و از تعلیل او میشنود پانزدهم
شمردن تسبیحات بانگشتان در اثنای نماز شانزدهم چسپانیدن بازو با شکم مرد انرا هفدهم
بر داشتن انگشتان پا از زمین درآن هیژدهم پیشی کردن مقتدی بر امام در رفتن
بسوی رکوع اگر امام را در رکوع دریابد و الا نماز فاسد شود نوزدهم پیشی کردن
در سر برداشتن کذا فی العیون و در فتح القدیر شیخ ابن همام و در بحر رائق شیخ ابن نجیم
دست کج کردن وقت رکوع چنانکه عوام میکنند مکروه گفته اند و در احادیث آمده است
که مثل سگ کمان داده و در وقت رفتن بسوی سجده نقدیم طرف یمنی بر یسری و
وقت برخاستن عکس آن از مستحبات در فتح القدیر و بحر رائق شمرده اند و در
کفایة المومنین از مکروهات رکوع تکبیر نگفتن و دستها بالا تا زانو داشتن و انگشتان فراخ
کردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم ندیدن برای رفتن سوی سجده جامه از زانو
بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون سجده چیزیست اول تکبیر فرود آمدن
بسجده دوم بلند گفتن امام تکبیر را سوم رعایت هفت عضا سجده کردن کذا
فی العیون و بالا از بحر رائق گذشت که این واجب است و هو المختار چهارم تسبیح
گفتن پنجم تسبیحات آهسته گفتن ششم تکبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

گفتن امام این تکبیر را هشتم در میان دو سجده جلسه نمودن نهم طمانینت در آن
کردن دهم انتقال کردن بسوی سجدهٔ دوم تکبیر مستحب در آن ده است اول
نهادن چیزی که قریب زمین است اول یعنی هر دو زانو پیش از دستها بر زمین نهد
بعد از آن دستها بعد از آن بینی بعد از آن پیشانی دوم وقت برخاستن بر عکس آن
سوم پیوستن انگشتان وقت سجده چهارم در میان هر دو دست سجده کردن پنجم
انگشتان دستها بسوی قبله کردن ششم تسبیحات منفرد را زیاده از سه گفتن بطاق
هفتم دور داشتن بازو از شکم و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین و آن را
و پیوستن این همه زنان را هشتم نهادن پیشانی و بینی هر دو بر زمین کذا فی العیون و
از بالا معلوم شد که واجبست و هو الصحیح نهم نظر کردن در حال سجده بسوی بینی و رخساره دهم
نهادن انگشتان هر دو پای بر زمین کذا فی العیون و در بعضی روایات نهادن پیشانی
و بینی از سنت مؤکده گفته اند و نظر بسوی پشت بینی مستحب فرموده اند و هر دو قدم نهادن
در بعضی روایات فرض گفته است چنانکه گذشت پس مراد از انگشتان جمیع شان باشد
که همه نهادن مستحب بالاتفاق و الله اعلم مکروهات در وی هفت است
اول برداشتن انگشتان پای از زمین دوم زیاده کردن بر تسبیحات از ادعیهٔ ماثوره
بعضی در فرض سوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر در سجده پنجم و

بر زمین اگر مسموع نیست ششم نهادن دو دست پیش از زانو بعد رسیدن هفتم برداشتن زانو
پیش از دست وقت برخاستن بعد رسیدن هشتم گردانیدن سنگریزه پیش از دو بار را
سجده نهم گشادن انگشتان دست وقت سجده دهم سجده کردن بر بند دستها بعد
یازدهم گسترانیدن زمین با آستین یا جامه برای خاک برای گرمی سردی دوازدهم چسپانیدن
شکم با ران و ران با ساق زمین مردانرا و دور داشتن آنها زنانرا سیزدهم پیوستن
بازو در بغل انبوهی مردانرا چهاردهم گسترانیدن هر دو ساعد بر زمین مردانرا پانزدهم
برداشتن دستها از زمین وقت سجده بعد رسیدن شانزدهم برداشتن زانو از زمین بعد رسیدن هفدهم
گردانیدن انگشتان پای از جانب قبله هیژدهم سجده کردن بر صورتیکه تامل در نظر
آید بی سر بریده نوزدهم ترک دون میان دو سجده جلسه بیستم نشستن بیک پای در جلسه
نشستن مانند سگ در آن بیست و یکم مربع نشستن در آن بیست و سوم نشستن بر
هر دو پای در آن این همه جلسها بعذری بیست و چهارم ترک کردن طمانینت در جلسه
بیست و پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن در سجده بعذری بیست و ششم پیشی
کردن مقتدی بر امام در سجده رفتن اگر امام در سجده بیابد و اگرنه نماز فاسد شود بیست و هفتم
برداشتن مقتدی سر پیشتر از امام باید دانست که سجده دوم مانند سجده اول است
مگر آنکه جلسه نباید کرد و بعد از آن وقت برخاستن برکعت دوم و چهارم کذا فی العیون

مخفی نماند که زیاده خواندن ادعیهٔ ماثوره در رکوع و سجود در احادیث صحیحه وارد
لیکن امام اعظم رحمه آنرا بر نوافل محصور فرموده اند چنانکه بیان آن کرده شد لیکن در احادیث
صحیحه مسلم که مشتمل بر ادعیه است لفظ صلوة التوبه وارد است چنانکه بالا در وجهت وجهی بعید
مذکور شد والله اعلم و یکی از عذرهای که در نهادن هر دو دست پیش از زانو در سجده و
برداشتن زانو پیش از دست وقت قیام فرموده اند که چون موزه پوشیده باشد جائز
ذکره فی البحر الرائق و غیره و در کفایة المومنین از مستحبات سجده کف پای او فتی که در نماز
نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی اساس المصلی لیکن در بحر رائق از خلاصه نقل میکند و
سئل قد مبه فی السجدة یکره انتهی پس ستر کردن اولی باشد با آنکه خالی از حرج
نیست و از مستحبات در کفایة المومنین ابریق در تسبیحات رکوع و سجود گفته است و مکروهات
سجده بیست اول تکبیر گفتن دوم چشم پوشیدن سوم سوی بینی دیدن چهارم تنها
مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام را تسبیح زیاده از سه بار گفتن وقتیکه بر قوم گران آید
شمرده است لیکن در بحر رائق پوشیدن چشم بجهت تحصیل جمع خاطر جائز داشته اند مطلقا و فصل
مسنون در قعده نشستن چند چیز است اول انتقال کردن از سجده بعد تکبیر گویان دوم بلند کردن امام
این تکبیر را سوم گسترانیدن پای چپ را و بر او نشستن چهارم استاده کردن پای راست
مرد از زانو را بر سرین نشستن و هر دو پای بجانب راست کشیدن پنجم درود

بر آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در قعدهٔ اخیره فرستادن بعد از تشهد پنجم
دعا کردن خود را و جمیع مومنین را بدعای مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم
آهسته خواندن تشهد و درود و دعا را و مستحبات در قعده هفت است اول نهادن
هر دو کف دست بر رانها دوم گسترانیدن انگشتان تا برسند بسر زانو سوم بر روی
انگشتان نشستن و پایها بجانب قبله چندانکه تواند چهارم گشاده داشتن
پنجم نگریستن بجانب کنار ششم پوشیدن هر دو پای بدامن نزد بعضی هفتم منتظر بودن
تا فارغ شدن امام کذا فی العیون و باید دانست که انتظار مسبوق تا فارغ شدن امام در فتح القدیر
و بحر الرائق واجب گفته اند تا آنکه نماز بجرد برخاستن بغیر ضرورت چنانکه گذشت مکروه
تحریمیست ظاهر همین است زیرا که متابعت امام تا خروج بفعل مصلی واجب گفته اند و بین اعتماد بر فتح القدیر
و بحر الرائق باید کرد مثل عیون و تیسیر الاحکام والله اعلم و توجه کردن انگشتان هر دو
پای در قعده خالی از اشکال نیست و لهذا چندانکه تواند بکند اگرچه در برجندی گفته که
متبادر از عبارت مختصر وقایه اینست که متوجه اصابع هر دو پای کند و توجه اصابع
بی تکلف حاصل نمیشود و در خلاصه و خزانة المفتین اصابع یمنی اصح است انتهی
و مکروهات در قعده ده است اول نشستن بر پاشنها دوم
بعضی بر سرین سوم مربع نشستن اما این همه ببرجندی چهارم

از تشهد یا درود و یا ادعیه پنجم گرفتن هردو زانو بدست ششم زیاده گفتن الفاظ تشهد و

هفتم مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح خوی از پیشانی پیش از سلام بعد

نهم بلند خواندن تشهد و یا درود و یا ادعیه دهم استادن مسبوق برای قضای ما سبق

پیش از سلام امام بعذری کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین از مکروهات فعلی نشستن بر هر دو پای

بعد از گستر اندن و هر دو پای بیکجانب کشیدن و سوی کنار ناظر دیدن و ادعیه بسیار خواندن

که بر مقتدیان گران آید و درود ناگفتن و بوقت سلام کتف نادیدن و گشاده کردن

از یکدیگر انگشتان را در وقتیکه بر ران می نهد سر انگشتان نگون کردن نیز مکروه است

و از مکروهات تشهد در عیون گید انی اشاره کردن بانگشت شهادت گفته است

و فی منیة المفتی یکره الاشارة بالمسبحة در خلاصه مضمرات گفته المختار انه لا یشیر

وَفِی الولوالجیة وَالتجنیس وَعَلَیهِ الفتوی لان مبنی الصلوٰة علی السکون

وَفی شرح الوقایة عَن الشافعی انه یشیر قال وَمثل هذا جاء عن علمائنا

ایضا وَفی الذخیرة انه یشیر بالسبابة عند الشهادة وفی درر البحار

یشیر بالسبابة وعلیه الفتوی وَفِی فتح القدیر بعد نقله عن محمد

فی کیفیة الاشارة بقبض خنصره والتی تلیها وتحلیق الوسطی

وَالابهام وَیقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف فی الامالی قال الشیخ

[illegible]

وهذا نوع لتصحيح الاشارة وعن كثير من المشائخ لا يشير اصلا و
هو خلاف الرواية والدراية وعن محمد ان ما ذكره في كيفية الاشارة
قول ابي حنيفة انتهى فقول الشيخ ابن همام خلاف الرواية دليل على ان
الرواية الصحيحة عن علمائنا الثلثة هي الاشارة كما نقله وقوله خلاف
الدراية ايماء على ما جاء في الاحاديث الصحيحة من صحيح المسلم وغيره
في التنصيص على الاشارة فانها كثيرة والمذكور منها في المشكوة المصابيح
سبعة والظاهر انها هي السنة كما في البرجندي عن الامام الزاهدي
انه قال اتفق الروايات عن اصحابنا ان الاشارة بالمسبحة سنة
وفي البحر الرائق عن المجتبى كما اتفقت الروايات عن اصحابنا جميعا
في كونها سنة وكذا عن الكوفيين والمدنيين وكثرت الاخبار
كان العمل بها اولى وفي الملتقط عن ابي نصير بن سلام ليس في
الاشارة اختلاف العلماء انتهى ولعله اراد اختلاف المحققين
من العلماء والمتاخرين منهم و در تحقيق اين شيخ رحمه الله صاحب [illegible]
رساله جداگانه نوشته اند وسنيت واستحباب آن مقرر نموده اند چنانکه رسالهٔ
در کتابخانهٔ کاتب موجود است اسد الموفق در فتح القدير گفته که در صحيح مسلم و [illegible]

[illegible]

کف یمنی و قبض اصابع آن واقع گشته جمع هر دو ممکن نیست شاید مراد آن باشد که اول
بسط کند بعد وقت اشارت قبض کند انتهی و مخفی نماند که این مستلزم عمل کثیر
هرگاه محض اشارت را جهت عمل در نماز مکروه گفته باشند این عمل کثیر محض جهت
تطبیق که ممکن ست بوجوه کثیره بدون این چنانکه در حواشی فتح القدیر نوشته شده چون
مجوز داشته شود والله المعین و وقت اشارت بالاتفاق وقت شهادت
قَالَ شَمْسُ الْاَئِمَّةِ الْحَلْوَانِيُّ يُقِيْمُ الْاُصْبُعَ عِنْدَ لَا اِلٰهَ وَيَضَعُهَا عِنْدَ
اِلَّا اللّٰهُ لِيَكُوْنَ الرَّفْعُ لِلنَّفْيِ وَالْوَضْعُ لِلْاِثْبَاتِ روزی بعضی دوستان از
فقیر استفسار نمودند که در التحیات وحده لا شریک نیست چه چیز باشد گفته شد و
وجه احتمال دارد یکی آنکه باشارت انگشت چنانکه در حدیث صحیح ست که بر شیطان
از تیر آهنی سخت کفایت نموده باشند دوم آنکه چون معراج از فرشتگان این کلمه
وارد شد و آنجا محل تکثیر نبود تا دفع کرده شود چنانکه در معارج النبوة و غیره آورده اند
که خطاب آمد بآن سرور صلی الله علیه و آله و سلم که ثنا بگو فرموده اند اَلتَّحِيَّاتُ
لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰتُ وَالطَّيِّبَاتُ حق سبحانه و تعالی فرمود اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ
اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض
نمودند اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ ملائکه گفتند اَشْهَدُ اَنْ

لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله انتهی و نکته در ترک عاصیان
یاد کرد صالحان بزرگان چنین گفته اند که آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکمال شفقت
خود در علینا داخل نموده و ذلک لیس ببعید فانه رحمة للعالمین

فصل اگر سلام سهواً در نماز باقیست چنانکه گذشت لیکن به سجود سهو بدین وقت
که در وصف نماز شبهه شود چنانکه تمام تمام انکار و اما در اصل نماز اگر شبهه شود چنانکه
گمان مقیم در نماز چهار کانی که من مسافرم یاد تر را که نماز او چیست یا گمان مسبوق
نهایت نماز خود درین صورت نماز را از سر گیرد و تکبیر تحریمه گوید انتهی و در بحر الرائق
مذکورست اگر مسبوق سهواً همراه امام یا قبل از و سلام گوید هیچ باک نیست و اگر بعد
از امام گوید سجده سهو لازم آید و اگر بی علم مسئله خطاً یا عمداً گوید نماز فاسد شود
چنانکه گذشت و **مسنون** در سلام دو چیز است سلام اول راست و سلام دوم
چپ و پیوستن مقتدی سلام خود را بسلام امام چنانکه در تحریمه **مستحب** در آن پنج چیز
اول گردانیدن روی بجانب راست و چپ چنانکه سفیدی رخساره دیده
طرف دیده شود دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سوم نیت کردن
امام بسلام مقتدیان را و فرشتگان حفظه را و نیت کردن مقتدی امام را
در هر جانبی که باشد و اگر پیش امام بود در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن

منفرد حفظه را چهارم بلند گفتن امام سلام اول پنجم آهسته گفتن سلام دوم
و مکروهات در وی بیست اول کفایت کردن بیک سلام دوم نهادن
گفتن امام هر دو سلام سوم بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیادت کردن
بر لفظ السلام علیکم و رحمة الله پنجم بر آمدن از نماز بر وجه سنت چنانکه حدث عمدا یا
یا سخن بود مطلقا یا فعلی دیگر هر چه باشد غیر از سلام مکروه است تحریما که موجب سلام
که واجب میشود چون از بیان مکروهات که در ارکان مخصوص است فارغ
شدیم مکروهات خارجه مذکور نمائیم که خصوصیت برکنی و وقتی ندارد فصل
جاهائیکه در ان نماز مکروه است یازده است اول زمین مغصوبه دوم مصلای مغصوبه
سوم بالای سقف کعبه معظم اگرچه ستره هم پیش باشد چهارم رهگذر عامه خلق
یعنی جائیکه غوغای مردم باشد پنجم در صحرای بی ستره اگر ملاحظه گذشتن کسی
باشد ششم جای غسل کردن هفتم گرمابه یعنی حمام و در بحر الرائق میگوید اگر در حمام
جای پاک باشد و صورت مقابل نباشد باک نیست هشتم جای ذبح کردن مواشی نهم
مزبله یعنی جائیکه خس و خاشاک جاروب جمع میکنند دهم جای نشاندن شتران
یازدهم پایگاه اسپان دوازدهم گورستان مگر جائی که برای نماز ساخته باشند
و قبری مقابل نباشد ذکره فی البحر الرائق سیزدهم در بتخانه چهاردهم در خمارخانه

جائیکه صورت حیوان باشد مگر آنکه سر بریده یا بسیار خرد باشد و اگر درمی که حائل وست باشد باک ندارد کذا فی العیون و در کفایة المومنین گفته نیست و در زمینیکه دران خصومت است یعنی ملک متشخص نشده و در زمین کفار مطلقا بی اجازت ایشان اهل کتاب باشند یا نه و در محل سکونت کافران غرفه مسجد یعنی بر بام آن و بر بامی که وقت نماز جنبد و در مسجدی که مقابل گلخن یعنی دیوار در میان نباشد و بر بامیکه فرود آن نجاست باشد و جای نشستن گاوان و گوسفندان کوچه کوچه که در و احتمال گذر در پیش باشد بی ستره و معبد یهود و نصاری و چون آتش باشد در پیش باشد در کنز این امیگوید مکروه نیست و در بحر الرائق میگوید درین اختلاف مشایخ و المختار انه لایکره و در خانه که خمر یا جرس باشد و در خانه که سگ باشد و در خانه که نرد یا شطرنج باشد و در مقامیکه بوی بد بیاید و مصلی چون بدبوی باشد اگرچه پاک بود و در خانه منقش و در خانه تاریک اگر نماز فرض باشد و ستره که نزدیک باشد و در آسیا خانه انتهی ما فی کفایة المومنین مختصرا و آنچه نزدیک ستره گفته حد گر نیست معلوم نشد در بحر الرائق میگوید که سنت آنست که زیاده نباشد دوری ستره از سه گز ازینجا مستفاد میشود که کم ازین مطلقا جائز باشد و بعضی از احکام ستره آنست که مستحب مقدار ذراع دراز باشد و سطبری انگشت باشد و تا ممکن باشد نخلاند و اگر محل فانکند بر جانبی از اندازد

و بروایتی از ابی حنیفه است جماعتی بر این اند و صحیح گفته اند باید که بیک جانب کند که مقابله حقیقی ممنوعست و ستره امام کفایت میکند و وقتیکه ستره نباشد اکثر مشایخ بر آنند که حاجت خط کشیدن نیست و نزد بعضی مسنونست بروایتی خط عرضًا مانند هلال کند و بروایتی طولًا امام نووی این اختیار کرده و شیخ ابن همام جزم بسنیت خط کرده که در حدیث ابی داود و ابن ماجه مطلق خط واقعست و همین است قول امام محمد و مختار شیخ ابن همام رحمه الله الموفق

فصل مکروهات جامه در کفایة المؤمنین میگوید که آن بیست و دو چیز است اول جامه لعل یعنی معصفر دوم جامه زرد یعنی مزعفر سوم جامه ابریشمی چهارم جامه که یعنی نماز درین هر دو مکروه است تا آنکه پوشیدن حرام است پنجم جامه باریک که بدن نماید و رای محل عورت و زنان را در مثل این جا بر است ششم جامه مغصوب هفتم جامه جهودان هشتم جامه ترسایان نهم جامه کافران دهم با موی سفید ابریشمی یازدهم بجامه کهنه با وجود نو دوازدهم بجامه کمینه با وجود اعلی سیزدهم سر برهنه چهاردهم بکلاه با وجود دستار پانزدهم به پیراهن تنها با وجود ازار شانزدهم با ازار تنها با وجود پیراهن هفدهم جامه زر چکن هژدهم با زر کمر نوزدهم با اسلحه محلی بزر بستم بجامه هندوی با وجود جامه پارسی بست و یکم با چادر که بر کتف بود و دو طرف او آویزان باشد در فتح القدیر میگوید داخل است آنچه بر کتف می اندازند و قبای آستین می پوشند لیکن در بحر الرائق میگوید خلاف المتأخرون

والمختار انه لا یکره انتهی ظاهر امر او نفی کراهت تحریمی باشد زیرا که حکم بکراهت در نهایه
از مبسوط آورده است و دلالت بر بی پروائی میکند ترک فضیلت است
یعنی بر کتف قبا انداختن بست و دوم در جامه کسی بی نماز نیست بیست سوم
چادر بر سر مانند زنان کردن **فصل** مکروهات عامه یعنی غیر مختصه برکنی در کفایه
سی و سه گفته است لیکن سه از آن بالا مذکور شد و نهی است اول بوقت تنگ نماز
کردن دوم با چهره نماز کردن سوم تارک کرده و در فتح بحر رائق میگوید ظاهر انست
که عقص مکروه تحریمیست چهارم هر بار تنخ کردن اگر حرف پیدا نشود پنجم دست بر محاسن
بردن ششم جیب رسته بدن را جنبانیدن گردن هفتم بوک چشم نگریستن هشتم برای
جواب سر جنبانیدن نهم کم از سه بار خاریدن دهم کوشش بجانب سر و پائی مانند آن
داشتن یازدهم گرد سر پاره جامه بستن و باقی برهنه گذاشتن بخلاف اندکی ز میان و
که مانده باشد دوازدهم فاره تکلف آوردن یعنی سستی دفع نکردن سیزدهم برای
سجده سنگ از سجده گاه دور کردن در محلی که سجده توان کردن اگر ضرور
باشد یکبار دور کند این رخصت است مع ذالک ترک آن عزیمت است ذکره فی البحر الرائق
چهاردهم خلال کردن پانزدهم مسواک کردن شانزدهم با تن جامه بازی کردن
انگشتان شکستن هفدهم بوقت کاهلی نماز کردن نوزدهم بخواب آلودگی نماز کردن

بیستم با حتیاج بول نماز کردن بست و یکم با حتیاج غایط نماز کردن در حدیث صحیح وارد است

لا صلوة بحضرة الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان

اما زیلعی با تصریح در حکم اخبثین بکره است در بحر رائق میگوید اگر وقت تنگ باشد

باین کراهت وا نماید که از قضا بهتر است دوم بعد از خوردن طعام دهن نا شسته

نماز کردن بست و سوم هر بار در دهن بان گردانیدن بست و چهارم در شرمگاه

خدکان دیدن بست و پنجم جانب نشسته بقصد دیدن بست و ششم فهم ناشنیدن کردن بست و هفتم

چون طعام موجود باشد گرسنه نماز کردن یعنی با وجود وسعت در وقت بست و هشتم

خوی دهن افکندن بست و نهم یعنی افتادن تمام موزه تنگ نماز کردن در عیدین

از افعال مکروه هشتن سیاهی و فرو کردن آن گفته مراد بفعل قلیل ست و الا بفعل کثیر

مفسدست چنانکه بیاید و این وقتی ست که ایذا نرساند و اگر ایذا رسد باکی ندارد

کذا فی البحر الرائق و یاد کردن بجامه یا به یا دبیرین کم از سه مرتبه و نگریستن بسوی آسمان

فرو بردن چیزیکه در دندانست خرد تر از نخود و چشم بستن یعنی وقتیکه قصد تحصیل خشوع

باشد چنانکه در بحر رائق گفته است و شکستن اندام و در آوردن انگشتان در یکدیگر کشیدن

دره بفعل اندک و بوی کردن خوشبو و بر داشتن کچ و کعب بعذری تنها بودن امام

لبندی که زیاده از قامت ست بروایتی و اگر آنکه زیاده از گز باشد و

وعکس این و تنها بودن مقتدی در پس صفی که در و فرجه باشد و قرار دادن مقتدی و
جماعت در عین صف غیر نماز امام مثل سنت وغیره تمته فی المکروهات و تحقیق بعض
المسائل السابقة در بحر رائق میگوید که عبث در نماز یعنی فعلی که در غرض صحیح نباشد مکروه
تحریمیا اما مسح عرق در نماز باک ندارد نزد بعضی مشائخ و نزد بعضی مکروه است و تطبیق آنست
که بضرورت مکروه است و با ضرورت جائز است و آنچه در حدیث وارد است محمول بر ضرورت
یا بیان جواز است و در فتاوی خانیه میگوید هیچ باک نیست که مسح جبهه از خاک یا حشیش
کند بعد از فراغ از نماز و قبل از وی نیز اگر آزار رساند و مشغول از نماز کند اما اگر آزار نرساند
در عین نماز مکروه است و قبل از تشهد مکروه نیست یعنی قبل از تمامیت تشهد در محیط
این را صحیح گفته در بحر رائق میگوید وهو مع ما قدمنا من تعریف العبث
یدل علی ان الحك بیده فی بدنه انما یکون عبثا اذا کان بغیر
اما اذا کان له شیئ فی بدنه ضره واشغله فلا باس به ولا
یکون من العبث انتهی اما شکستن انگشتان در بحر رائق میگوید نیز او را
که مکروه تحریمی باشد اما در غیر نماز بغیر حاجت مکروه تنزیهی است و ایضا از مکروهات در
تشبیک اصابع در نماز مکروه تحریمی گفته است و حالت انتظار نماز نیز مکروه است و یکی از
مکروهات اقعاست یعنی هر دو سرین بر زمین باشند و هر دو زانو ایستاده باشند

برقول طحاوی هر دو کف پای استاده کند و بر پاشنه بنشیند نزدیک شیخین
هر دو مکروه است تحریماً صرح به فی البحر الرائق و افتراش و اقعاء در سجده مکروه
چنانکه گذشت در بحر رائق میگوید ظاهر آنست که مکروه تحریمیست و یکی از مکروهات
چهار زانو در نماز نشستن است اگر ضرورت نباشد و آنچه در حدیث است از نماز نفل
کردن محمول بر ضرورت یا بیان جواز است و از مکروهات کف ثوب است یعنی وقت
سجده رفتن جامه یا ازار را بجهت نا پیدا شدن از دست بالا کردن بحر رائق
از قسم کف بالای پیراهن و مانند آن کمر بستن شمرده و مکروه گفته است و در خلاصه
گفته است که کمر بسته نماز کردن مکروه نیست شاید مراد غیر پیراهن باشد زیرا که
کراهت در خصوص پیراهن فتاوی اوزی وغیره است و اصل در کف حسابه
مغرب از ربستن پیراهن کرده است و آستین بالا کردن وقت نماز داخل کف است
ذکره فی فتح القدیر و یکی از مکروهات شمردن آیات و سوره و تسبیحات گفته اند
و نزد صاحبین مکروه نیست در بحر رائق میگوید محل اختلاف آنست که بدست شمرد
یا بتسبیح اما اگر بسر انگشت شمرد یا بدل یاد دارد مکروه نیست اتفاقاً و این حکم
در فرض و نفل عام گفته اند و در حاشیه کنز بندگی حضرت شیخ طاهر نوشته اند
لاخلاف فی التطوع انه لایکره والخلاف فی الفرض و از مکروهات

در بحر الرائق آوردن تکرار ارکان در غیر موضع شمرده است و گفته که درین و خلل است

ترک از موضع و اتیان در غیر موضع یعنی سبب و کراهت میشود و ایضا مکروه است

که سوره را شروع کرد آیه یا اقل ازین خواند باز ترک نمود اگرچه یکحرف باشد بخاطر مولف

می آید که در مقامیکه شخصی سوره مسنونه بر خود لازم کرده است مثلا قل یا و با قل هو

در سنت فجر و مغرب و امثال این کرسهوا سوره دیگر زبان آمد باید که بقدر سه آیت

قصیره یا یک آیه طویله خوانده سوره معهوده بخواند تا حق هر دو ادا شود و بعد ازان

یکی از مکروهات نهادن درهم و دینار است در دهن که مانع قراءت نباشد و اگر آن

حرف مانع باشد جائز نیست کما فی الخلاصه و غیرها و یکی از مکروهات سبقت امام در ادای

ارکان شمرده اند قال فی البحر الرائق و منها انه یکره للامام ان یعجل المقتدین

عن اکمال السنه فی الارکان و از مکروهات شمرده اند که امام بعد از نماز نشسته

تا آنکه زیاده از دعای ماثوره اللهم انت السلام و منک السلام و

الیک یعود السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام مکروه گفته اند در نماز

بعد او سنت است تا درین مسئله اختلاف بسیار است مذهب شمس الائمه حلوانی

جواز نشسته و حاصل مسئله آنست که سنت است ما و ادر قراءت ادعیه که

مستحب است از دست دو دعا آنست در غیر مغرب که کلمه توحید در آن ده بار قبل از

جنبانیدن در حدیث وارد است از قدر سابق زیاده توقف نکند بعد از سنت موکده ادعیه که بعد از صلوة آمده است بخوانند و در بحر الرائق میگوید و منها کل عمل قلیل بغیر عذر فهو مکروه قتل حیه و عقرب در نماز مکروه نیست اگر بعمل قلیل باشد و اگر حاجت عمل کثیر شود نماز از سر گیرد و این فعل کثیر نیز مباح گفته وقتی که پیش بگذرند و خوف ایذا باشد و الا مکروه است کذا فی النهایه مسئله در بحر الرائق میگوید اگر ترک واجب کرده نماز قطعا مکروه تحریمی میشود و اگر ترک سنت موکده قویه کرد بعید نیست که مکروه تحریمی شود که او مانند ترک واجب است و اگر غیر موکده است مکروه تنزیهیست اما ترک مستحب کراهت نیست بلکه خلاف اولی است پس باید دانست که کلیه در باب مکروه آنست که ترک واجب مکروه تحریمیست و ترک سنت موکده مکروه تنزیهیست بر قول اکثر و از غرر الافکار و بحر الرائق در بعضی مواضع معلوم میشود که ترک مستحب نیز مکروه است تنزیها و از کفایة المومنین و عیون در شمردن مکروهات نیز همین معنی مستفاد است لیکن همه مستحبات را در ترک ذکر مکروه اند شاید اکتفا بر اهم کرده باشند و الله اعلم وقتیکه از جمیع مکروهات خاصه و عامه نماز خالص باشد در حساب شود و اگر در مکروه تحریمی واقع کرد اعاده واجبست اعاده آن و اگر تنزیهی باشد مستحب اعاده آن کما ذکره الشیخ ابن همام فی فتح القدیر

والله الموفق **فصل** چون از بیان مکروهات فارغ شدیم طریقهٔ نماز مسنونه بمتابعت
جمیع الفقهاء العظام مذکور نمائیم و در ضمن آن آنچه از مسنونات و مستحبات ثابت است
از کتب معتبره استنباط نموده بیان نمائیم تا هر که بران عمل کند بر قول آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم صلّوا کما رأیتمونی اصلّی عامل باشد انشاء الله تعالی فنقول وبالله التوفیق
هرگاه خواهد که نماز شروع کند بعد از حضار قلب بتعیین فرض الله اکبر بحذف مد ثابت
بگوید مصلی مختار است درین که اول رفع نماید یا از شروع تکبیر تا تمامیت آن رفع
و وضع هر دو در عمل آرد و بر هر دو تقدیر انگشتها بوضع اصلی و داشته هر دو کف مستقبل
قبله دارد و مثل سیل کشتی فرود آورده کف باطن دست راست را بر ظاهر کف چپ
پائین ناف به بندد و بکیفیتی که با ابهام و خنصر بند دست چپ بگیرد و دیگر انگشتان بر پشت
ساعد دراز بحالت اصلی دارد و ثنا کامل آن خواند و استعاذه گفته تسمیه گوید و فاتحه و سوره
یا سه آیت قرات کند چون امام ولا الضالین بخواند آمین آهسته بگوید مثل امام قرات
و منفرد در قیام تمام نماید و بر مقتدی نیست اصلا و باید که در وقت قیام تقدیر چهار
انگشت فرجه باشد و بار بر دو پای برابر نهد و نظر از پا بر محل سجده دارد و تمام اعضا
از حرکت محفوظ کند که لو خشع قلبه لخشعت جوارحه حدیث صحیح است
و بعد از فراغ از قرات الله اکبر گویان رکوع کند چنانکه از الف الله شروع یابد

و تا استوار ذکر تکبیر تمام کند و در این حالت نظر به پشت پا دارد و بکف هر دو دست هر دو
زانو محکم گیرد و انگشتان کشاده کند و پشت و سر و سرین برابر نماید یعنی اگر قدح آب
نهاده شود نجنبد و دستها چون زنگان راه کج کند مکروه است در رکوع تسبیحات
تمام سازد و اگر امام سرعت کند متابعت نماید بخلاف تشهد که تمام بخواند و سمع الله
لمن حمده بوقت ها گویان سر بردارد و اللهم ربنا و لک الحمد در قومه گفته و الله اکبر
گویان نشیند چنانکه در درون آب مثلا و اول زانو نهد و بعده دست بعده بینی
بعده پیشانی بر زمین نهد در این وقت و مائل بطرف بینی شود و اگر مقتدی باشد تحمید گفتا
کند وقت برخاستن بعکس این عمل نماید و شروع از جانب سر کند سجده بر بینی و پیشانی
نماید و هر دو بازو جدا از پهلو و بازوها بالاتر از زمین دارد چون از دو ... اگر ...
و در میان شکم و ران فرق کند بلندی برتبه بود که بچه گوسفند تواند گذشت این ...
که هر عضو بمقر خود استقرار نماید و زانو برابر استاده شود و همین قسمه بطریق ... حاصل ...
و بار بر دو بینی و پیشانی برابر می آید اگر بسیار دراز شود یا کوتاه کرده و در ارتفاع و فرجه خلل ...
و بار نیز بر پیشانی می آید و آنرا اوراد بزرگان منع فرموده اند و نظر در سجده بر بینی ...
دارد و انگشتان هر دو دست برابر نماید چنانکه ابهامین مقابل هر دو گوش ... برو ...
مقابل دوش دارد و اول سنت ... بلکه مسنون ... انگشتان ... دو پای مستقبل قبله داشته

باز بر سینه یا وارد و تسبیحات در سجده تمام کند الله اکبر گفته بهیات تشهد بنشیند توقف

فی الجمله نموده تکبیر گویان سجده دوم ادا نماید بعده تکبیر گویان بی اعتماد بر زمین دست انها

برخیزد و در میان سنت نه نشیند چنانکه بعضی می نشیند زیرا که در محلی که قرار نباشد دست نشستن

نموده اند و در حدیث صحیح است فی صفة صلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا نهض علی رکبتیه

واعتمد علی فخذیه و مقرر است که عکس مواضع نهوض باید چنانکه در هبوط از ابها بر زمین نهاده و در نهوض از

زمین بر ران نهاده همچنان برخیزد بی نشستن سنت بدعت بلکه مکروه باشد انچه بالا مذکور

شد حکم مرد است اما زن و چند مخالف مرد است اول وقت تکبیر دست تا دوش یا سینه

بر دارد دوم پائین سینه دست بندد سوم در رکوع انگشتان تا زانو رساند چهارم کشاده

نکند انگشتان پنجم در سجده شکم بران متصل ندارد ششم بغلها بر پهلو متصل کند هفتم همه اعضا هم

چسپاند هشتم انگشتان پای استاده نکند نهم وقت قعده هر دو پا از طرف راست

بیرون آرد دهم در جهریه جهر نکند آهسته بخواند یک رکعت تمام شد رکعت دوم هم همان طور بجا آرد

الا آنکه ثنا و تعوذ نخواند چون فارغ شود از سجده ثانیه رکعت دوم بر پای چپ بنشیند

و پای راست استاده کند و هر دو دست بر ران نهد چنانکه اطراف انگشتان مقابل

قبله برابر کناره زانو باشد و نظر در کنار دارد و در وقت شهادت اشارت کند

چون از تشهد فارغ شود و بجهت رکعت سوم بلا اعتماد بر زمین برخیزد و بعد از سوره فاتحه

فقط بخواند و سکوت و تسبیح جائز است و سوره مباح است لیکن افضل اکتفا بفاتحه است

بعد از دو رکعت اخیره قعود مثل سابق کند تشهد خواند درود وادعیه سابق بخواند

بعده سلام به نیت مومنین و ملائکه و هرچنانکه بنظر مسکین در سلام یمین افتد و در یسار تیره فقط

صف موخر گردد و مقتدی بهر جانب که امام باشد نیت کند و اگر عقب امام باشد

بهر دو جانب ملاحظه کند اکثر از نیت سلام غافلند چنانکه در بحر الرائق نیز گفته است

بعد از سلام در نمازیکه سنت موکده است توقف اندک کند تا آنکه در فتح القدیر بقدر

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ

گرده لیکن در احادیث استغفار و ادعیه دیگر وارد است چنانکه کاتب در فتوح الاوراد آورده

واگر عصر و صبح باشد مستقبل قبله یا مقابل قوم اگر بسیار ازده باشد دعا کند که قبول است و

این وقتیست که تا صف آخر مصلی مقابل باشد و کلمه طیبه بعد از فرض جائز است نه مکروه

چنانکه در بعضی روایات آورده که آن مرجوح و غیر مقبول است لهذا قال فی المضمرات

یقول بعد الصلوة المکتوبة بصوت رفیع لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ

چون مقابل قوم شود باید که طرف جیب خود منحرف بنشیند و بسوی مردم طرف است

بلند بعده بخانه سنت در غیر محل فرض بکند و افضل یمین قبله است که بسیار مصلی باشد

ذکره فی فتاوی الحجة و وقت دعا رفع یدین تا منکبین نماید و باطن کفین بسوی

وهرود وست بچسپاند چنانکه مسکین وقت طلب طعام میکند کذا فی الشرعة فی البحر الرائق یجعل
کفیه متوجهین الی السماء انتهی و بعد از تمامیت عامسح بر رو نماید که مسنونست و قرارت
فاتحه متصل فرض بجهت مهمات بدعت ستکره فی الخلاصة و اگر بعد از سنت فاتحه
بخواند بدعت حسنه باشد والله اعلم بحقیقة الحال **فصل** چون از نماز علمای اهل ظاهر فارغ
شدیم نماز اولیای اهل باطن ان شاء الله مذکور نمائیم باید **دانست** که خلاصه روح نماز
خشوعست و در حدیث وارد است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لا یقبل الله صلوة امرئ لا یشهد فیها قلبه کما یشهد بدنه وان
الرجل علی صلوته دائم ولا یکتب له عشرها اذا کان قلبه ساهیا
لاهیا وفی الخبر ان العبد اذا قام الی الصلوة رفع الله الحجاب
بینه وبینه وواجهه بوجهه الکریم الحدیث وفی الحدیث
ایضا ان العبد اذا قام فانه بین یدی الرحمن فاذا التفت قال له
الرب الی من تلتفت الی من هو خیر لک منی ابن آدم اقبل الی
فانی خیر لک ممن تلتفت الیه الحدیث وقال سید الطائفة
الجنید قدس سره لکل شیء صفوة وصفوة الصلوة التکبیرة
الاولی قال بعضهم النیة بالله لله من الله ای بمشاهدة الله

لله صادرة من الله چون سست بر او دنیا و آخرت را پس پشت انداز د و از
دل ما سوی الله را بالکل بکشد که در حدیث صلّ صلوة مودّع ای مودّع
لهواه و دنیاه و کلّ شیء سواه و قد ورد ان المؤمن اذا توضأ للصلوة
تباعد عنه الشیطان فی اقطار الارض خوفا منه لانه یتأهب
للدخول علی الملک فاذا کبّر حجب عنه ابلیس و یضرب بینه و بینه
سرادق لا ینظر الیه و واجهه الملک الجبار بوجهه فاذا قال الله
اکبر اطّلع الملک فی قلبه فاذا رآه لیس فی قلبه اکبر من الله عزّ و جلّ
یقول صدقت الله تعالی اکبر فی قلبک کما تقول و تتشعشع من قلبه
نور یلحق بملکوت العرش و یکشف له بذلک النور ملکوت السموات
والارض و یکتب له حشو ذلک النور حسنات کذا فی عوارف المعارف
و سرّ در تکرار الله اکبر هر رکن آنست که از غفلت بر آید باز قی نماید پس الله اکبر را
بملاحظه کبریایی و خیال بگوید که از خود غائب شود و تمام کائنات در جنب عظمت او
گم از خرد دل بیاید و از نور ظهور جمال حق شناخته توجه بجانب او مطلقا یا ورده بمطالعه کمال
حق جلّ و علا از خود بر آید و بداند که او بزرگست از دانش و انش بلکه از بین که او را دیگری
بزرگی او بتواند کرد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

وَسُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ یعنی باین معنی بخواند که منزه میدانم منزه دانستنی مر ترا از جمیع
نقائص امکانی درحالتی که متصف بجمیع اوصاف کمال اعتقاد میکنم کثیر الخیر والبرکه
هست جنس اسم تو که دلالت بر ذات مقدسه و صفات عالیه و افعال کامله میکند و
بلندست عظمت تو که در بیان نمی آید نیست هیچ معبود و معشوق و موجود غیر تو و سوره
فاتحه بملاحظه عظمت و ثنا بخواند که در حدیث صحیح وارد است قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ حَاکِیًا عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰی قَسَمْتُ الصَّلٰوةَ بَیْنِیْ
وَبَیْنَ عَبْدِیْ نِصْفَیْنِ فَاِذَا قَالَ الْعَبْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ قَالَ
حَمِدَنِیْ عَبْدِیْ وَاِذَا قَالَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَالَ اَثْنٰی عَلَیَّ عَبْدِیْ وَاِذَا قَالَ مٰلِكِ
یَوْمِ الدِّیْنِ قَالَ مَجَّدَنِیْ عَبْدِیْ وَاِذَا قَالَ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ
قَالَ هٰذَا بَیْنِیْ وَبَیْنَ عَبْدِیْ فَاِذَا قَالَ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ
قَالَ اللّٰهُ هٰذَا لِعَبْدِیْ وَلِعَبْدِیْ مَا سَاَلَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ پس باید که برعایت
معنی بخواند تا شایسته خطابات الٰهی گردد و در عوارف المعارف میفرماید که قَالَ
الشَّیْخُ السَّرَّاجُ اِذَا اَخَذَ الْعَبْدُ فِی التِّلَاوَةِ شَاهِدًا یَسْمَعُ قَلْبُهٗ کَاَنَّهٗ
یَسْمَعُ مِنَ اللّٰهِ اَوْ یَقْرَعُ عَلَی اللّٰهِ اگر این حضور دست دهد بهتر و اگر نه معنی فاتحه ملاحظه
نماید یعنی محامد اربعه جمع بجمع و تفرقه بتفرقه و جمع بتفرقه و تفرقه بجمع ثابت است حقتعالی را

حامد و محمود فی الحقیقه درین مراتب هاست که پروردگار عوالم جمیع معلومات
اعیان ثابت ست بفیض اقدس[۵۱] مرتبه وحدت و احدیت و رحمن هست برحمت
عامه وجودی بنفس رحمانی و کمال جلای ظهوری بفیض[۵۲] مقدس و رحیم ست بجمال استجلا
و بایصال مستعدان بحصول مرتبه مشاهده و معاینه و فنا و بقا و بقاء البقا در دنیا و مالک
جزا هست در روز رستخیز آخری هر یکی را بجزای لائق سرفراز میکند چون اینجا رسید دل حامد
محمود را حاضر دید خطاب کرده میگوید که مخصوص میکنیم عبادت و عبودیت و عبودت را
بتو و درین تخصیص خاصه از تو استعانت میجوییم تجلی افعالی و صفاتی و ذاتی بقرب نوافل
و فرائض و قرب القرب ده نما ما را یا الله نفسا و قلبا و روحا راه مستقیم که مازاغ[۵۳]
البصر و ما طغی به هیچ طرف از دنیا و آخرت کج نباشد بعلم الیقین و عین الیقین و
حق الیقین آن راهی که نموده جماعت اولئک الذین[۵۴] انعم الله علیهم من
النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین نه راهی که اهل غضب
دارند که جز از محبوب حقیقی مطلوبی در دل آن زندیقان ازراه ربت او غم او دور ان
شدیم دنیا و آخرت بیدین و بیسار ماند و نه راهیکه اهل ضلال میروند که بکرامات
ظاهری از یکرم باطنی غافل میشوند تا بمرتبه از مراتب اکتفا مینمایند آمین بطریق
عجز بقا را لبقا و طلب استجابت مینمایم که العجز عن الادراک ادراک شعر کسی در تماشت

[۵۱] تجلی ذات بنفس خود مطلق ۱۲
[۵۲] تجلی اسما و صفات ۱۲
تا ابد الآباد ۱۲
[۵۳] تحیر ... ۱۲
[۵۴] ایشان که انعام کرد ایشان را از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران ۱۲

از شاهی که با خواجگی کار غلامی بسر قل هو الله احد با سوره دیگر بملاحظه معنی
بخواند چون اخلاص سبب خلاص همه است معنی آن در دل باشد بهتر است بگو یا محمد شان
الله جل جلاله متصف است بمرتبه احدیت ذاتی و وحدت و واحدیت جمعی و احدیت صفتی
از همه مستغنی است بفنای ذاتی و همه با و محتاجند بکمال اسمائی و صفاتی او منزه است از
اتصاف با وصاف سلبی احدیت و موصوفست بصفات ثبوتی در صمدیت هیچکس مماثل
او نیست که ولد او توان گفت و مماثل هیچ چیز نیست که والد او توان گفت و
در توالد مماثلت شرط است و نیست او را هیچ یکی کفو یعنی مشابه توان گفت لیس
کمثله شیء وهو السمیع البصیر و اگر این معنی حاضر نشود
از مطالب الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک ملحوظ دارد یا معنی آیت الذی یراک حین تقوم وتقلبک
فی الساجدین یا ایاک نعبد وایاک نستعین در دل بحضور تمام متصور باشد
والله الموفق و فی عوارف المعارف از حدیث می آرند و نماز چهار هیئات مشتمل است
یعنی قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و تحمید و استغفار و دعا و صلوة
و این ده چیز بر ده صف ملائکه منقسم است هر صفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی و
عبادتی که متفرق است بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصفت آن عابدان متصف

شود ونفسی در قیام بقائمان و در رکوع براکعان و در سجود بساجدان الی آخر الاوصاف
حاضر باشد وعن ابن عباس الخشوع في الصلوة ان لا يعرف المصلي
من على يمينه وشماله وعن سفيان الثوري من لم يخشع فسدت
صلاته وقال ابو سعيد الخراز اذا ركع احدكم فالادب في ركوعه ان
لا يبقى مفصل الا هو منتصب نحو العرش ثم يعظم الله حتى لا يكون
في قلبه شيء اعظم من الله فاذا رفع رأسه وقال سمع الله يعلم انه
يسمع ذلك وفيه ايضا ومن الساجدين من يكاشف ان يطوي
بسجوده بساط الكون والمكان ويشرح قلبه في فضاء الكشف
العيان يسجد على طرف رداء العظمة وذلك اقصى ما ينتهي
اليه طائر الهمة البشرية ومنهم من يكون في بحر شهوده لم ينتبه
عن السجود بشعوره كما قال سيد البشر صلى الله عليه وآله وسلم
في سجوده سجد لك سوادي وخيالي باید که در رکوع وسجود که حالت انحطاط
وانخفاض است عظمت و علو حق جل وعلا فراموش نکند بلکه بداند که آن عالی مطلق وعظیم بحق
در مقیدات تنزل و تواضع اختیار نموده مع ذلک بحسب الواقع همان عظیم و عالی است کذا
ذکره شیخ الاولیاء فی عین المعانی وقال بعضهم للصلوة اربع شعب

حضور النفس و القالب في المحراب و شهود العقل عند الملك
الوهاب و خشوع القلب بلا ارتياب و خضوع الاركان بلا ارتقاب
فعند حضور النفس و القالب فتح الباب و عند شهود العقل
رفع العتاب و عند حضور القلب رفع الحجاب و عند خضوع
الاركان وجود الثواب فمن اتى الصلوة بلا حضور النفس فهو
مصل خاطئ و من اتاها بلا شهود العقل فهو مصل ساه و من اتاها
بلا حضور القلب فهو مصل لاه و من اتاها بلا خشوع الاركان فهو مصل
جاف و من اقامها كما وصف فهو مصل واف و سئل سيد الطائفة الجنيد
ما فريضة الصلوة قال قطع العلائق و جمع الهم و الحضور بين يدي رب
الخلائق و قال الشيخ ابو الخير الاقطع رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله
في المنام فقلت يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اوصني فقال
صلى الله عليه و آله و سلم يا ابا الخير عليك بالصلوة فاني
استوصيت ربي فاوصاني بالصلوة و قال ان اقرب ما اكون
منك و انت مصل و در وقت قعود بايد كه جميع مراتب طى نموده به بساط قرب
كما قال المشايخ الصلوة معراج القلوب و التشهد مقام الوصول [illegible]

بعد تاریخ مسافة الهیآت علی طبقات السموات والبیات سلام
علی رب البریات چون سلام آخری رسد باید که هر دو دستان سلام کند گویا
غائب ازین عالم شده بود چون حاضر شد بر حاضران سلام گفت بعد اللهم
انت السلام ومنک السلام بمعرفت تمام بخواند این از اسرار اهل الیقین
درین ساله بس است والله الکافی والمعین **فصل فی الجماعة** و آن سنت موکده است
در ظاهر الروایة اما امام زاهدی در مجتبی میگوید ظاهر آنست که مراد قوم از تاکید وجوب باشد
از جمله آنکه استدلال میکنند باحادیث که دلالت میکنند بر تشدید و در محیط میگوید رخصت ترک جماعت
نیست مگر بعذر و در قنیه میگوید که واجب است تعزیر تارک جماعت را و در بدائع میگوید
هر که سنت موکده گفته است مخالف وجوب نیست از جهت آنکه هر دو مساوی اند
خصوصا آنچه باشد از شعار اسلام وفی البحر الرائق الراجح عند اهل المذهب الوجوب
ونقله فی البدائع عن عامة مشائخنا انتهی مسئله جماعت شرط است در نماز جمعه و در عید
بقول وجوب آن در جمعه فرض است و در تراویح و صلوة کسوف سنت و مستحب در وتر
رمضان بیک روایت و در صلوة خسوف که جهت آن مختلف فیه است و خارج رمضان
در وتر مکروه است نزد اکثر و بروایتی مباح است و در استسقا نزد امام نیست و نزد صاحبین
سنت است و در نفل اگر تداعی یعنی باذان و اقامت است مکروه

اگر بغیر عذر سنّت مکروه نیست اگر در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت اگر شد اعلیست
مکروهست و اگر نه مکروه نیست باید که در غیر مقام امام باشد و در مسجد که بر سر راه است
تکرار جماعت مکروه نیست اگرچه باذان و اقامت ثانیه باشد بر تقدیر یکه او را امام و
موذن معین نباشد و از عذرها سقوط جماعت سردی سخت و تاریکی سخت است
و باران بسیار و باد بسیار در شب باشد و در روز باد عذر نیست و مدافعت اخبثین
نیز عذرست و خوف دشمن و اراده سفر که خوف فوت قافله باشد عذرست و تعهد حال
مریض یا بمال خود که خوف ضائع شدن باشد عذرست و احتیاج تام بطعام نیز
و وقتیکه فوت شد بعذر یا بغیر عذر طلب در مسجد با شرط نیست بعده منفرد ادا کند
در مسجد یا در خانه با اهل خود جماعت کند و بعضی گویند بعذر جماعت با اهل خانه خود
مکروهست و اختلافست که مسجد جامع بهترست یا مسجد قبیله و قتیکه ازین هر دو نباشد
مسجد قدیم اختیار کند و اگر معلوم نباشد اقرب اختیار کند و طالب علم را مسجد استاد و
افضل است بالاتفاق کل ذلک من البحر الرائق و فضل جماعت بر منفرد بیست و هفت
مرتبه است و بروایتی بیست و پنج مرتبه است و هر چند که زیاده شوند فضل زیاده میشود
پس اگر دو کس جماعت کنند فضل پنج گویا بود چون هزار کس باشند هر یک را فضل مذکور
هزار نماز باشد چنانکه در مضمرات از توریت درین باب حدیث آورده اند و در مشکوة

از انس رضی الله عنه روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز مرد
در خانه یک نماز است و نماز در مسجد قبیله بیست و پنج است و در مسجدی که در وی جمعه میشود
پانصد است و در مسجد بیت المقدس و در مسجد مدینه پنجاه هزار نماز است و در مسجد حرام
صد هزار نماز است رواه ابن ماجه مسئله ۵۱ اولی بامامت اعلم بسنت است یعنی مسائل
نماز ذکره فی المضمرات والسراج الوهاج بعد از ان کسی که قرآن اقرء اعنی
بخواند برعایت وقف و وصل و مقاطع و بعد از ان کسی که از شبهه معاصی پرهیز کند
بعد از ان کسی که عمر زیاده داشته باشد ۵۲ بعد از ان کسی که حسن خلق داشته باشد ۵۳
بعد از ان کسی که حسن وجه داشته باشد ۵۴ بعد از ان کسی که صاحب نسب باشد ۵۵ بعد از ان کسیکه
بی طمع امامت کند بعد از ان کسی که در مردم عزت داشته باشد بعد از ان
کسیکه پارچه نفیس ۵۶ موافق شرع پوشیده باشد این ترتیب مستحب است چنانکه در اکثر کتب مذکور
و در فتاوی رشادی میگوید که واجب است که امام افضل باشد در علم و ورع و قرأت و حسب و نسب
برین اجماع امت واقعست انتهی مخفی نیست که این دعوی بلا دلیل است اگر توجیه نموده
شود بامامت کبری فیه نظر مسئله ۵۷ مقتدیان که قریب امام باشند باید که قابل امامت
باشند تا بوقت حدث و سهو و غیره بکار آیند در حدیث و فقه چنین
مقرر است مسئله ۵۹ مکروه است امامت غلام و اعرابی و فاسق

مبتدع و نابینا و ولد زنا و مسئله مقتدی با زنا از و ملالی باشد یعنی چون از

مستحب باده کند چنانکه در شرح قدوری مصرح ست مسئله جماعت زنان فقط

مکروه ست تحریما و بر تقدیر یکه کنند امام درمیان ایستد چنانکه برهنگان مسئله

مقتدی اگر یک کس باشد طرف راست امام ایستد برابر امام و بروایتی از امام محمد انگشتان وی نزدیک پاشنه امام

دارد و اگر بطرف چپ ایستد مکروه ست اتفاقا و اگر دو مقتدی باشند امام پیش شود و در ظاهر روایت

و بروایتی مختارست اگر خواهد مقدم شود و اگر خواهد درمیان ایستد و صحیح ست اگر سه باشند

البته پیش شود و درمیان نباشد و گرنه مکروه ست ذکره فی البحر الرائق عن الاسبیجابی وفی فتح

تقدم الامام واجب وقیام الامام فی غیر محاذاة وسط الصف مکروه

انتهی محصله مسئله اگر یک کس بطرف راست باشد چون دیگری آید باید که تکبیر

او رکنید اگر قبل از تکبیر بکشند نماز مقتدی وایتی فاسد نشود بجهت اجابت غیر

والاصح انه لا تفسد صلوته ذکره فی البحر الرائق مسئله اول صف مردان شود

آزاد باشند بعده طفلان آزاد بعده غلامان بالغ بعده طفلان آنها بعده خناثی

آزاد که بالغ باشند بعده طفلان آنها هم چنین غلامان آنها بعده زنان بالغ

بعده نابالغان همچنین وامان دوازده قسم شد کذا فی شرح المنیة وفی البحر الرائق

ظاهر کلامهم تقدیم الرجال علی الصبیان مطلقا سواء کانوا احرارا او

او عَیبُهَا مسئله اگر برابر مصلی زنی بایستد نماز او فاسد گردد خواه در یکطرف باشد یا پیش او و پس یکی زن نماز سه کس مرد و بشرط آنکه زن مشتهات یعنی قابل جماع باشد خواه اجنبیه خواه زوجه خواه محرمه خواه عجوزه قبیحه دریکه رکوع و سجود دارد حقیقة یا حکما بشرط آنکه هردو مشترک باشند در اداء نماز امام او نیت امامت زن کرده باشد و در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت مختلف نباشند و درمیان مقدار یک گز فرق نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد وکل ذلک من البحر الرائق وَاَمّا مُحاذاة الامرد فقال فی فتح القدیر صرّح الکلّ بعدم الفساد الا من شذ ولا تمسّک له فی الروایة کما صرحوا به ولا فی الدرایة لتصریحهم بان الفساد فی المرأة غیر معلول بعروض الشهوة بل هو لترک فرضیة المقام ولیس هذا فی الصبی انتهی مسئله زنان بجماعت حاضر نشوند مگر عجائز که ایشان را جواز مطلقا اند استه باشد بشرط آنکه بی زینت آیند چون در غیر ظهر و عصر حاضر شوند مجوز است هذا عند ابی حنیفة وعندهما فی الصلوة کلها والاعتماد علی مذهب الامام ذکره فی البحر الرائق مسئله فاسدست اقتداء مرد بزن و بالغ و طاهر بمعذور و قاری بامی و صاحب لباس برهنه و غیر متیمم بمتیمم و مفترض بمتنفل و بمفترض آخر مسئله جائز است اقتداء

تحریمه حاصل نا شد و قائم بقاعده گوید نشست و مشتبه شد و منتقل بفرض مسئله اگر
ظاهر شود که امام نماز بحدث خواند اعاده لازمست چون امام بر حال خود ...
اگر مقتدیان همه جمع باشند اعلام نماید و اگر متفرق شده باشند خود اعاده کنند
كذا في ذخيرة العقبى وفي البحر الرائق عن المبتغى انه لا يلزمه الاعلام
ولا يأثم بتركه وعن معراج الدراية انه لا يلزم اذا كانوا غير متعينين
وعن المجتبى يجب الاخبار مهما امكن باللسان والكتاب والرسول على
الاصح انتهى ملخصا **فصل** في صلوة الجمعة شرط ادا شدن جمعه است اول مصر
یعنی شهر که او را امیر و قاضی نافذ الاحکام باشد داخل شهر یا حوالی که او یعنی آنچه در
حکم فنای مصر است جمعه ادا جائزست و آن بعضی بقدر سه کروه معین نموده فتوی داده اند
و همین حد وجوب نیز گفته اند و در بدائع حد وجوب گفته که بعد از نماز جمعه بلا تکلف در خانه
تواند رسید وقال هذا حسن ومختاره في البحر الرائق مسئله در یک شهر
در مواضع متعدده نماز جمعه جائزست وهو الاصح على ما في الزيلعي وعليه
الفتوى على ما في فتح القدير وذكره الامام السرخسي والصحيح وبه نأخذ
دوم بادشاه و مراد از بادشاه جمعه سلطان یا نائب اوست و مراد از نائب امیر شهر است
بعده کوتوال بعد قاضی بعد هر کرا اذن از ایشان ترتیب باشد و این شرطست ... وقت

بنای مسجد تا آنکه خطبای مختلفه را متولی مسجد که اذن سلطان تا آنکه خطیب
خود اذن گرفته میتوانند ساخت چنانکه در بحر الرائق مفصلا مذکور است شرط سوم وقت
ظهرست پس اگر نشستن قبل از سلام زیاده شد نماز فاسد گردد بالاتفاق بعد
مثل نزد صاحبین غیره فاسد میگردد و شرط چهارم خطبه قبل از نماز شرط است و سنت
پانزده چیز است اول وضو دوم ایستادن سوم استقبال بقوم چهارم ایستاده در
یعنی خطبه گفتن پنجم بلند خواندن تا قوم بشنوند ششم شروع بحمد و ثنای حق تعالی چنانکه اهل ا
هفتم شهادت گفتن هشتم درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادن نهم وعظ و نصیحت
نمودن دهم قرآن خواندن هر قدر که میسر آید یازدهم در میان دو خطبه نشستن دوازدهم
و خطبه دوم اعاده حمد و ثنا و صلوة کردن سیزدهم زیادتی کردن دعای مؤمنین
و مومنات چهاردهم بودن هر دو خطبه بقدر سورتی از طوال مفصل و از آن زیاده مکروه
کذا فی المجتبی پانزدهم عصا یا غیر او در دست گرفتن خلاصه میگوید مکروه است لیکن
در حاوی قدسی تکیه بر شمشیر کردن نموده است ظاهر از بحر الرائق آنست که فرق در
شمشیر و غیره نیست آنچه از کتب احادیث صحیح معلوم میشود جواز است بلکه سنت
کما رواه سعد القرظ کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا خطب فی
الحرب خطب علی قوس واذا خطب فی الجمعة خطب علی عصا

رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَالْحَاكِمُ فِي الصَّحِيحِ الْمُسْتَدْرَكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي

السُّنَنِ وَنَحْوُهُ عَنْ عَطَاءٍ مُرْسَلًا رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ ذَكَرَهُمَا الْإِمَامُ

السُّيُوطِيُّ فِي الشَّمَائِلِ اما دعای با ثنا اگر عادلست مباحست و اگر ظالم

مکروهست تا آنکه کلام در انوقت جائز نیست اما صحیح آنست که سکوت واجبست در انوقت

نیز لیکن توجه بسماع آن بکند که در حکم کلامست مسئله کافیست بجهت ادای فرض خطبه

مثل الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الا الله بقصد خطبه نزد امام اعظم و قالا لا بد

مِنْ قَدْرِ التَّشَهُّدِ إِلَى عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ و شرط پنجم جماعتست آن سه کسند

سوای امام خواه آزاد باشند خواه غلامان خواه مقیم باشند خواه مسافران خواه صحیح باشند خواه

مریضان خواه قاری باشند خواه امیان خواه گویان باشند خواه اخرسان اما طفلان

زنان بکار نیایند و شرط ششم اذن عامست تا آنکه در قلعه بسته امام با لشکر خود بخواند جائز

اگر در مسجد بند جمعه صحیح نیست و همین حکم نماز عیدست مسئله نیت جمعه چنین کند

نَوَيْتُ أَنْ أُسْقِطَ فَرْضَ الظُّهْرِ عَنْ ذِمَّتِي بِأَدَاءِ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ بعربی یا فارسی

یا هندی در دل بگذراند و بزبان آهسته گفتن مستحبست یا بدعت حسنه و قدم مرکه و شرط

وجوب جمعه هم شش چیزست اول اقامتست دوم مرد بودنست سوم صحت

بدنست چهارم آزادیست پنجم سلامتی چشم ششم سلامتی پای است پس فرضیت بر

بر مسافر و زن و مریض و غلام و نابینا و مقعد اما بر کور و لنگ واجبست و کسیکه بروی جمعه
لازم نیست اگر او اکند جایزست از فرض وقت و مسافر و غلام و مریض بعد از
حضور اگر امامت کند جائزست و جمعه بآنها منعقد میشود چنانکه معلوم شد مسئله
کسیکه عذر ندارد اگر نماز ظهر قبل از ادای جمعه بکند مکروهست تحریما بلکه حرامست قطعا
چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده و گفته حرم قطعا و من انکر فرضیة الجمعة
فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر بر تقدیر ادا قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از
ادا در خانه بنیت جمعه برآمد ظهر باطل میشود و جمعه باید بیاید مسئله مکروهست معذور را
و محبوس را ادای ظهر بجماعت قبل از ادای جمعه در مسجد جامع و دیگر از اکرهست
در بحر الرائق میگوید اداء الظهر بجماعة یوم الجمعة مکروه مطلقا و هر که
ادراک کند در تشهد امام جمعه را یا در سجود سهو نماز جمعه را تمام رساند نزد امام اعظم و
ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر رکعت ثانیه یافته باشد بنا می جمعه کند و اگرنه
بنا بر ظهر کند مسئله وقتی که بر آید امام یعنی چون برخیزد برای آنکه بر منبر سوار شود
پس از سنت جمعه و تحیت مسجد نکند و اگر در سنت باشد بگرواند بر دو رکعت
تمام کند کما اشاره الشیخ ابن همام و بروایتی تمام کند و هو الصحیح
کما فی البحر الرائق و کلام نیز نکند اصلا مگر امر معروف که خطیب امر نیست

اختلاف کرده اند در تسبیح و ذکر و قرات بعضی جائز فرموده اند و بعضی منع در نهایه و غایه
میگوید الاول الاصح و امام زیلعی میگوید الاحوط الانصات و در بحر الرائق میگوید
که محل اختلاف قبل از شروع در خطبه است اما وقت خطبه پس کلام مکروه تحریمیست
اگرچه امر معروف باشد کما صرح به فی الخلاصة وغیرها وقالا
لا بأس بالکلام اذا خرج قبل ان یخطب و اذا نزل قبل ان یکبر
لیکن در بحر الرائق از عیون نقل می کند که مراد اجابت اذان ست واما غیره
من الکلام فیکره بالاجماع کما سلم و مطالعه کتاب فقه و تصحیح آن جائز ست و ابو
و اشاره بدست یا بچشم برای دفع منکر کردن باک ندارد ذکره فی البحر الرائق وغیره
باید دانست چون وقت سکوت امام یعنی قبل از شروع تسبیح و ذکر و قرات
بروایت صحیحه جائز شد در میان دو خطبه که امام می نشیند دعا بطریق اولی جائز
خواهد بود علی الخصوص در احادیث صحیحه آمده که ساعة الاستجابة ما بین
ان یجلس الامام فی الخطبة الی ان تقضی الصلوة کما صح فی صحیح
المسلم وجزم به الامام النووی فی شرح المسلم وقال هو الصواب پس
باید که در وقت جلوس که در ظاهر الروایه بمقدار سه آیت وارد ست کما فی التخییر
وغیره ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب

النّاس برعایت سنّت سعی نخواند که عمل ظاهر الروایه واحادیث صحیح واقع گردد واگر

سنّت بردوشته نخواند موافقت طریقه دعا که دراحادیث سنّت واقع گردد وعمل آن کار

بهتر است مسئله اگر درخطبه نام آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شنود درود در دل گوید

وَهُوَ الصَّوَابُ عَلَى مَا فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ وَيَجِبُ الاسْتِمَاعُ فِي خُطْبَةِ الْعِيدَيْنِ

وَخُطْبَةِ الْمَوْسِمِ وَخُطْبَةِ النِّكَاحِ وَخُطْبَةِ الْخَتْمِ وَالأَصَحُّ الْوُجُوبُ

مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا وَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ الْوُلاةِ كَذَا فِي الْمُجْتَبَى لِلإِمَامِ

الزَّاهِدِيِّ وَعَلَى هَذَا سنّت جمعه وقت گزاردن شاهان که واجب است که عبارت از سکوت

باشد تا آنکه در آنمقدار از وقت سنّت تمام نشود وبعضی خطبه واجب الاستماع از دست میرود

بلکه از بعضی تکبیر نیز میرود چنانکه مشاهده نموده شد پس سنّت بعد از نماز جمعه ادا نماید

قبل از سنّت معهوده که قضای مقدم بر وی است کما ذکره فی البحر الرائق مسئله مکروه است

در سماع خطبه یعنی آنچه خطبه هست بالاجماع چیز نگه مکروه است در نماز شل خوردن و

آشامیدن وعبث دست وپا جنبانیدن والتفات جواب کردن اما جواز قرائت

قرآن وذکر فقه ونظر در وی در حالت استماع مختلف فیه است کذا فی البحر الرائق وقت

نشستن استماع خطبه ازینجا مستفاد میشود که بهیات صلوة نشیند یعنی دو زانو بنشیند

یا بران نهاده که در نماز غیر این هیات بعد نشستن مکروه است بهتر آن مینماید که نشو

[illegible]

ترتیب نماز در خطبهٔ اول دست بندد و در دوم بر ران نهد از بعضی فضلا مسموع شده
که روایت نیز چنین است مسله واجب است سعی و ترک بیع و آنچه مانع باشد از توجه نماز بجز و سماع
اذان اول که بعد از زوال است وهو الصحیح فی المذهب وقیل بعد الاذان
للخطبة وهو ضعیف کذا فی البحر الرائق وفیه ایضا الاشتغال بعد بعمل
آخر مکروه کراهة تحریم انتهی ظاهرا غسل مجوز باشد والله اعلم و اذان سنت در
فتاوی حجت گوید قال بعد الاذان الاول ثم یؤذن قبل الصلاة وقیل
الخطبة وفی حاشیة الهدایة اذان السنة احدثها الحجاج وکان یقول
شیخی وابی اعنی عین العرفا وسید الاولیاء انه احدثه بحضر من الصحابة
من غیر نکیر فکان اجماعا علی جوازه فلا یکون بدعة منکرة بل حسنة
بالجمله هرکه بدید او را منع نباید کرد و اما اذان خطبه سنت موکد است بالاجماع بشمار
منبر بگوید و اقامت بعد از خطبه نماید مسله غسل جمعه سنت موکد است چنانکه
مستحب است که روز جمعه خوشبو بمالد اگر داشته باشد و جامه خوب بپوشد و در وقت
اول حاضر شود که در حدیث صحیح است هرکه اول حاضر شود در صف اول و
مسله باید که قرات در جمعه مثل قرات نماز ظهر باشد یعنی از طوال مفصل خواند
و سنت آنست که در اولی سبح اسم و در اخری هل اتاک بود و لیکن مداومت نماید

[illegible]

تا عامه بوجوب نفهمند کما فی البدائع مسئله تخطی رقاب مکروه است علی الخصوص
روز جمعه در حدیث صحیح است هر که تخطی رقاب کند روز جمعه او در اهل دوزخ گرده
شود لیکن در بحر الرائق میگوید وَ اِنْ کَانَ لَا یُؤْذِیْ اَحَدًا بِاَنْ لَا یَطَأَ ثَوْبًا
وَلَا جَسَدًا فَلَا بَأْسَ بِاَنْ یَتَخَطّٰی وَیَدْنُوْ مِنَ الْاِمَامِ وَعَنْ اَصْحَابِنَا بِاَنَّهٗ
لَا بَأْسَ بِالتَّخَطِّیْ مَا لَمْ یَاْخُذِ الْاِمَامُ فِی الْخُطْبَةِ انتهی یعنی آن تخطی
سابق باک ندارد و آن قبل از شروع خطبه تا تخطی که سبب ایذا باشد قبل از و و بعد از و
مکروه است که ایذاء المسلم کقتله وارد است فصل در بیان نماز عید واجبست نماز عید
بر کسیکه واجبست نماز جمعه و شرائط عید همان شرائط جمعه است سوای خطبه که در جمعه فرض
و در عید سنت موکد است و شنیدن آن بعد از حضور واجبست چنانکه در بحر الرائق گفته
بالا مذکور شد و در خزانة الروایة شنیدن نیز مسنونست مسئله مستحب است در عید فطر آنکه
طعام اول بخورد و غسل کند و مسواک کند و خوشبو مالد و رخت خوب که در ملک باشد بپوشد و
صدقه فطر ادا کند بعد متوجه مصلی یعنی عیدگاه شود و مقدار فطره نصف صاع است که
عبارت از چهار رطل باشد و آن دو سیر و بالا شاهجهانی میشود چون از گندم یا آرد
یا ساتو باشد و یک صاع بدهد اگر از خرما یا جو باشد و این واجب میشود در صبح یوم الفطر
و تاخیر جایز است و وجوب آن بر صاحب نصاب است یعنی هر که پنجاه و دو و نیم تولا نقره

یا بهای آن سوای مسکن ودن وپرچه پوشیدن وظروف خانه واسپ سواری وغلام کنیز که بجهت

داشته باشد از خود واز فرزند صغیر خود واز زوجه وغلام خود بدینقدر بدهد واز زن وپسر

کبیر لازم نیست مسئله تکبیر در راه عید فطر نیست نزد امام اعظم ونزد صاحبین بگوید

واین روایت از امام هم هست واصح نزد صاحب خلاصه اولست وشیخ ابن همام ترجیح

ثانی نموده لیکن صاحب بحر الرائق قبول نکرد واما صواب نزد محدثین ترجیح ثانی است

چنانکه در عمل الیوم واللیلة وغیره وارد است کان النبی صلی الله علیه وعلی

آله وسلم یکبر فی الفطر حین یخرج من بیته حتی یأتی المصلی وقد

فصّله الکاتب فی حواشی البحر الرائق ولهذا قال فی غایة البیان مراده

الامام نفی التکبیر جهرا والله اعلم مسئله نفل قبل از نماز عید مکروه است

در عیدگاه بلا خلاف ودر خانه نیز بروایت اصح واما بعد از وی پس در عیدگاه مکروه است

نزد جمهور واما بیرون از وی جائز است بلا کراهت بلکه مستحب است که چهار رکعت از

مصلی جدا شده بگزارد ودر رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ودر دوم والشمس

ودر سوم والضحی ودر چهارم اخلاص بخواند گویا جمیع کتب الهی قرائت نموده وجمیع انبیا

سیر ساخته وثواب عمل آن نزد الله مثل پنجاه ساله گناه او بخشیده شود ذکره

ابن الجوزی مرفوعا لکن سلمان لفارسی فی کتاب اللّه راحی ده

الحافظ الصلاحی فی عمل الیوم واللیلة مسئله وقت نماز عید از بلند شدن
آفتاب بمقدار یک نیزه است تا زوال آن و دو رکعت نماز است که بعد از تکبیر ثنا
خواند و سه تکبیر در هر رکعت باید گفت در اول قبل از قرائت و در ثانیه بعد از قرائت
هر تکبیری که بعد از قرائت باشد یا قرائت است دست پس از وی بیند و در
دست تا گوش برآرد و در میان تکبیرات بمقدار سه تسبیح کند تا نحو بالا تیز گردد
مسئله خطبه بعد از نماز عید سنت است و دران تعلیم احکام فطر کند بعد از حمد و صلوة
اگر عید فطر باشد و الا احکام اضحیه و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله اگر نماز عید همراه
امام فوت شود قضا نیست اگر بعد قبل از زوال باشد بقیه ادا نماید و بسبب عذر تا روز
دوم ادا با جماعت اداکند نه بعد از وی مسئله در عید اضحی احکام مذکور جاری اند
الا آنکه تاخیر خوردن تا نماز مستحب است تا فارغ از نماز شود که ثواب زیادت است
اگر باران دیر شود ... رواه ابو موسی الحافظ ذکره الحافظ
الصلاحی فی عمل الیوم واللیلة مسئله اضحیه واجب است بر مسلمان آزاد مقیم
توانگر از نفس خود و از فرزند صغیر واجب است مسئله اضحیه گاو یا گوسفند یا شتر
... جایز بود نابینا و کور و لاغر بیشتر از گوش یا از چشم یا از دم
بریده باشد جایز نبود و همچنین اگر بیشتری از شاخ بیرون او بریده باشد جایز بود مسئله

اضحیه از شتر و گاو و گوسفند و بز گوسفند کم از یکساله نه بود و گاو کم از دو ساله و از شش
ششماهه بهر بقول البعض بهتر است مسئله ۵۱ اضحیه یکنفس یک گوسفند و از هفت نفر
که از یکساله از دور نمایان شود ۱۲
یک شتر و یا یک گاو دهند و وقت اضحیه از صبح صادق روز اضحی تا نماز مغرب
دوازدهم ماه مذکور است و شتر کم از پنجساله نه بود و بیشتر از آن جایز است مسئله تکبیر در
روز اضحی تا راه بلند گفتن سنت است چون مصلی رسد تکبیر منقطع کند ۵۲ و در وقت تکبیر
بهتر است که ایستاده شود چنانکه در عمل الیوم واللیله وارد است وَاَنْ يُظْهِر ۵۳
اَلتَّكْبِيْرَ وَعَلَيْهِ السَّكِيْنَةُ وَالْوَقَارُ والفاظ او در مذهب امام اعظم اینست اللّٰهُ اَكْبَرُ
اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ مسئله تاخیر نماز عید اضحی
بسبب عذر تا سه روز جایز است مسئله نماز هر دو عید در مواضع متعدده جایز است
بالاتفاق ۵۵ بخلاف جمعه که در آن خلاف است کذا فی البحر الرائق مسئله روز عرفه
اعمال حاجیان بتشبیه اوشان کردن مسنون نیست ۵۶ لیکن از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست و مشایخ رضوان الله علیهم عمل کرده اند و بعضی از اهل مذهب تصریح بکراهت
کرده اند اگر تنها صلوة تعریف کند و در از خلاف باشد و تفصیل این مسئله کما ینبغی
در فتوح الاوراد نوشته است و بر این عمل باید مسئله ۵۸ واجب است تکبیر بعد از نماز صبح روز عرفه
تا آخر نماز عصر آخر ایام تشریق یعنی بیست و سه وقت گوید و این مذهب صاحبین عمل است

و تا هشت نماز نزد امام اعظم است و فتوی او لست قال فی البحر الرائق
وغیره والعمل والفتوی علی قولهما فی عامة الامصار وکافة
الاعصار فصل در بیان قضای فائته مسئله ترتیب در میان فوائت فرضست
تا دام که شش نماز فوت نشود پس اگر نمازی فوت شود اگرچه وتر بود چون یاد
آید اول آن نماز را ادا کند بعد وقتیه را ادا نماید اگر چنین نکند روا نباشد مگر آنکه وقت
تنگ باشد یا فراموش شود یا آنکه نماز ها چند در حد کثرت در آید و آن عبارت از ترک
شش نماز ست غیر از فرائض یا دو آن شش جائز ست بعد آن شش نیز اگر بی ترتیب گذارد
روا باشد مسئله اگر شش وقتی را اگر در حالتی که فائته یاد دارد اگرچه وتر باشد ادا
میشود نماز فرض او بفساد موقوف نزد امام اعظم و بفساد قطعی نزد صاحبین پس
اگر شش از وقتیات ادا شود و آن فائته اعاده نکرد همه صحیح شد نزد بعده فائته ادا نماید
آنچه قبل ازو کرده بود اعاده باید کرد پس توقف شد فساد برا اعاده فائته این
مذهب امام اعظم است اما نزد صاحبین فاسد میشود تا شش نماز قطعا اعاده همه فرضست
احتیاط در عمل بر قول اخیر ست بلکه بعضی فتوی نیز داده اند اگرچه در متن کنز و غیره
قول امام اعظم است فقط فصل در بیان ترتیب سنت مسئله وتر واجبست و بروایتی
از امام اعظم فرضست بقول صاحبین سنت مؤکده است و بعضر تقدیر بعد از فوت

قضا باید کرد صرح به فی النهایة مسئله وتر سه رکعت ست بیک سلام که قرائت
سوره در هر سه رکعت بعد از فاتحه واجبست و در سوم پیش از رکوع دعای قنوت
باید خواند در جمیع از سنه خلافا للشافعي فانه يقنت فيه عنده في
النصف الاخير من رمضان فقط و دعای قنوت بالا ذکور شد مسئله
در فرائض قنوت نیست خلافا با امام شافعی که در نماز صبح بعد از رکوع میخواند
چون از حنفیه باشد در آن وقت استاده باشد و بقولی بنشیند بهر تقدیر دعای
نخواند مسئله سنت موکد پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت و پیش از ظهر و
جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت بیک سلام ست و در روایتی بعد از جمعه شش رکعت
که بعد از چهار دو بخواند و بروایتی صحیح این مستحبست مسئله چهار رکعت پیش از
عصر و عشا مستحبست و بعد از عشا چهار رکعت و بعد از مغرب شش رکعت مستحبست
مسئله در نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام و در نوافل شب زیاده
از هشت رکعت بیک سلام مکروه ست و چهار رکعت تنفل در شب و روز
مستحبست مسئله درازی قیام نماز افضل ست از کثرت سجود و بروایتی کثرت سجود
افضلست و جماعتی برانند اگر در دو رکعت قرائت ... دراز کند افضل کثرت عدد
رکعات ست و اگر نه افضل طول قیام ست و صاحب هدایه ترجیح روایت کثرت سجود کند

زیرا که قیام وسیله رکوع و سجود است که غایت خشوع در اینها هر دو متحقق است و وسیله

افضل از مقصد نمیشود و آنچه منقول از امام اعظم کثرت رکعات نهج است تا آنکه در بعضی

شب هزار رکعت نقل کرده اند موید این ترجیح است مسئله در جمیع رکعات نفل و وتر

در دو رکعت از فرض قرات فرض است مسئله نفل بشروع لازم میشود اگرچه

در وقت طلوع یا غروب آفتاب شروع نماید تا اگر بعد از شروع بشکند قضا

لازم آید مسئله اگر به نیت چهار رکعتی شروع کرد دو رکعت لازم میشود و بعد از قعود

اول فساد واقع شود یا قبل از و خلافا لابی یوسف مسئله گزاردن نفل

نشسته با قدرت بر قیام جائز است ابتداً و بناءً خلافاً لصاحبیه فانه اوضع

الا بکراهة اتمامه قاعدا **فصل فی التراویح** در ماه رمضان بعد از عشا بیست رکعت

به ده سلام پیش از وتر و بعد او با جماعت سنت است و ختم یکبار خواندن در تراویح سنت است

این سنت مسئله اگر ختم در تراویح ادا شد در بقیه شهر تراویح ساقط میشود یا

نا اختلاف است در خزانة الروایة از بعضی کتب فقه نقل میکند که ساقط میشود

بجز از خان گفته که ساقط نمیشود و هو الصحیح مسئله اگر در هر رکعت

تراویح ده آیه خوانده شود قائم مقام ختم میشود کما فی ذخیرة العقبی هو الصحیح فی

الاثر ظاهر المراد ان بآنکه چون حافظ پیدا نشود یا عذری داشته باشد

والاستماع تمام قرآن بالاتفاق افضل است مسئله بعد از چهار رکعت
چهار رکعت بوجه سنت ادا توان نمود نشستن بهر سنت مسئله در ماه رمضان وتر
بجماعت مستحب است و در فتح القدیر میگوید که سنت است و صاحب نهایه از بعضی مشایخ
انفراد نقل مینماید والظاهر الاول و در غیر رمضان بجماعت اگر گزارد جائز است
ذکره فی البحر الرائق فصل در ادراک فرض مسئله اگر یک رکعت از فرض رباعی ادا کرد
که اقامت شد دو رکعت تمام کند و اقتدا نماید و اگر سه رکعت گزارده است تمام
نماید بعده به نیت نفل اقتدا کند اگر ظهر یا عشا باشد و اگر در رکعت اول سجده
نکرده است قطع نماید ذکره فی الهدایة والکافی والمحیط و همچنین اگر در ثالثه
قطع نماید که هنوز حکم اکثر نشده و فرض بجماعت از آن بهتر است مسئله اگر در سنت
شروع کرد و اقامت صحیح شد اکثر مشایخ آنست که تمام کند و شیخ ابن الهمام برآنست
که دو رکعت تمام کرده قطع نماید و در کنز العباد همان تفصیل فرض که مذکور شد است
و مختار بحر رائق اول است مسئله اگر یک رکعت از فجر یا مغرب ادا کرده بود که اقامت شد
قطع کرده با امام اقتدا کند و ثواب جماعت از دست ندهد مسئله مکروه است
بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز اگر نماز نکرده است مگر آنکه موذن یا امام مسجد دیگر
یا کسی باشد که انتظار او اهل مسجد دیگر دارند مسئله سنت فجر در خانه ادا کرده در مسجد

واگر در مسجد بیاید و سنت فجر ادا نکرده است و دید که امام شروع در فرض کرد اگر
بداند که یک رکعت همراه امام خواهد یافت سنت ادا نماید و اگر نه داخل فرض شود این
جمهور است و بعضی بر آنند که اگر در تشهد با امام شریک تواند شد ادای سنت نماید صاحب
بدائع وغیره ترجیح اول نموده اند و در کافی و محیط ترجیح ثانی نموده است و کره فی البحر الرائق
و بر تقدیر ترک بعد از بر آمدن آفتاب ادا نماید نزد امام محمد و حاجت قضا نیست نزد
امام اعظم لیکن بهتر آنست که بر مذهب امام محمد عمل نماید و آنچه حیله گفته اند که شروع کند در سنت
بعد تحریمه بنیت فرض بگوید و بعد از سلام امام قضا کند سنت را بهمان تحریمه آنرا
در بحر الرائق مکروه گفته است بوجوه کثیره در بیان اوقات مکروهه مسئله اگر همراه فرض
سنت فجر ترک شده است قضا نماید تا دو پهر و بعده نکند و بعضی محققان بر آنند
که قضا همراه فرض کند مطلقا قَالَ صَدْرُ الشَّرِيعَةِ فِي شَرْحِ الوِقَايَةِ
قَضَاءُ السُّنَّةِ بِتَبَعِيَّةِ الفَرْضِ يَكُونُ قَبْلَ الزَّوَالِ لَا مَعْنَى لَهُ انْتَهَى إِلَّا أَنَّ
فِيهِ إِنَّ بَعْدَ الزَّوَالِ يَدْخُلُ وَقْتُ الظُّهْرِ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَقْضِيَ السُّنَّةَ
لِأَنَّهَا تَصِيرُ تَابِعًا لِلْفَرْضِ مَعَ أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا قَضَاهَا
قَبْلَ الزَّوَالِ فَقَطْ حِينَ فَاتَتْهُ الفَجْرُ لَيْلَةَ التَّعْرِيسِ كَمَا ثَبَتَ فِي الأَحَادِيثِ مسلم
اگر سنت ظهر ترک شد تا وقت باقیست قضا کند قبل از دو رکعت نزد امام اعظم

نزد امام محمد چنانکه در اکثر کتب مذکور است و امام ابو یوسف بقول موافق امام محمد است و شیخ ابن همام و هم تقدیم رکعتین اختیار نمود و صاحب بحر رأی مسلم داشته و در حدیث نیز وارد است لیکن اصحاب متون اختیار تقدیم اربع نموده اند مسئله اگر وقت وفا کند سنت اول دا نموده در فرض شروع کند و اگر امن از فوت نباشد در فرض شروع گردد مسئله اگر پیش از امام رکوع کرد و امام با و در رکوع جمع شد نماز صحیح باشد اگرچه بترک متابعت آثم گردد

فصل فی صلوٰة المریض

مسئله اگر مریض ایستادن نتواند و یا بقیام خوف یا دتی مرض باشد نشسته با رکوع و سجود نماز بگزارد و اگر از ادای این هر دو نیز عاجز باشد باشاره گزارد و برای سجده فروتر از رکوع اشارت کند مسئله اگر نتواند نشست بر پشت یا بر پهلو خفته اشارت کند و اگر طاقت اشارت ندارد تاخیر کند و بچشم و بدل اشاره نکند خلافاً للزفر مسئله اگر بر قیام قدرت دارد و بر رکوع و سجود قادر نباشد نشسته باشاره بگزارد مسئله اگر در میان نماز مرض حادث شد بهر وجه که تواند نماز تمام سازد و همچنین چون در عین نماز قادر شود بارکان را تمام کند مسئله در نماز نفل تکیه جائز است مسئله در کشتی بعذر نشسته گزاردن جائز است از جهت آنکه احتمال سر گشتن دارد لیکن جانب قبله در تمام نماز رعایت کند و نگردد مسئله اگر در بیهوشی یا دیوانگی تا پنج نماز ترک کند قضا واجب شود و اگر زیاده از پنج باشد ساقط گردد

فصل فی الجنائز مسئله کفن مسنون مرد ازار و لفافه و پیراهن است و
کفن کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از سر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا
و ابتدای پوشانیدن از پهلوی چپ کنند تا بجانب راست اول پیچند بعد از جانب
راست پوشانند و از بالا به بندند تا کفن پراکنده باد نشود مسئله کفن مسنون زنان
پیراهن ازار و دامنی و سینه بند و لفافه است و کفن کفایت ازار و لفافه و دامنی
و کفن ضرورت هر چه میسر آید و اگر میت فقیر باشد بر مردم فرض است که کفن دهند
اگر نباشد سوال کنند ذکره فی السراجیه مسئله حد طول خمار زن دو گز شرعی و عرض
او یک وجب و حد طول خرقه سه گز است و عرض از پایین بغل تا زانو و حد طول
پارچه که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک و نیم گز است و عرض دو گز است فمن
زاد علی هذا فقد تعدی او ظلم کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوقایه
للفاضل الچلپی مخفی نماند که بعرض یک وجب زن مستور نمیشود و آنچه مستفاد از کتب دیگر است
آنقدر ضرورت کفایت کند غایت آن دو وجب والله اعلم مسئله کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن
موهای بافته و دو حصه کرده بر سینه اندازند بعد از آن دامنی پوشانند و بالای وی ازار پوشانند بعد لفافه
و در سینه بند روایت بکرد و بعضی بالا گفته اند و صحیح آنست که بالای ازار و پایین لفافه باشد مسئله
لفافه بالای ازار پوشانیدن خنثی مشبوه [illegible] مسئله نماز جنازه فرض کفایت است اولی بامامت بادشاه است

بعد قاضی اگر حاضر باشد بعده امام حی بعده ولی و جایزست که ولی دیگرا
رخصت بدهد مسئله چون نماز گزارند بعد از ولی رخصت بگیرند جماعت که
روند کره فی البرجندی مع الکافی و جماعت که رفته اند قبل از دفن بی رخصت
و بعد از آن حاجت رخصت نیست کره فی خزانة الروایة مسئله نماز جنازه چهار تکبیر
بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم الی آخره بخواند و در دوم درودی که بعد از تشهد
میخواند بخواند و در سوم دعای میت کند اگر بالغ باشد اللّٰهمّ اغفر لحیّنا
ومیّتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا
اللّٰهمّ من احییته منّا فاحیه علی الاسلام ومن توفّیته
منّا فتوفّه علی الایمان و اگر نابالغ پسر باشد بگوید اللّٰهمّ اجعله لنا
فرطا اللّٰهمّ اجعله لنا اجرا وذخرا اللّٰهمّ اجعله لنا شافعا ومشفّعا
و اگر دختر باشد اینجا بخواند اللّٰهمّ اجعلها لنا فرطا اللّٰهمّ اجعلها
لنا اجرا وذخرا اللّٰهمّ اجعلها لنا شافعة ومشفّعة و بعد از چهارم
ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار گوید که مستحب و آنچه سابق مذکور شد مسنون است مسئله اگر شخصی بعد از یک تکبیر
در رسید انتظار کند و همراه امام تکبیر گوید و آنچه رفته است قضا کند تا وقتیکه جنازه

رند اسقاط شده اند و آنکه حاضرت بی انتظار تکبیر گوید مسئله نماز جنازه در مسجد مکروه است
اگر جنازه در غیر مسجد باشد و در روایتیست بی ضرورت در مسجد ایستاده نشود مسئله
بایستد امام بواسطه مرد و زن مقابله سینه مسئله چون از نماز فارغ شوند مستحبست که امام
یا صالح دیگر فاتحه بقره تا مفلحون طرف سر جنازه و خاتمه بقره یعنی آمن الرسول طرف
پایین بخواند که در حدیث وارد است و در بعضی احادیث بعد از دفن واقع شده هر دو
وقت که میسر شود مجوز است مسئله اگر کودکی بعد از ولادت گریست یا جنبید بر وی نماز
کنند و اگر نه جایز نیست مسئله قوم پس جنازه روند چون بمقبره رسند پیش از وضع
ننشینند مسئله گور را لحد کنند و از جانب قبله در آرند مسئله در وقت در آوردن
بسم الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گویند و روی میت سوی قبله کنند و بند کفن بگشایند و خشت خام بعد از قطعات قصب
بنهند مسئله گور زن وقت نهادن بپوشند مسئله گور بمقدار یک وجب بالا کنند بطریق
کوهان شتر و خشت پخته و گچ مکروه است مسئله بعد از دفن میت ابر بیاورند مگر
زمین مغصوب باشد مسئله انداختن خاک سه مرتبه در قبر مستحبست در مرتبه اول منها
خلقناکم گوید و در مرتبه دوم وفیها نعیدکم گوید و در سوم ومنها
نخرجکم تارة اخری گوید کذا فی البحر الزخار والله الموفق فصل فی مفسدات

الصلوٰة بدانکه مفسد یا قولی ست یا فعلی ست قولی عبارتست از سخن گفتن ست عمداً
یا خطأً یا سهواً قلیلاً او کثیراً لقطعه او نوماً و آن بر سیزده وجه ست اول سلام در
قعده اگرچه بسهو باشد بظن تمامیت آن کره فی القنیة دوم سلام بر انسان مطلقاً خواه
عمداً یا خطأً یا سهواً ذکره فی البدائع سوم جواب سلام بزبان اگر باشارت باشد
مکروه ست و صاحب مجمع گوید باشارت دست نیز مفسد ست لیکن اکثر رد قول
سابق کنند چهارم گریستن با آواز بسبب درد یا مصیبتی اما اگر از خوف دوزخ یا
شوق بهشت باشد مفسد نیست اگر محض بجهت هیبت الهی یا لذت حضور باشد در فقه
مذکور نیست اما ظاهر آنست که مفسد نخواهد بود چنانچه در حدیث صحیح ست که صدای
در نماز می شنیدند مثل جوشیدن دیگ انتهی والله اعلم پنجم تنحنح کردن بی عذری اگر حروف
ظاهر شود قال فی البحر الرائق ان کان بعذر لا یفسد وان حصل
به حروف وان کان من غیر عذر ولا غرض صحیح فهو مفسد
عندهما خلافا لابی یوسف فی الحرفین وفی الغرض الصحیح
کتحسین القراءة واعلام انه فی الصلوٰة ونحوهما اختلاف
المشائخ والصحیح عدم الفساد هذا اذا ظهر الحروف فاذا لم
یظهر لا یکره من غیر ضرورة انتهی ملخصاً ششم اف گفتن نزد

نزد ما بین خلافاً لابی یوسف در مجتبی گفته خلاف در مخفف ست و اما مشدد مفسد ست

نزد همه در خلاصه میگوید که دو حرف مفسد صلوة نیست و چهار حرف مفسد ست

اتفاقاً و در سه اختلاف مشایخ ست صحیح عدم فساد ست و فی المحیط النفخ

المسموع المهجی مفسد عندهما خلافاً لابی یوسف رحمهم الله

و اُوه و آیه و مانند این گفتن ست بسبب درد یا مصیبت اما اگر از ذکر جنت

و نار باشد مفسد نیست و در حکم همین ست هر قسم ناله که باشد مگر از بیماری و دردی که

دفع نتوانند کرد و قال فی الظهیریة هذا اذا امکن الامتناع عنه

اگرچه حرف ظاهر شود

و اما المریض اذا لم یملک نفسه عن الانین و التأوه فلا

یفسد لانه کالعطاس و الجشاء اذا حصل بهما الحروف

و در فازه بی اختیاری نیز اگر حرف ظاهر شود مفسد نیست کذا فی البحر الرائق و در

حکم کلام ست توریت و انجیل و زبور و عن ابی یوسف ان اشبه التسبیح جاز

هشتم جواب عطسه غیر یرحمک الله گفتن و اگر عطسه خود یرحمک گفت مفسد نیست و اگر الحمد

بر عطسه خود گوید باک نیست و سکوت احسن ست و اگر بر عطسه غیری گفت اگر قصد جواب

ندارد بالاتفاق مفسد نیست و اگر قصد جواب کند اختلاف مشایخ ست و اگر جواب اذان

گوید یا بعد از سماع اسم آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم درود گوید مفسد ست و اگر فی نشنید

اسم درود فرستد مفسد نیست مسئله اگر کسی در نماز نام خدا تعالی شنید و گفت جل جلاله نماز
نشود مسئله اگر شخصی در مسجد آمد و موذن اذان کرد و گاه تکبیر بلند گوید در انتظار امام گو
گرد موذن بلند گفت بقصد جواب و نماز موذن فاسد شود اگر در وقت ختم قرآن
عین نماز صدق الله وصدق رسوله گوید یا در وقت سماع شهادتین گوید
نماز فاسد شود اگر قصد جواب دارد همچنین آمین گفتن وقت دعا بقصد جواب مسئله
مصلی عاطسه را شخصی گفت یرحمک الله و مصلی گفت آمین نماز شکست و لهذا قال فی
الظهیریة اگر دو کس نماز میکردند یکی عطسه داد شخصی از خارج یرحمک الله گفت هر دو
آمین گفتند نماز عاطس شکست نه نماز آن شخص دیگر کذا فی البحر الرائق الا آنکه ممکن است که
آن شخص دیگر نیز بسبب اخلاص بقصد جواب گفته باشد مگر گفته شود که بمجرد احتمال نماز را
بفساد حکم کرده نشد الا آنکه تحقیق شود والله اعلم و همچنین فتح کردن بر غیر امام اگر بر امام
خود فتح کند اگر بمقدار فرض خوانده است فتح ضرور است و اگر خوانده یا انتقال به دیگر
کرده است درین اختلاف مشائخ است و صحیح آنست که نماز نشکند مطلقا فاتح را
و نه امام را و هو الصحیح علی ما فی الکافی و غیره مسئله اگر مقتدی شنید از کسی در نماز بود و آن کلام را
پس فتح کرد بر امام خود نماز همه بشکند ذکره فی القنیة مسئله باید که امام بعد از مقتدی نه
و بروایتی بعد از تحسب رکوع کند و مراد از فتح بر غیر امام آنست که قصد تعلیم کند اما قصد

قرأت قرآن ازوی فاسد نمیشود نزد همه کذا فی الخلاصه یازدهم سبحان بقصد
تعجب گفتن مسئله چون امام سهوا ترک قعده اولی کرد و قیام تمام نشود بعده
مقتدی سبحان گفت قیل لا یفسد صلوته وعن الکرخی انه تفسد
عندهما کذا فی المجتبی قال فی البحر الرائق وینبغی فساد الصلوٰة
به و چون قریب قیام باشد سبحان الله نباید گفت ذکره فی البدائع وینبغی
فساد الصلوٰة به لان القیاس فسادها عند قصد الاعلام
بلا حاجة کذا فی البحر الرائق تا بدین قیاس بحسب بعضی روایات بانچه گذ
گذشت دوازدهم الحمد لله بشنیدن خبر خوش گفتن وفی البحر الرائق واذا
اخبر بخبر یسره فقال الحمد لله او بامر عجیب فقال سبحان الله
یفسد و این عبارت صحیح درنست که سبحان الله بعد از خبر امر عجیب مفسد
بخلاف ما فی العیون فانه مطلقا فی قصد التعجب و در همین حکم
انچه در قرآن بقصد خطاب خواند مثلا یا یحیی خذ الکتاب بقوة وما
تلک بیمینک یا موسی و یا بنی ارکب معنا الی غیر ذلک سیزدهم
لا حول ولا قوة الا بالله بجهت کار دنیاوی گفتن در وینی فی الظهیریة
الشیطان فقال لا حول ولا قوة الا بالله ان کان لامر الآخرة

لا تفسد وإن كان لأمر الدنيا تفسد خلافاً لأبي يوسف

و همین حکم دارد تعوذ اگر بجهت دفع تب بخوانده گفته باشد اما اگر از جهت دفع وسوسه

باشد مفسد نیست مطلقا چهارم هم لا إله إلا الله در جواب کسی که گفت أمع الله

إله آخر كذا في الكافي وقال في البحر الرائق الظاهر عدم التقييد بالصلوة

الصلوة لما في فتاوى قاضي خان لو أخبر بخبر يسوؤه فقال لا إله

إلا الله والله أكبر وأراد الجواب فسدت انتهى اگر تسبیح یا تهلیل

منع از امری یا امر بفعلی گوید هم فاسد گردد وذكره في المجتبى بخلاف آنکه بجهت اعلام نماز

بگوید فاسد نشود كما في البحر الرائق یازدهم قرآن خواندن نماز به نیت جواب شخصی

کسی خبر مصیبت گفت در جواب مصلی إنا لله وإنا إليه راجعون بخواند

شانزدهم اذان در نماز گفتن وفي البحر الرائق ولو أذن في الصلوة و

أراد به الأذان فسدت صلوته انتهى این عبارت صریح است که

نماز فاسد بقصد میشود ... في العيني فإنه مطلق ...

بالفاظی که مشابه کلام مردمان باشد یعنی خواستن آن از مردم محال است

خواندن قرآن بر وجهی که مفسد معنی الکلیه باشد چنانکه در زلة القاری تفصیل آن

و در شعور باید مفسدات کلامی یکی خواندن قرآن بعد از حدث بی اختیاری شده

و فی الحقیقة این مسئله عامست چنانکه در بحر رائق گفته که بعد از حدث مذکور بنا آنوقت
منصرف گردد و اگر توقف کرد مقدار ادای رکنی بغیر عذر نماز فاسد گردد قسم دوم
مفسد فعلی ست و آن یا حدث ست چنانکه در نماز خواب آمد و احتلام شد و یا تفکر کنی
یا حدث عمداً قبل از تمامیت کرد یا بفعل مصلی خون برآمد این هر چهار حدث مفسد نماز
و اما حدث بی اختیار پیدا شود چنانکه قی پری دهن روان شدن خون از بینی روان
شدن خون از زخم و برآمدن مذی یا قطرهٔ بول از ذکر و یا باد از دبر و این مجموع
سبب نقض وضوست و نماز بر حال ست باید که وضو کرده و از جائیکه گذاشته است
لاحقانه یعنی بی قرارت قرآن شروع کند اگر مقتدی ست بعد از آن ملحق با امام گردد
و اگر آمده اقتدا کند ترک واجب شود و آثم گردد ذکره فی البحر الرائق و باید که بجز وضو
چیزی دیگر عمل نکند و از سر گرفتن افضل ست از همه آنکه نماز اداء و از ده شرط ست
چنانکه در بحر رائق مذکور ست بجا آوردن شش کاتب تمام ارد و الله اعلم و یا غیر حدث
چنانکه تعلم قرآن در عین نماز از مصحف کرد بعضی بمجرد تعلم حکم بفساد کرده اند و بعضی بر داشتن مصحف و ورق
گردانیدن حکم بفساد کرده اند لیکن کافی و اصح گفته است بر تقدیر یکی که مصحف موضوع
باشد و تعلیم از آن یکی کند جایز بود و بین بین است اگر بسیار ضرورت و بسیار ناچار باشد
عمل توان کرد در تراویح و لهذا مولای عائشه تراویح در قرآن دیده ادا میکرد چنانکه

در فتح القدیر گفته است مفسد رفتن وی است تا مسجد دیگر یا خانه و از مقدار یک صف و غیر یکه در وی بحث است

اما اگر از خارج مسجد رود مفسد نماز است اگرچه بقدر یک صف باشد ذکره فی البحر الرائق وغیره وعمل

کثیر مطلقا مفسد است حد آن آنست که ناظر از خارج [illegible]

گویند که آنچه [illegible] والاول اصح علی ما فی البدائع والزیلعی ولو لو

فهو الاحسن علی ما فی المحیط هو الصواب علی ما قال الصدر الشهید واگر

بکار چند در [illegible] کرد نماز فاسد گردد و در خلاصه تقیید نموده است [illegible]

دست و [illegible] صاحب بحر رائق میگوید وهو تقیید غریب و [illegible] لکن

عجیب ینبغی حفظه لکن فی الظهیریة معزیا الی الصدر

الشهید حسام الدین انه لو حك موضعا من جسده ثلث

مرات بدفعة واحدة تفسد صلوته انتهی مسئله مفسدات نماز روزی این

بسیار است مجمل کار آنست هر که فرضی از فرائض نماز ترک آرد مثلا روی از قبله

بگرداند یا بر نجاست بمقدار تسبیحه [illegible] بدن پوشد نماز

فاسد گردد و دیگر این مفسدات در کتب مبسوطه مفصلا [illegible] آنچه کثیر الوقوع

دیده شد بر آن اکتفا نموده مفتاح الصلوة تمام شد و این رساله بجهت شیخ احمد بن

سلیمان که یکی از خواهرزادگان این فقیر است بواسطه صلة الرحم تالیف نموده شد

امید هست که حق تعالی آن عزیز را و جمیع فرزندان و دوستان و مخلصان و نویسنده را

توفیق عمل دهد و به مطالب عالی رساند بمنه و کرمه آمین آمین آمین بسیار از مسائل درین رساله

بجهت اختصار ترک نموده شد انتهی بجهت عمل کافی است والله الموفق والمعین الجانی قال

المؤلف تم مفتاح الصلوٰة بید مؤلفه سنه احدی وستین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها

افضل التحیة فی سلخ الشهر الحرام ذی الحجة بحمد الله سبحانه والمنة والحمد لله اولاً و آخراً والصلوٰة

علی رسوله باطناً وظاهراً وعلی صحبه ومن عمل بعلمهم غائباً وحاضراً آمین یا رب العالمین

بعد حمد خداوند بی‌چون و چرا و صلوٰة و سلام بر حضرت رسول کبریا

و آل و اولاد و اصحاب وی پناه هیچمدان گنهکار ازلی محمد هادی علی که نامه کنامش بکلک مرزبان خیال

شنیده و بر پرده ... نقش آب نشده بود بر طالبان علوم شرعی و سالکان منهاج الیقین حالی

میکند که این کتاب مستطاب ... روایات معتبر در باب نماز ... جزئیات مسائل او [illegible]

انباز گنجینه ... مسمی به مفتاح الصلوٰة ... تصنیف ... شیخ ...

مقتدای ... فتح محمد ... و جمله ... علمای ...

... بود و کشف ... بدیهی ... لهذا ... جاده قوم ...

صراط مستقیم حاجی حرمین ... مولوی محمد حسین ... تصحیح ...

فواید بسیار ... حاشیه ...

و غیر آن ... نام کتاب ... از ...

و ... آفتاب ... [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۲	زادودوا	زادودوا
۵	۳	نتراک	نتراک
[illegible]	۷	نوشته	نوشته
۵	۶	تفصیل	تفصیل
۶	۱۴	بوده	نبوده
[illegible]	۵	خوانز	خوانذن
[illegible]	۱۵	برقاعده	برقعده
[illegible]	۵	الفتح القدیر	فتح القدیر
[illegible]	//	مایجور	مایجوز
[illegible]	۱۵	بحرالرائق	البحرالرائق
[illegible]	۱۲	فی السجدة	فی سجود
[illegible]	۴	فی الخزانة الروایة	فی خزانة الروایة
[illegible]	۱۲	استقرنا	استقرنا
[illegible]	۸	الشرعیة	الشرعة
[illegible]	۶	تطهیر	تطهیر
[illegible]	۷	نقلین	نقلین
[illegible]	۳	انکی الرحمة	وفی الرحمة
[illegible]	۱۲	بحرالرائق	البحرالرائق
۸۱	۲	نه	نیز
۸۶	۱۳	یا آنکه	با آنکه
۸۸	۱۱	تقل	نقل
۸۹	۵	بازر	بار
//	۶	ار	از
//	۱۰	زیادو	زیاده
۹۰	//	عدم	عدم
۹۱	۲	نا	با
//	۸	یقصد	بقصد
۹۲	۱۵	الرائق	رائق
۹۴	۱۲	انکشتان	انکشتان
۹۶	۳	چسپانیدن	چسپانیدن
۹۹	۸	تکره	تکره
۱۰۰	۹	[illegible]	اند
۱۰۱	۱۲	درزر	درزر
۱۰۲	۳	الروایة	الروایة
//	۶	الشکوة	مشکوة
۱۰۳	//	الحلوالی	الحلوانی
۱۰۴	[illegible]	پچیا	پچیا
۱۰۷	۸	تا	با
//	۱۲	آزار	ازار
۱۰۹	۲	بحضرة	بحضرة
۱۱۰	۱۲	الغبث	العبث
۱۱۲	۱۵	مستحب	مستحب
۱۱۳	۵	ایدا	ایذا
۱۱۴	۳	استنباط	استنباط
//	۱۰	یاسوره	باسوره
۱۱۵	۱۲	وناوز	و یار
۱۲۱	۵	آخزی	آخرے
۱۲۴	۱	حضور	حضور
//	۱۴	بشیبند	بشیبند
۱۲۶	۴	عذرها	عذرهای
۱۲۹	۳	اجنبیه	اجنبیه
//	۱۳	الصلوة	الصلوات
۱۳۰	۴	الاعلام	الاعلام
//	۱۳	السرخسی	السرخسی
۱۳۲	۱	المستدرک	المستدرک
۱۳۳	بین السطور	یحتشم	یحتشم
//	۹	معقد	متعقد
//	۱۱	یاشد	باشد
۱۳۵	۱۵	انماز	نماز
۱۴۲	۳	للشافعی	بالشافعی
۱۴۳	۱۳	ازخار	زخار
۱۴۴	۱۲	بربحرائق	دربحرائق
۱۵۱	۱۴	جبطه	عطسه
۱۵۶	۴	وولولوا	والولوالجی

تم وفق اتمام وقت چند مانده در انواع علم و هنر یگانه حضرت استادی شیخی محمد سعید المدرس
و ابقاه نیز گذشت با اصلاح فرمن گشت تا آنکه بعون ایزدی بتشم ذیحجه سنه ۱۲۶۲ هجری کانپور چشم جهان
بینا را هم صفا را بطبع گردیده علم اشتهارش را بر وکسیر با وج آسمان کشید امید از خدای عزوجل
سعی این بی بضاعت مشکور کرداند و حسن صورت و بشیرین شمار ترغیبا بنظر قبول نظارگیان

صحیحنامه مفتاح الصلوة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۸	ورموده	فرموده	۲۷	۱۱	افیرودی	البزدوی
۵	۱۵	مسیح	مسح	۲۸	۱۳	بپیش	بیش
۶	۱	موبها	سوبها	۳۵	۶	مشتبهه	مشتبه
//	۲	الظهریة	الظهیریة	۳۶	۱۲	یا اللهم	با اللهم
۷	۴	بدست	بدست	۳۷	۶	جوار	جواز
۱۲	۵	او	اول	//	۷	شروع	شروع
۱۴	۱۴	شد	—	۳۸	۵	ندارود	ندارد
۱۶	۱	جار	جائز	۳۹	۱۰	اخرشش	اخرسس
//	۷	بحرالرق	البحرالرائق	۴۲	۷	جهه	جبهه
۲۴	۸	بای قرازه	بای افراز	//	۱۱	ایلغ	ایلغ
۲۶	۱۲	زنانیکه	زنانیکه	۴۴	۱	زرودی	بزدوی
//	//	تا آنکه	نه آنکه	//	۵	الولوجیه	الولوالجیه